هفتکانه وکذاشتن پیشانی برچیزی که سجده برا وصحیح باشد
وطهارت وستر عورت واستقبال قبله وساتر…
ان وکیفیت سجده سهو انستکه اول تکبیر بکوید لکن…
بعد وسجده را بعمل اورد وکافیست در سجده…
وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله…
سجده تین تشهد خفیف بکوید وکافیست که…
اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل…
السلام علیکم وواجب است که مقدم بدارد…
جزء منسی وجزء منسی را بر سجده سهو وسجود…
را بر عزان وسجودی که بسبب سهو واجب…
…شد واجب شود **فصل** مستحب است…
های واجب خصوص یومیه وواجب نیست…
وعیدین در وقتیکه شرایط وجوب انها موج…
جماعت دو نفر است که یکی امام باشد ودیگری…
که امام داخل از برخواستن او از حد رکوع…
جماعت را کرده است بلکه ادراک فضیلت…
بیا نشن امام در حال تشهد اخر پس نیت میکند وتکبیر میکو…

واحوط جمع است وشرط است که در اثنای راه سفر او منقطع
…ام عشره یا بمرور بر وطن خودش یا نبرد
…ض مسافت ده روز در جائی قصد اقامه کند یا سی
…نبرد ونزول نماند یا بوطن خود عبور کند
…نجورد ونمازش تمام است تا انکه سفر دیگری کند
…مکانی است که او را مقر ومحل خود بر سبیل استمرار
…ند وعدول از ان نکند ووطن بودن منتفی میشود
…نن چند وقتی که صدق وطن کند عرفا وشرط ا…
…اه وشرط است انکه سفر او معصیت نباشد پس اگر
…عصیت باشد مثل انکه در راه مخوف برود یا غایت
…بت باشد مثل انکه در راه مخوف برود یا غایت سفر
…باشد مثل انکه میرود جائی بجهة اذیت مسلمانی
…است وشرط است انکه کثیر السفر نباشد مثل مکاری
…نی پس اگر صدق کثرت سفر نشود بحیثیتی که سفر عمل او با…
…است بلی اگر مثل این شخص ده روز در بلد خود بماند
…در جائی قصد اقامه کند واقامه او تمام شود یا سی روز
…ی بماند نماز را در اول سفری که بعد از اینها باشد قصر میکند

هفتگانه وگذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر او صحیح باشد
وطهارت وستر عورت واستقبال قبله وسایر ش...
ان وکیفیت سجده سهو آنستکه اول تکبیر بگوید ...
بعد و سجده را بعمل آورد وکافیست در سجده ...
وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله ...
سجده تین تشهد خفیف بگوید وکافیست که ...
ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل ...
السلام علیکم وواجب است که مقدم بدارد ...
جزء منسی وجزء منسی را بر سجده سهو وسجود ...
وابر عزان وسجودی که بسبب سهو واجب ...
سبب شد واجب شود **فصل** مستحب اس...
های واجب خصوص یومیه وواجب نیست ...
وعیدین در وقتیکه شرایط وجوب آنها موج...
جماعت دو نفر است که یکی امام باشد ودیگری ...
که امام داخل از بر خواستن او از رکوع ...
جماعت را کرده است بلکه ادراک فضیلت ...
بیافتن امام در حال تشهد اخیر نیت میکند وتکبیر ...

واحوط جمع است وشرط است که در اثنای راه سفر او منقطع
... قامه عشره یا بمرور بر وطن خودش یا بگردد سی
... مسافت ده روز در جائی قصد اقامه کند یا سی
... بگردد و نزول بماند یا بوطن خود عبور کند
... بگردد ونمازش تمام است تا آنکه سفر دیگری بکند
... مکانی است که او را مقر ومحل خود بر سبیل استمرار
... ید وعدول از آن نکند ووطن بودن محقق میشود
... ندن چند وقتی که صدق وطن کند عرفا وشرط است
... ه وشرط است آنکه سفر او معصیت نباشد پس اگر
... معصیت باشد مثل آنکه در راه مخوف برود یا غایت
... ت باشد مثل آنکه در راه مخوف برود یا غایت سفر
... باشد مثل آنکه میرود جائی بجهت اذیت مسلمانی
... است وشرط است آنکه کثیر السفر نباشد مثل مکاری
... پس اگر قصد کثرت سفر نشود بحیثیتی که سفر عمل او باشد
... است بلی اگر مثل این شخص ده روز در بلد خود بماند
... جائی قصد اقامه کند واقامه او تمام شود باید روزه
... بماند نماز را در اول سفر بگیر بعد از این قصر باشد قصر میکند





بسمه تبارک و تعالی

بر ارباب خبرت پوشیده نیست که در ازمنهٔ سالفه نظر باختلاف فیما بین دول و ملل و ارتباط لغات و اختلاط چندان مرعی و مؤکد نبود غالب بنی نوع انسان بر منهاج صواب ممهد نبودند مقتضیات قضا و قدر پیوسته در میان حدود و ثغور مانع و حایل بود و سد راه رسل و رسایل میکرد نتایج علم و اطلاع و ثمرات غفلت و جهل در نظر خلق حکم مساوات داشت و منافع و مضار آن بجمله ضمایر مستتر بود نعمت امنیت که مستلزم بسط دایرهٔ مروت و وسعت فضای مراودت است در تنگنای عنقا جای داشت تدابیری که در تصفیهٔ این حالات مذمومة المبانی بکار میرفت بهانهٔ میشد برای اظهار نیات فاسده و ارتکاب مفاسد و مناهی

سلاطین

سلاطین قسمت آسیا که ذکر بسطت ملک و عدت سپاه آنها هنوز در اقسام پنجگانه ارض شایع است با آن آزادی خاطر و فرماندهی که خود را بر تسخیر ممالک غیر قاهر میدیدند قادر نبودند بی غایله جنگ ٢ ردوی
و جدال و دعوت منهی اجل از حوزهٔ ملک و خطهٔ دولت خطوهٔ تجاوز کنند که خطوط حد و دم حاکی از آیت منع و مخاصمت بود و مصیبت قتل و اسر و مساوی نهب و غارت دولت را هر ساعت بیک محنتی مبتلا میکرد که تدبیر خلاص آن جز بشوق عسکر بوجهی دیگر متصور نبود و لاشک ارادت باری عز اسمه و جلت کلمته چنین جاری شده بود و خامهٔ تقدیر بدینطریق رفته که اصلاح این معاملات ناپسند و اتفاقات ملال انگیز بعهدهٔ این عهد عزیز باشد که قدرت شهریاری با غیرت و بیداری توأم است و وفور رعیت پروری و مهابت دادگستری با هم مکتنف که از بدو طلوع نیر ذات با برکات ظل اللهی که آفتابیست بی رنگ زوال و ننگ وبال تا کنون که بحساب اسلامیان سال هزار و دویست و هشتاد و هفتم هجرت خاتم و فخر بنی آدم است تمامی ملکات عقل و عدل را که در وجود مبارک مرکبست مصروف تعدیل عادات قدیمه و تمهید اسباب تربیت فرموده ملیک ذا یعلو السریر متوجها تمنی الثریا ان تکون قوائمه دور عالم که مدتی میل بانحراف داشت باعتدال آمد نهال ملک و ملت باثمار دلپذیر بارور گشت جمع پروردگان و خیل برآوردگان که هر یک بمنزلهٔ عیون فی ابصار دولتمند و اعوان و انصار ملت بامر اقدس اعلی راه امصار و مدن گرفتند و چشم تتبع و تمرن گشودند بامداد عقل کافی

و تأیید ادراک صافی و اظهار نیتهای حسنهٔ هریک واسطهٔ عقد مودت شدند و رابطهٔ سلک مراودت
شعاع حسن وفاق سر تا سر آفاق گرفت و پرتو انتفاع آن باقصای عالم رفت راه آمد و شد
باز شد نسایم دوستی باهتزاز آمد فواید علم و خبر بر خاص و عام محسوس گشت و فتاوی عقل و شرع
بفر شهود پیوست رایت عدل بسما رفت و آیت ظلم در بن چاهی زیر صخرهٔ صما غاب الشر من شهوده
و آب الخیر من وجوده بشکرانهٔ این مواهب که ذکر تمامی آن خارج از تحریر اقلام است و فوق تصور اوهام
بر خاطر انور علامت الهام ظاهر گردید که در اعتلای لوای ملت اجتهادی فوق العاده مرعی دارند و اعتصام
بحبل متین عصمت که دائما وجههٔ همت والا و نیت نیکو و عقیدت صافی خسروانیست چنانکه در شهود خواص
هویداست بر عوام نیز معلوم شود در ایضاح این معنی رای عالم آرای ملوکانه اقتضا کرد که از راههائی که وا
که از دولت علیه بدول متحابه ایجاد یافته شاهراهی خاص احداث شود مجدد و مجدد و جامعهٔ اسلامیه
مبدا آن از مدارج انس و منتهای آن معارج قدس و نفس نفیس همایونی بدانسان که در سابقهٔ ازل مسبوق بود
هم از این راه بسیاحت دیار عرب و مزار ائمهٔ امم تشرف جویند هنوز شاهد عزم در پرده بود که از جانب
مقصود شرط پذیرائی بتقدیم آمد صفحای پهن الخضرتین صلای دعوت زد و رواج یکانگی نوایر اشتیاق را
اشتداد داد از ساحت عراقین بانگ یا بشرای خاست عموم خلق الصفحه از قدوم مبارک مستبشر شدند آیات
زورا باین نوا مدحت سرا گشت ما ظهرت مجده کتاب مدحته ان الذی ستروا فوق الذی سطروا

موکب

موکب اجلال که مدار آن بر مدارج کمالست و مسیر آن همه بر معارج اقبال از مرکز خلافت باسره نهضت فرمود
اسواق دین پرستی این تحمل مشاق را بر خاطر اقدس سهل و آسان کرد خار راه حریر شمر و خاک را عبیر در طی
طریق بهر منزلی که ورود میدادند معدودی از کفات دین و ثقات حق و یقین و ملکزادکان عظام
و نوئینان کرام و چاکران اعتاب و حافظان اطراف باردوی همایون ملحق میشدند و بشرف التزام
رکاب همایونی بر یکدیگران تسابق می جستند تا نواحی حدود عراقین همچنان اجتماع و ازدحام بود تحمل عبور
امری مالایطاق شد بلهله عابرین از تنه روان گذشت که همه جا اردو باردو پیوسته بود و راه ذهاب
و ایاب بسته چون التزام حشمت و کثرت خلق فوق حوصلهٔ ایالات آن صفحه بود لابد اسباب زحمت
و کلفت میشد خیمهٔ سلطانی و اتکاه فضای درویش لاجرم مامول اینها بحسن قبول مقرون نشیا و امر
قضا مثال باختصار اردو نافذ گشت و شمارهٔ همراهان بجمع خواص و بعضی از افراد حشم انحصار یافت
و باقی بر حسب تعینات مقرره بمحل خود عودت کردند و سابقهٔ ترتیب ملوکانه همه آنهارا از تاکید حفظ غیب
بی نیازی میداد بالجمله آفتاب خسروان در بیست و یکم شعبان سنه ۱۲۸۷ بفضای خانقین بسط شعاع دادند رجال
دولت علیهٔ عثمانی که پیش از طلوع آفتاب پذیرائی مقدم مبارک را چشم براه بودند درین منزل ضیا اندوز
پیشگاه اقدس شده هریک درخور درجه و رتبه مشمول عاطفت گردیده احترامات فوق العاده
انها و آنچه از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نسبت باینها و مجاور و مسافران صفحات بتقدیم رسید

برنهجی است که در روزنامهٔ اخبار انطباع یافته و زواید دید در ذیل این دیباچه بسط دهد

چون تنظیم این عقد گهر و تقدیم این مخزن درر که از رشحات سحاب خاطر سلطانی و تراوش ابر رحمت سبحانی است
بعهدهٔ اهتمام اقل خدام خلوت و چاکران حضرت منشی حضور مقرر گردید در جمع و ترکیب و نظم و ترتیب
اوراق نسخه و انتخاب کاتب و حسن کتابت و موجبات طبع و ارتسام آن علی ما تیسر جهد خود در اظهار
نمود و اکنون که مجلدات آن مانند لمعهٔ نور و شعلهٔ طور بنزدیک و دور جلوهٔ ظهور گرفت مناسب دید که
باداء حق نعمت و شکر این موهبت که در این سفر از ملتزمین حضور بود و در سلک اهل شهود از موجبات عظم
ملوکانه و عقاید صادقه خسروانه که هم از فراید نطق مبارک ست فصلی باصل نسخه منضم کند تا فواید آن وجه اتم
باشد و انها که بر مراتب کمالات علیه و کلمات جامعه و نشر فیض و بسط فضل و عوارف خاطر همایونی
واقف شد سادگی عبارت روزنامه را که از زواید پیراسته و فقط بذکر حالات حسیه و حرکت و سکون
ارد و حصر شده بر حسن ایجاز کلام و تقریب ادراکات عوام محمول دارند اِنَّ هٰذِهٖ تَذْکِرَةٌ
فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ اِلیٰ رَبِّهٖ سَبِیلًا



هو الله تعالی

روزنامه سفر از طهران الی کربلا و نجف و سایر اماکن فیض مواطن و مراقد مطهره ائمه هدی و اولیا و شهدا علیهم السلام

یونت ئیل ترکی

سنه ۱۲۸۷







روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی اواخر سنبله بعزم زیارت مشاهد متبرکه و عتبات عراق عرب از سلطنت آباد حرکت کرده بدوشان تپه رفتیم امسال چندان محل تفرج و گردش ییلاقات نبود در اوایل تابستان از نیاوران بشهرستانک رفتیم و باز به نیاوران مراجعت کردیم ده روز توقف کرده بکلندوک رفتیم پنج شب مانده بسلطنت آباد آمدیم یکماه توقف شده این است که عازم عراق عرب هستیم انشاالله تعالی درین ایام بواسطه رفتن بییلاقات و شدت گرما در سلطنت آباد و نیاوران و کلندوک و قرار کارهایی دربار و ملاحظه لوازم سفر و قحط و غلای غالب ایالتهای ایران خاصه اصفهان و یزد و خراسان

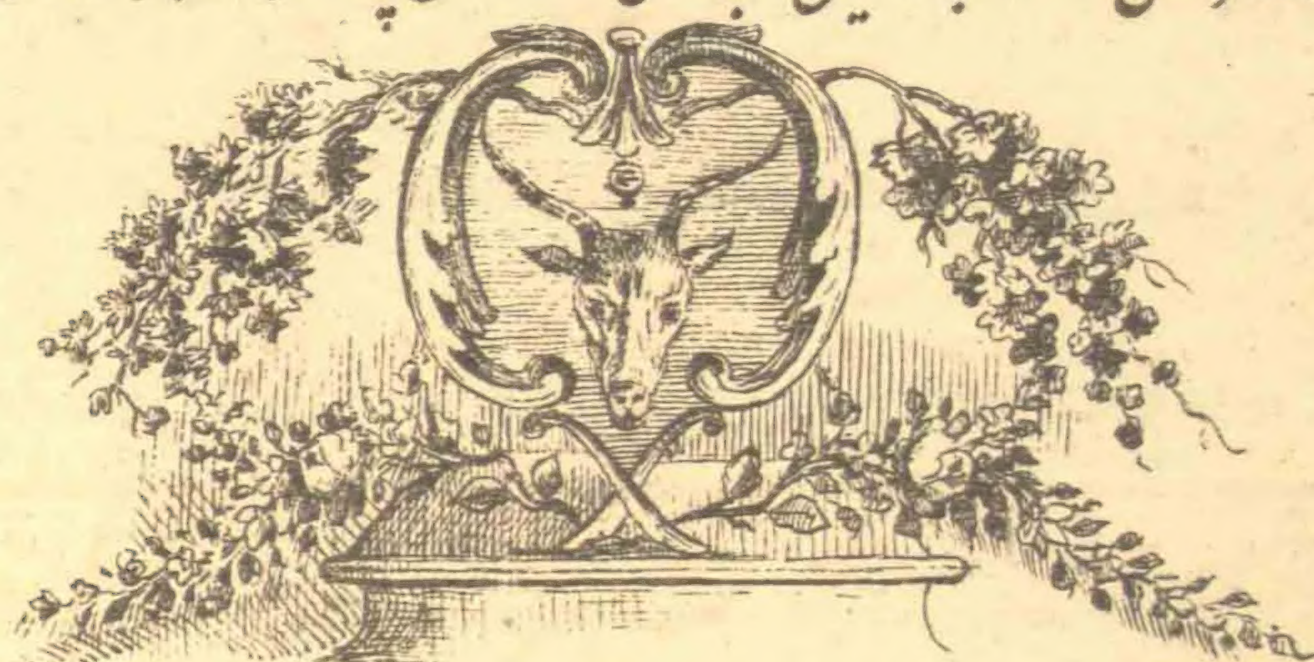


وغیره وطهور و باد در کرمان و گفتگوی باد و مشغله بی اندازه و تخفیف ولایات و تعدیل امور مملکت و رسیدگی کارهای
مختلف بسیار سخت گذشت اما الحمد لله مزاج ما صحیح بود و اینهمه سختی و تلخی را در پیش این قصد بزرگ که بزیارت
عتبات عالیات منتهی است سهل و آسان میشمردیم درین اواخر هم تواتر با تلگراف خبر دادند که ناخوشی وبا در کرمانشاهان
بروز کرده است بیشتر باعث کسالت شد مردم هم شهرهای مختلف اصرار داشتند که از این خیال منصرف شویم الحمد لله
بهیچیک اعتنائی نشد تکیه بفضل خدا و لطف ائمه هدا کرده در کمال خوبی بسفر خواهیم رفت

خلاصه روز جمعه که آمدیم دوشان تپه در عمارت سر در جنوبی باغ نهار خوردیم اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
هم آمدند میرزا علیخان محمد حسنخان بعضی پیشخدمتها بودند کسانیکه بسفر می آیند در شهر مشغول تدارک‌اند امروز صبح
میرشکار را فرستاده بودیم به بیند در جلگه و ماهور دوشان تپه آهو هست عرض کند بعد از نهار خبر فرستاد
که در سه تپه آهو دیده است سه ساعت و نیم بغروب مانده سوار کالسکه شده راندیم مهدیقلیخان میرزا علیخان محمد حسنخان
ابراهیم خان نایب امیر آخور وغیره بودند بعضی را فرستادم سر قنات دوشان تپه ما رفتیم سه تپه که تفنگ میرشکار
چهار فشندرم بدهند که خیلی گرم بود و زمین خشک آهو از دامنه کوه می آمد میرشکار دید نشان داد خیلی دور
بود با تفنگ چارپاره انداختم گریختند میرشکار با دوربین رسید گفت آهو زخمی شده پایش شکسته است
اسب انداختند نزدیک باغ دوشان تپه رسیده بودند گرفتند من رفتم قصر فیروزه بسیار باصفا بود اما
آب قنات کم است محمد حسنخان روزنامه پطربورغ خواند مهدیقلیخان آهو را آورد آهوی بره امساله زرنگی بود

بفال
بفال

بفال میمون رفتیم عصر بمنزل که عمارت دوشان تپه است آمدیم اهالی حرمخانه هم آمده بودند در سلطنت آباد اغلب
اهل حرمخانه ناخوش شدند امشب از ملتزمین رکاب کمتر کسی در دوشان تپه حاضر است غالبا برای ناتمامی کار سفر در شهر بودند



شنبه بیست و یکم در منزل بودیم مشغول نوشتجات و کارها عصر امروز مستوفی الممالک و شاهزادگان و وزرا وغیره
بحضور آمدند بعضی فرمایشات شد ناصر الملک نمونه ملبوس طبقات نوکر را آورده بود بنظر رسید همه را خوب دوخته بودند



یکشنبه بیست و دوم در منزل ماندیم پیشخدمتها بودند امروز قشون ملتزم رکاب از اردوی نظامی که در سر اسیاب
دولاب زده شده نایب السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله سان می بینند ما مشغول نوشتجات و بعضی
کارهای دولتی بودیم جنگ فرانسه و پروس هنوز باقی است و شهر پاریس در حالت محاصره است



دوشنبه بیست و سیم امروز باید ملتزمین رکاب را خودم سان به بینم صبح از اندرون بیرون آمدم در صحرا جنجال
و هنگامه غریبی است از شهر هم آمده می رفتند از اردوی نظامی به دوشان تپه آمد و شد میشد طبقات

نوکرها با لباسهای رسمی حرکت میکردند تماشاچی زیاد جمع شده بود مستوفی الممالک و سایر وزرا وغیره در سر در شمالی
باغ دوشان تپه حاضر شدند پیشخدمتها همه بودند بعد از نهار کار زیاد داشتم از ملاحظه نوشتجات و تلگرافهای
لازم میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی بحضور آمد میرزا معصوم خان و میرزا علی اشرف مهندس که بتعیین حدود
سیستان و بلوچستان مأمورند آمدند مرخص شدند سه ساعت بغروب مانده بسر در باغ که مجمع وزرا بود رفتیم صاحب
منصبان نظامی با لباس رسمی حاضر بودند نایب السلطنه شاهزادگان بودند مستوفی الممالک با جبه ترمه شمسه دار
که امروز خلعت داده بودیم ایستاده بود اول شتر و قاطر دیوانی از میان گذشت در کمال امتیاز با اسباب خوب و ساربان
و قاطرچی با لباس مخصوص معین ملاحظه شد بعد از آن کالسکها و تخت روانها و عرادهای مریضخانه گذشتند
معیر الممالک و دوست محمدخان با لباس رسمی سواره ایستاده بودند بعد تفنگداران آمدند بعد مهدیقلیخان با بیرق
مرصع میرزا محمدخان با تفنگ و یراق مرصع بعد توپخانه فوج قزوین سرباز زان دویم نصرت بعد شاطر پیاده
فراش فراش سوار فراشان اجتبا غلامان کشیکخانه سایر دستجات سوار و طبقات دیگر از میان گذشتند
تا مغرب طول کشید حاجی صفرعلیخان سرتیپ شاهسون که بمکه رفته بود اینجا بحضور آمد

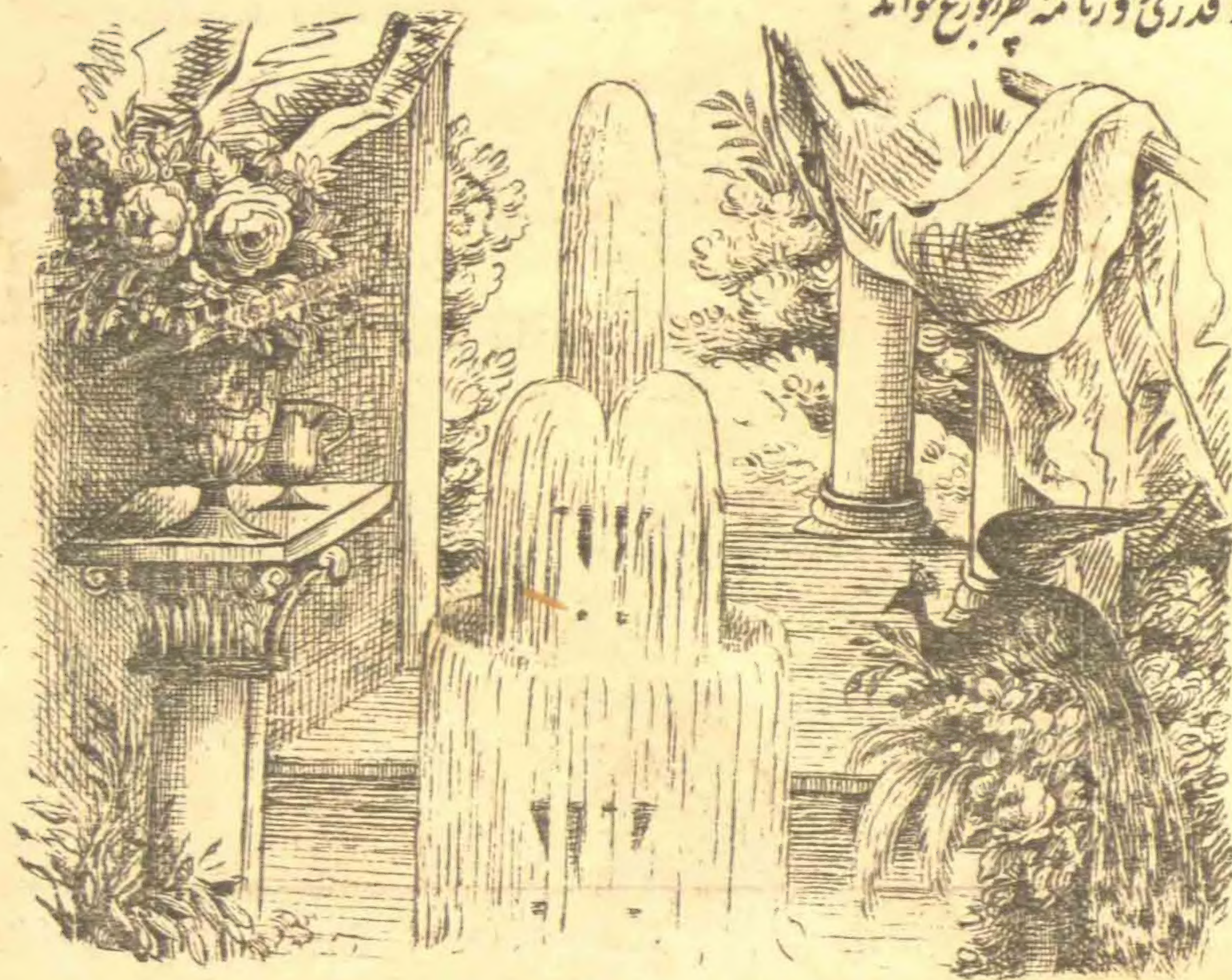


سه شنبه

سه شنبه بیست و چهارم صبح سوار شدیم امروز کسی در رکاب جز معیرالممالک نبود نصرالله خان ناظم العلما پیدا شد
او را هم گفتیم سوار شد میرزا علیخان آقا وجیه حسینخان پسر مرحوم حاجب الدوله اللهقلیخان رسیدند رفتیم بقصر فیروزه
نهار خوردیم بعد از نهار رحمت الله شکارچی خبر فرستاد که قوچ دیده است سوار کالسکه شده راندیم شکارها را گریزانده
بودند سواره برگشتیم بقصر فیروزه گرمی آفتاب کسالت آورده بود تا عصر آنجا بودیم اسبهای کالسکه بهم افتاده
بودند محمدتقی بیک نایب کالسکه خانه رفته بود اسبها را از هم دور کند لگدی بسر و روی او زده بود زمین
افتاده سرش هم شکسته مشرف بموت بود قدری بهتر شد تخت روان آوردند بشهر بردند از آمدن بشهر باز
ماند عصر رفتیم منزل شب بیرون آمدم میرزا علیخان و محمدحسنخان بودند در صحرا آتشبازی زیاد حاضر کرده بودند
پس از آتشبازی اندرون رفتم



چهارشنبه بیست و پنجم باید بچشمه علی رفت صبح بیرون آمدم امام جمعه آمده بود دعای مسافر خواند معیرالممالک
وغیره بودند سوار شده از خیابان باغ رفتیم حسام السلطنه نصرت الدوله محمد امین میرزا قاسمخان والی اسبق
گیلان وغیره بودند تا انتهای سپر در پائین پیاده آمدند بعد سوار کالسکه شدیم نایب السلطنه هم آمد رفتیم
هاشم آباد امین خلوت حوض خانه انجا آب کهنه داشت متعفن بود آب تازه بستند رفته رفته عفونت رفع شد تا عصر
انجا بودیم مقارن غروب منزل آمدیم اردو در چشمه علی زده شد چادر ترمه تازه که دوخته بودند ملاحظه
شد خوب چادریست شالها را خوب و یکطرح جور کردند الحمد لله در کمال فرح و انبساط وارد شدیم ابوالقاسم
بیک تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز فوت شد شب بعد از شام مردانه شد تنها محمد حسن خان حاضر بود
و قدری روزنامه پطربورغ خواند



این

این دو روزه توقف چشمه علی از گرمی هوا و گرد و خاک زیاد و بدی مکان بد گذشت
روز جمعه بیست و هفتم جمادی الاخری حالم خوب نبود مزاجاً کسل بودم روز نهار کم خوردم نایب السلطنه
مستوفی الممالک سایر وزرا وغیره آمده بودند حاجی ملا علی مجتهد آمدند شیخ حمزه بارفروشی با ایشان بود از
هر مقوله گفتگو شد چهار ساعت بغروب مانده بچمن آباد دبیرالملک رفتیم باغ چمن آباد هم پر گرد و خاک
بود و درختها کرم زده اما آب زیاد دارد دبیرالملک عمارتی ساخته است بد وضع نیست دبیرالملک و میرزا
نصرالله مستوفی برادرش حاضر بودند بعضی پیشخدمتها بودند محمد حسن خان از روزنامه پطربورغ اخبار جنگ فرانسه
و پروس خواند مقارن غروب باردوی چشمه علی مراجعت کردیم نورالله اصانلو وسی نفر از این طایفه را
که در خوار شرارت کرده بودند حسینعلی خان سرتیپ دستگیر کرده آورده بود حکم به تنبیه و حبس آنها شد



روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری صبح سوار اسب شده از زیر اندرمان سواره راندیم منزل
تا پسم آباد خالصه است راه کالسکه چون از میان آبادی و کوچهای تنگ شاهزاده عبدالعظیم بود
با کالسکه نرفتیم سر در باغ قلعه نو ملکی آقا موسی پسر مرحوم حاجی علی تاجر نهار افتادیم باغ تازه خوبی است سروها
کاشته است معیر الممالک میرزا علیخان محمد تقیخان افشار معتمد الملک بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده
راندیم راه کالسکه خوب نبود غالباً از زمین زراعت و نهر آب میگذشت سرایدار باشی هم باردو آمده
و تا قاسم آباد همراه خواهد بود دینار آباد ملکی حاجی اسمعیل کدخدای ارک طهران سر راه بود از آنجا گذشته
جعفر آباد ملکی فرهاد میرزا معتمد الدوله بعد از آن چشمه شاهی ملکی عضد الدوله از آنجا بنیارم وقفی بعد از آن
سیمون حشمة الدوله و ده شاهزاده زن محمعلی خان بعد از آن بقاسم آباد خالصه که منزل است
رسیدیم در قاسم آباد منزل حسام السلطنه رئیس اردو بنظر رسید تازه آمده است آقا وجیه از شهر
آمده بود امشب بعد از شام مردانه شد محمد حسنخان اخبار جنگ فرنگستان ترجمه کرد پیشخدمتها بودند
موچولخان و میرزا حسین و کبرا از شهر آمده بودند امشب تا صبح دنباله بارهای عقب مانده شهر میرسید



روز یکشنبه

روز یکشنبه بیست و نهم جمادی الاخری باید امروز برباط کریم خالصه برویم صبح برخواسته سوار کالسکه شدم
با وزیر خارجه حسام السلطنه و غیره صحبت کنان قدری رفتیم حکیم طولوزون آمده بود قدری صحبت شد
تیمور میرزا با قوشها میرشکار با اتباع آمده اند اما میرشکار خیلی کسل و دلتنگ بود پسر ده ساله او که امسال
به ییلاق شهرستانک آورده بود و غالباً بشکارگاه می‌آورد ناخوش شده بود مرده است میرشکار
زیاد افسرده است کشیکچی باشی آمده است همه جا راندیم تا از پلی که حاجی عبدالکریم برود کرج بسته است گذشته
راه کالسکه از دره میگذشت پیاده شده سوار اسب شدم باد می‌آمد گرد و خاک بود رفتیم یک طرف
جاده که گرد و غبار نداشت تیپ کشیکخانه و سایر را گفتیم از راه بروند مالبیت آدران خالصه که با براهیمخان
نایب امیر آخور سپرده است و نزدیک راه بود راندیم وارد شدیم عمارات و سر درهای باغ و دیوارها و غیره خوب
تعمیر کرده بود خیلی خوشم آمد در باغ زیر نارون نهار خوردیم طولوزون روزنامه خواند از شکست فرانسه‌ها
بسیار کسل و افسرده بود بعد از نهار حوضخانه که تازه ابراهیمخان ساخته است آمده قدری خوابیدم محمد حسنخان روزنامه
خواند موچولخان عکاسباشی آقا وجیه مهدیقلیخان محمد علیخان بودند از انگور باغ آوردند که خیلی ممتاز است خوردیم امین السلطان
آقا محمد تقی آبدار و غیره بودند مادیانها و کره‌ها که اینجا بود گفتم آوردند دیدم بسیار خوب نگاه داشته‌اند در باغ
میان‌ها درین فصل غوره تازه بود گفتم چیدند بمنزل آوردند دو ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شده
رو بجنوب راندیم از آدران برباط کریم که فرسخ مسافت است برباط کریم رسیدیم باغات زیاد دارد کالسکه

وارد کوچه باغ و آبادی شد طوری گرد و خاک بود که مجال نفس کشیدن نماند بسیار کثیف بود تا پیاده شدم خیلی بد گذشت اردو در صحرای متصل به ده تنگ هم و بی ترتیب زده شده جمعیت مال و آدم معرکه کرده بود سراپرده را در باغ انگورستان زده اند بی صفا نبود امروز در رباط کریم رسیده امین حضور آمده بود بحضور آمد شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند از آنهائیکه بشهر میکروند هنوز در اردو هستند مثل امین حضره ادیب الملک فریدون آقا حسینخان پیشخدمت پسر مرحوم حاجب الدوله هم بود امروز از آنجا بشهر رفت

دهاتی که امروز دیده شد سمت راست و چپ جاده

ضیاء آباد — تیول آقا محمد حسین و آقا علی قاضی
سیاو — اربابی
سلطان آباد — خالصه

خیرآباد
اسمعیل آباد
حصار چوپان — خالصه
علی آباد — خالصه
نصرآباد

آوران — خالصه
مزرعه — خالصه
مافین آباد — خالصه
کل تپه
حصارک — خالصه

همدانک
سعید آباد
میمون آباد
سهل آباد
امام زاده محمد باقر

اصغرآباد — خالصه
کیکاور
الورد
زیه — خالصه
ایرین — خالصه

پرند

پرندک — خالصه
چچکلو
عصمتیه دهات معیرالممالک
سعید آباد تیول آقا سلیم خواجه



روز دوشنبه سلخ جمادی الاخری در رباط کریم اتراق شد دو نفر کدخدای اینجا بواسطه بی مراقبگی در حفظ سیم تلگراف کرده بودند تنبیه شدند معیرالممالک از عضیمه آمده بود شمشیر لعل و الماس ساخته بود با جعبه بحضور آورد بسیار خوب و با سلیقه ساخته است ملاحظه کردیم خیال دارد بجا بدهد الی غروب بصحبت و ملاحظه روزنامجات و خواندن اخبارات فرنگستان گذشت امین خلوت میرزا محمدخان پسرش حسینخان پسر امین الدوله آمده بودند میرزا هدایت وزیر لشکر امین الملک دبیرالملک آمده اند بعد از شام مردانه شد علیرضاخان عضدالملک آمده بود پیشخدمتها بودند قدری صحبت شد راه فردا دور است و صبح زود باید رفت فوج و غیره شبانه رفتند ما در امشب دیدم امروز با تفنگ مجلسی میان موها یک مرغ زنبورخور زدم.



روز شنبه غرهٔ رجب صبح پیش از آفتاب بحمام رفته رخت پوشیده سوار شدم امروز باید برحیم آباد و زرند ملکی محمد مراد خان میرتیپ
زرندی دیدیم خیلی از راه سواره رفتیم با وزیر خارجه حسام السلطنه امین الملک ظهیر الدوله میرزا عبد الوهاب مستوفی
گیلان صحبت کردیم مجد الدوله هم رسید قدری با میرزا عبد الوهاب درباب مطالبات خودش گفتگو کرد رحمت الله خان سرتیپ جهانبان
حبیب الله خان پسر ساعد الدوله حسن خان سرتیپ قراپاپاق دیده شدند تازه آمده اند قدری پیاده از کنار راه راندیم بعد
بجاده آمده سوار کالسکه شدم در دو فرسنگ مسافت بکاروانسرای سنگی رسیدیم که کنار جاده است میرزا علیخان
را فرستادم وضع کاروانسرا را مشاهده کرده عرض کرد چون بی آب است مخروبه است بسیار جای مهیبی است
غالباً درین محل دزدی میشود از کاروانسرا گذشتیم برودخانه شور رسیدیم که درین فصل آب کمی داشت یعنی در مجرای
رودخانه رطوبتی بود دو طرف رودخانه دره و ماهور و پست و بلند است اینجا هم مخوف و دزدگاه است که سوار
مستحفظ و قراسوران دارد از رباط کریم الی کاروانسرای سنگی از سمت راست کوه سیاه رنگ پستی بفاصله یک فرسخ
بجاده واقع است از کاروانسرا که میگذرد کوهها بسیار دور افتاده جلگه صاف و مسطح میشود و جز دره ماهور
نزدیک رود شور در راه اعوجاجی نیست راه کالسکه بسیار خوب بود مسافتی طی کرده بنهار افتادیم عکاسباشی
چند صفحه عکس خوب در حضور ما انداخت امین الملک طلزن پیشخدمتها بودند عکاسباشی از کالسکه‌های دیوانی یکی
گرفته اطاق تاریکی متحرک ساخته اسباب عکس را در همین کالسکه جا داده است خان پیر مرد شیمی هم با عکاسباشی
بود بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم تا بیک ماهور کوچک گردنه مانندی رسیده گذشتیم جلگه پست وسیعی بنظر آمد دهات

و قلعه جات که از انجا ده پیک است در سمت چپ جاده دیده شد رسیدیم بمنزل اردو را بطور هندسه و از روی
نقشه زده بودند اما تنگ و نزدیک بسراپرده بحسام السلطنه حکم شد که از فردا اردو را درست و بقاعده و چادرها را بفاصله
معین بزنند ورود منزل چهار ساعت بغروب مانده بود راه امروز شش فرسخ تمام است در بین راه جان محمد خان
سرتیپ خلج محمد صادق خان حاکم زرند فتحعلی خان سرکرده شاهسون بغدادی وغیره بحضور آمدند بعد از ورود منزل
قدری دراز کشیدیم شنیدم آقا سید صادق مجتهد با پنج پسر خود آمده وارد اردو شدند ناظم افندی شارژدافر عثمانی
مقیم طهران همراه است میسو گربل نایب اول سفارت روس هم آمده است بعد از شام مردانه شد حسام السلطنه
ظهیر الدوله معیر الممالک معتمد الملک وغیره آمدند درباب نرخ اردو و امر سیورسات احکام شد



۱ روز چهارشنبه دویم رجب سه ساعت از دسته گذشته سوار کالسکه شدم وزیر خارجه وغیره بودند امروز باید بامیرآباد برویم تا منزل دو فرسخ و نیم است دو طرف راه دهات و آبادی زیاد است در سمت راست چپ بفاصله دو فرسخ کوههای سیاه رنگ پستی دیده میشد راه کالسکه خوب بود در یکفرسخی از میان آبادی اسفرجان گذشتیم خانه دهات زرند اغلب پست و مختصر است در آبادی درخت ندارند مگر بسیار کم در خارج ده باغات دارند سمت دست چپ جاده در دامنه کوه باغی پیدا بود بنظر خوب آمد سوار اسب شدم راندیم باآنسمت که نهار بخوریم تا باغ راه بد بود نهر زیاد داشت این باغ و خانوار که گویا اسمش اسمعیل آباد است ملک هادیخان زرندی است وارد باغ شدیم بسیار خفه و کثیف بود و آب نداشت سوار شده رفتیم روی تپه که بجایکه مشرف بود مردم و بارها میرفتند چادرهای منزل هم پیدا بود با دوربین تماشا کردیم دهی در جلو نمایان بود بسیار آباد و بزرگ قلعه محکم و عمارت عالی داشت بزاویه موسوم است خانه محمد مرادخان زرندی در همین ده است محمد مرادخان باجو زرندی این اوقات بحکم مأموریت در خراسان هستند ده خانی آباد و زرند هم که منزل زوار و قافله و کاروانست و از رباط کریم بکبیر باینجا می آیند زیر همین تپه بفاصله یک میدانست خلاصه در سر نهار معیرالممالک و سایر پیشخدمتها بودند محمد حسنخان روزنامه خواند بعد از نهار سوار شده رفتیم سر راه بکالسکه نشستم ده معتبرآبادی موسوم بقاسم آباد سمت راست جاده دیده شد دست چپ نزدیک راه دستجرد که ده معظمی است واقع است قلعه خرابه روی تپه داشت مرد و زن زیاد از اهل ده در اطراف تپه و قلعه خرابه جمع بودند بعد وارد منزل

شدیم

۱۶ شدیم امروز اردو را خوب زده اند هوا بسیار گرم است کاغذی شاطرباشی معتمدالملک نوشته بود علیخان پسرش که مدتها ناخوش و مسلول بود فوت شده است جوان عاقل و آرامی بود بعد از شام مردانه شد معتمدالملک محمد علیخان محمد حسنخان آقا وجیه وغیره آمدند محمد حسنخان معتمدالملک میرزا علیخان نشسته بودند معتمدالملک روزنامه فرانسه میخواند من ترجمه میکردم یکدفعه محمد علیخان حرکتی کرد و گفت ترسید جانور است فوراً برخواستم خودم لباسم را تکان دادم معلوم شد عقربی روی پای من بود افتاد محمد علیخان با کلاه گرفت کشتند باعث وحشت شد برخواستم روی تخت خواب نشستم تشهد متعارض شدند



17 روز پنجشنبه سیم رجب امروز باید بعبدل آباد ساوه برویم شش فرسخ راه است صبح برخواسته سوار اسب شدم
از قریهٔ آسیاوک که سر راه بود گذشتیم با حسام السلطنه وزیر خارجه مجد الدوله میرزا عبد الوهاب مستوفی گیلانی
که تا اینجا آمده است گفتگو شد بعد تنها با وزیر خارجه در کار گیلان و غیره اسب یکفرسخ گفتگو شد کالسکه خواسته
نشستم قدری راندیم بده آقا شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبد الحسین مجتهد که موسوم به پیجرد و آخر خاک زرند است رسیدیم
از این ده که میگذرد دیگر سر راه آبادی نیست همه جا جلگه است و صحرا بوته و گون دارد و اطراف صحرا بفاصلهٔ
پنج فرسخ چهار فرسخ کوههای کوچک نمایان است در دامنهٔ کوه از سمت راست آبادی و باغ زیاد و از دور نمایان بود
معتمد الملک گفتم تحقیق کرد و اسمش ... ده است درین صحرا آهو هست اما دیده نشد یک بره آهو نور الله میرزا نایب
ناظر دیده بود خیلی راندیم تا بجاهور رود دره و تپه رسیدیم که این دره و تپه حد طبیعی جلگه ساوه و زرند است و این دو
خاک را از یکدیگر جدا میکند روی تپه نهار افتادیم طولوزون پیشخدمتها بودند دارد و غیره ملتزمین رکاب
دائمی اشخاص دیگر هستند مثل محمد خان حاکم سابق ... محمد باقر خان سرتیپ فوج ششم تبریزی چنگیز میرزا آقا
سید مصطفی که با میرزا علیخان آمده است زنبورکچی باشی خانلر خان سرهنگ افشار حکیم ریاضی و غیره بعد از
نهار سوار شده باز قدری با وزیر خارجه و مجد الدوله حرف زدم بکالسکه نشستم قدری که راندیم حاجی شکارچی از
پیش سمت است جاده آمد که آهو هست اسب خواسته سوار شدم خیلی راه رفتیم هوا هم گرم بود رسیدیم میرشکار کلاه
میکرد زودتر برویم راندم روی تپه پیاده شدم دو تکه و سه تا ده آهو زیر پا بود با تعجیل تفنگی از دور انداختم نخورد

آهوها

آهوها رفتند سوار شده خیلی راندیم بجلگه داخل شدیم تا کالسکه رسید خیلی راه رفته بودیم چهار ساعت بغروب مانده 18
بعبدل آباد ساوه رسیدیم چند نفر آخوند و غیره و عبد الله خان خلج مالک عبدل آباد بودند بسیار جلگه گرمی است
اما صحرای مستعد و خوبی است درین جول و حوش دهات زیاد است صحرائی است وسیع و بوته زار بعبدل آباد نرسیده
باغات زیادی است موسوم برضی آباد تازه آباد کرده اند رسیدیم بباغ عبدل آباد که برای من چادر زده اند آب
دارد نه صفا باغ بزرگ جنگلی انار و انجیر انجیرش ضایع بود انار زیاد داشت بعضی رسیده بعضی نرسیده رفتم
چادرهای حرمخانه را دیدم درین باغ وسیع خفه چادرها را متفرق زده بودند فراشها انار زیاد هم چیده و خورده بودند
بسیار کج خلق شدم اوقاتم تلخ شد معتمد الملک امین السلطان مجید تقلیخان دهباشی فراشباشی میرزا عبد الله و غیره را
فرستادم پیش از آمدن حرم تخیر زیاد آوردند دوره کشیدند فراش و هر بار را بیرون کردند قراول دور دیوار باغ
گذاشتند خودم سرکشی کردم الی غروب تغییرات لازمه داده شد شب پیشخدمتها را مرخص کردم مردانه نشد زود
خوابیدم



روز جمعه چهارم رجب صبح بحمام بیرون شهر رفتم حاجی حیدر خاصه تراش ملک محمد بودند امروز در عبدل آباد
اتراق است حمام گرم بود بیرون آمدم حسام السلطنه ظهیر الدوله معیر الممالک مجد الدوله صاحب جمع وغیره
آمدند بعضی احکام شد نایب فراشخانه چوب خورد فراشها که در باغ بی اعتدالی کرده بودند تنبیه شدند پنجاه
تومان از فراشباشی جریمه گرفته شد بصاحب باغ دادم قدری دراز کشیدم خوابیدم برخواستم امشب هم شیخها
مرخص شدند فردا نشد



روز شنبه پنجم رجب منزل امروز شاهیون کندی است چهار فرسخ سخت سنگین است صبح زود بکالسکه نشسته راندیم
علمای ساوه بحضور آمدند از اینجا تا شاهیون کندی دو راه است یکی از نزدیکی شهر ساوه دست چپ میرود
که بنه و مال و بعضی مردم از آن راه میرفتند یکی راه کالسکه است از دست راست خلوت تر دو راه کالسکه خوب و راحت است
قدری رفته بمحاذات رحمن آباد گذشتیم یکفرسخ بیشتر بفاصله در سمت راست جا ده دهی است اسمش تحقیق نشد نور علی بیک
تیول فخر الدوله است درین بین از دور سواری دیدیم نزدیک شدیم حکیم الممالک بود آمد قدری صحبت شد فرستادم
بالای قنات این ده را به چند اکبر پاک و بی عیب است بنها بغتیم آمد عرض کرد خوب است رفتیم پیاده شدیم

معتمد الملک

معتمد الملک وغیره بودند آب قنات یک سنگ متجاوز جاری بود صاف و گوارا همین آب بشهر ساوه میرود آبی
زیادی در مجرای این قنات ساخته اند بعد از نهار سوار شده راندیم از سوخانلو که هم تیول فخر الدوله است
گذشتیم هیئات ارضی صحرای صاف و ته رازی است گاهی بندرت پست و بلند است اما راه کالسکه بسیار خوب است
در سمت راست کوههای کوچک هست بفاصله دو فرسخ کمتر بیشتر سمت چپ هم کوه و دره و ماهور میرسید یک
فرسنگ و دو فرسنگ مسافت دهاتی که در دامنه دست راست دیده شد سیلجرد باغ شاه است شاهیون کندی
که منزل است هوایش گرم بود قنات خوبی داشت اما از بالا دست میزدند آب گل آلودی از پیراپرده میگذشت



21 روز یکشنبه ششم رجب امروز باید بنوبران برویم که آخر خاک ساوه و ابتدای خاک همدان است اما نوبران از قلمرو ساوه است میگفتند تا امروز چهار فرسخ است درست هفت فرسخ سنگین بود صبح بخیال اینکه راه نزدیک است دیر سوار شدم قدری با اسب سواره رفتم با وزیر خارجه بعد سوار کالسکه شده راندیم بیات رضی الی نوبران ابتدا صحرای صاف و جلگه وسیعی است بوته زار است در سمت راست کوههای خاکی مرتفع و دره و تپه در دو فرسنگ کم بیشتر مسافت واقع است طرف چپ کوههایی مرتفع سنگی دارد الی دو فرسخ همین طور است فرقان چای هم در سمت چپ جاده است که در میان دره جاری است و از راه نمایان نبود دو طرف این رودخانه همه دهات و باغات است که طایفه بیگدلی و خلج می نشینند تا نوبران و بالاتر از آن هم مسکن خلج است اول دهی که در سر راه بعد از طی سه فرسنگ مسافت بنظر آمد غرق آباد ملکی جناب محمد خان سرتیپ خلج است کوههای دست چپ رفته رفته نزدیک میشود از سمت راست هم کوهها خیلی نزدیک می آید دره وسیعی تولید میکند باز در اندک مسافت کوهها از دو سمت دور شده جلگه و صحرا و آبادی و دهات نمودار میشود دو سه ده و مزرعه هم در دامنه کوههای سمت راست از خیلی دور پیدا بود غرق آباد جمعیت و آبادی زیاد دارد و باغهای زیاد و آباد که همه از آب قنات مشروب است محصول این باغات انگور و بادام و زردآلو و دیگر فواکه است بعد همه جا راه از نزدیکی آبادی و ده و باغ است الی نوبران که جای آباد و معتبری است جمیع خانوار اینجا در روی تپه ساکنند خانها مرتب در تپه واقع است پانصد خانوار دارد اینجا تلگراف خانه است که با همه جا میتوان مخابره کرد معتمد الملک را فرستادم بعضی احکام را بطهران تلگراف

کند

22 کند پیش از آنکه بغرق آباد برسیم در صحرا شکار افتادیم میر شکار جهانگیر شکارچی را فرستاده بود که آهو هست بعد از آنها خبر فرستاد که آهوها رفتند بکالسکه نشسته راندیم از منزل هیچ علامت نبود گرد و خاک آدمی را خفه میکرد باد از پشت سر میوزید همه مردم از این گرد و راه دور خسته و کوفته شدند یکفرسخ بمنزل مانده اسب خواسته سوار شدم از میان دهات و باغها گذشتیم کنار رود فرقان بسیار باصفاست رودخانه وسیع دره وسیع اطراف آبادی و باغ کوهها مستعد در بهار باید بسیار خوب و باروح باشد حالا آب رودخانه کم است دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم اردو را یکفرسخ بالاتر از ده نوبران کنار رانیده بودند کالسکه‌های حرم و مالها خیلی دیر بمنزل رسید قرار دادم فردا اینجا اطراق شود بسیار لازم است شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمد حسنخان روزنامه خواند قدری صحبت شد هوای نوبران ییلاق و سرد است کوههای طرف چپ بساری قیه و دوزلاخ موسوم است چون معدن نمک دارد دوزلاخ میگویند پشت این کوه بلوک فره از توابع ساوه است و از این کوه راهی است که بتفرش و عراق میروند دهاتیکه طرف چپ جاده و کنار فرقان چای واقع است آقرود نورالدین قازلی آباد سوسن نقی قیطیه امامزاده زاریان وندهلقان خیاجیک صفی آباد پلنگ آباد چل گزی آقرود

محمد حسینخان قاجار رئیس شاهسون بیاتی و محمد حسینخان رئیس دولو را امروز دیدم آمده اند

از کهک تا اینجا طایفه بیگدلی می نشینند دهات خلج نشین کنار رودخانه سیل آباد ارجه رود غرق آباد فرقان مزارع طرف راست جاده غازیان دودلو آقچه مشهد

منبع رودخانهٔ قرنقان از کوه شمالی دسپامان خلیفه کندی است اینجا با تلگراف خبر رسید که در غرهٔ رجب ظل السلطان خداوند پسری داده است



روز دوشنبه هفتم رجب در نوبران اتراق شد بخواندن روزنامههای فرنگستان و اخبار جنگ پروس و فرانسه واستراحت گذشت شب هم بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند امین الملک چند روز است ناخوش است بدرد گلو مبتلاست دبیر الملک هم ناخوش است حاجی سیف الدوله آمده است



روز سه شنبه هشتم رجب منزل امروز قرادای ملکی حسینخان حسام الملک سرتیپ است صبح برخاسته سوار شدیم از رودخانهٔ قازان چای گذشتیم رودخانهٔ معتبری است که درین خشک سال پنج شش سنگ آب داشت جریان رودخانه از سمت مغرب است پلی شش چشمه بنظر آمد خوب و قشنگ ساخته اند بانی پل تاجری از اهالی قریهٔ بهار همدان است دهات معتبر و باغات خوب آنطرف پل نمایان شد مشرف برودخانه دهات عاشقلو متعلق بحسین خان سرتیپ واقع است اسامی دهاتی که دیده میشد پتیا دربند قلعه است قدری سواره با وزیر خارجه صحبت کردیم

بعد

بعد بکالسکه نشستیم گرد و خاک زیاد است هیئات ارضی راه امروز بعد از عبور از رودخانه پست و بلند است سمت چپ و راست کوه است کوچک و بزرگ خاکی و سنگی زمین خشک کم آب تا دو فرسخ بهمینطور راندیم گرد و خاک زیاد بکالسکه می آمد راه کالسکه خوب نبود سوار شدم طرف راست جادهٔ کوه سنگی بود آنجا رفته بنهار پیاده شدیم جاده و عبور مردم خوب دیده میشد در نزدیکی نهارگاه ما پسری مشغول خارکنی بود آورده صحبت کردیم محمد علیخان پیشخدمتها بودند این پسره از اهل پچینک است از املاک محمد مرادخان سرتیپ زندی جنرو بیات زنند پشت همین کوه که نهار افتاده ایم واقع است زبان این جوان خارکن ترکی بود و بلهجهٔ عثمانی تلفظ میکرد و مصطلحات طایفهٔ بیات بترکمان و لهجهٔ عثمانی خیلی نزدیک است بعد از صرف نهار قدری سواره رفتیم بجاده رسیده بکالسکه نشستیم صحرای کثیف بدی است در سمت راست جاده دهی مخروبه بنظر رسید اسمش دخان ملکی محمد مراد خان است که قدیما خراب شده آب دارد زراعتهم میشود اهالی اینجا رفته در جای دیگر ساکن شده اند از کالسکه باز بیرون آمده سوار شدم از سمت راست جاده باز خیلی راندیم بسکه گرد و خاک بود در رسیدیم بمرگ خرابه که گویا منزل چاپارخانه هم اینجاست بسیار دهٔ کثیفی است معدودی خانوار و آب کمی دارد تپهٔ سنگی در مقابل بود و برج خاکی تازه در روی آن ساخته اند برای قراولی اطراف گویا دزدگاه و مخوف است باز آمده بکالسکه نشستیم زمین همه جا پست و بلند بود تا از یک سرازیری گذشتیم در جلگه تغییر هیئات بهم رسید صحرا شد لکن هنوز در زمین پستی و بلندی است کوههای سمت راست و چپ دور شده قرادای پیدا شد دهات اینجا بی درخت و کثیف است بمنزل رسیدیم شش فرسخ راه بود چادرها را در چمن زده اند

امّا علف ندارد باد سختی برخواسته است گرد و خاک زیاد است بطور عادت شب شد بعد از شام مردانه
شد پیشخدمتها بودند محمّدحسنخان روزنامه خواند ماهتاب روشن و صافی بود علیقلی خان اجودان باشی آمده است



روز چهارشنبه نهم رجب صبح در رخت خواب بودم گفتند حاجی کلبعلی خواجه مرده است تعجب کردم که تا دیروز
راه میرفت کار میکرد فوت او باعث واهمه و وحشت دم شد امّا مرد پیری بود قریب نود سال سن داشت
امروز باید بجوشن آباد برویم که از محال درجزین است سه فرسخ و نیم راه است اوّل سوار اسب شدم قدری رفته
بکالسکه نشستم راه کالسکه خوب است دو طرف جادّه پستی و بلندی دارد باد سختی از روبرو میوزد گرد و خاک
بطوری است که هیچکس چشم نگذاشته است خیلی اذیّت کرد سمت چپ جادّه رودی مثل زاینده رود است گفتند
حقّار و هوبره دارد قریهٔ زره که منزل قافله و کاروان است سر راه بود ده معتبری بود امّا باغ و اشجار ندارد
راندیم از آبادی خوشنما گذشته باردو رسیدیم پیش از زره قریهٔ امیرآباد بود که ملکی محمّدمرادخان سرتیپ زرندی
و غلامعلیخان سرتیپ درجزینی است امروز گفتند معتمدالدوله فرهاد میرزا حکمران کردستان آمده است هنوز ندیده‌ام
بعد از ورود منزل هم باز متّصل باد شدید میوزید گرد و خاک کثیف و بد اوقات تلخ میکرد

روز پنجشنبه

روز پنجشنبه دهم رجب منزل امروز بوبوک آباد است صبح برخواسته بکالسکه نشستم معتمدالدوله فرهاد میرزا پهلوی
کالسکه قدری صحبت شد مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه صاحب منصبان و خوانین جاجیلو آمدند باد امروز هم از روبرو
میوزد گرد و خاک غریبی است راه کالسکه چندان خوب نیست صحرا و جلگه وسیع است ده و آبادی زیاد در
چپ و راست جادّه بنظر آمد بعضی دهات اینجا باغ و درخت دارد کوههای دست چپ در فاصله سه فرسخ چهار فرسخ واقع است
کوه بزرگی هم از دور سمت چپ جادّه پیدا بود مه داشت گفتند قافلانداغ است از طرف آستارا کوهها خیلی دورتر
بود این جلگه بلوک جاجیلو است

دهاتی که سمت راست جادّه واقع است امیرآباد زرقان جهان آباد نگارخاتون فیض آباد قارمنین
آباده نصرآباد همه کسی سرای قشلاق برینه جرد نوده قراباغیها ملاکرد سماوک
امروز از باد و غبار در کالسکه نهار خوردم محمّدتقیلیخان و آقا وجیه از صحرا آمدند میگفتند طرف چپ گرزار است خرگوش
روباه هوبره یورقه جه درنا داشت نزدیک جهان آباد پل سه چشمه بنظر رسید پرسیدم گفتند نگارخانم عمّه ساخته است
امّا رودخانه بی آب و خشک بود چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادرهای
ما را از بیرونی و اندرونی در باغچه زده اند کنار نهرها درخت بید کاشته اند اطراف باغ درخت تبریزی است باقی انگورستان
مهدعلیا هم در همین باغ منزل دارد خیابان وسط باغ که یونجه زار و بسیار عریض است چادر زده اند ابوالسیف میرزا
ساکن همدان تکه آهوی بزرگی آورده بود میگفت در این جلگه آهو زیاد است خلاصه شب شد بعد از شام مردانه

شد پیشخدمتها بودند قدری روزنامه خواندم حاجی رحیمخان آمده است یعنی امروز باردو رسید حاجی میرزا علی را در
راه دیده بود



روز جمعه یازدهم رجب در بوبوک آباد اتراق شد بعد از نهار دیدن مهد علیا رفتم فرهاد میرزا مجدالدوله
کشیکچی باشی تیمور میرزا بودند قدری نشستم صحبت کردیم بمنزل برگشتم مجدالدوله اذن میخواست بمحال برنیه رود زحمت
که بهمدان نزدیک است و مجدالدوله علاقه ملکی دارد برود در حرمخانه روضه خوانها آمده ذکر مصیبت کردند اغا یعقوب
تازه آمده است میگفت محقق هم در راه است حاجی آقا بابای ملک الاطبا را هم در راه دیده بود



روز شنبه

روز شنبه دوازدهم رجب امروز از بوبوک آباد بسرخ آباد آمدیم راه امروز را چهار فرسنگ میگفتند شش فرسنگ سنگین
بود راهی دیگر از بالا داست که در سرخ آباد امان الله خان میگفت راه کالسکه هم ساخته بودیم نورالله میرزا نایب
ناظر هم از آن راه آمده بود همینطور میگفت اما صبح کسی بما نگفت بالجمله صبح باسب قزل ترکمانی پیشکشی مرحوم سپهسالار
سوار شده از کنار ده و آبادی گذشتیم میرزا محمد علی همدانی و مالک بوبوک آباد که حاجی میرزا لطف الله برادر حاجی میرزا
علینقی است و چند نفر دیگر آمده بودند دیدم قدری با حسام السلطنه معتمدالدوله وزیر امور خارجه صحبت کنان
رفتیم بعد بکالسکه نشستیم راه صاف بود صحرا وسیع بوته زار بی آب و آبادی اما از راست و چپ خیلی دور دهات
و آبادی پیدا بود کوهها هم خیلی دور است در صحرا آهوی زیاد بوده است سوارهائی که از پیش رفته بودند متفرق
کرده اند رحمت الله شکارچی یک تکه آهوی بزرگی زده بود جهانگیر شکارچی هم یک ماده آهو آورد اما در زمان
حاجی غلامعلی خواجه شکایت کرد که تازی من آهو گرفته بود آدمهای میرشکار شلتاق کردند بردند سه
فرسخ از راه که آمدیم همه باینطور صحرا بود روی تپه کوچکی نهار پیاده شدم معیرالممالک و پیشخدمتها وسایر
بودند معیرالممالک میگفت این چند روز ناخوش بودم قدری با دوربین اطراف صحرا را ملاحظه کردم بعد از
نهار بکالسکه نشسته راندیم کم کم در راه پستی و بلندی بهم رسید و از دو طرف راه کوه و تپه بهم نزدیک شد
چشمه و چاه آبی تلخ و شور است سوار شدم قدری سواره رفتم باز کالسکه خواستم و نشستم همه جا راه تپه
و ماهور بود سلطان سلیم از تویسرکان آمده بود قدری صحبت شد احوالات پرسیدم مسافتی طی کردیم دره

دماهو تمام شد بجلگهٔ دماوند رسیدیم کوه الوند و دهات زیاد در دامنه پیدا شد از قریهٔ رباط گذشته یکفرسخ
ونیم دیگر بخلاف جهة رفتیم تا بسرخ آباد رسیدیم ده معتبری است ملکی امان الله خان بهاء الملک است
امان الله خان حسینخان سرتیپ حاجی حمزه خان نایب اجودانباشی صاحب منصبان و ریش سفیدان عاشقلو
همه جلو آمده بودند دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم گرد و خاک زیاد بود سراپرده در
قناتی زده اند آب صاف کمی دارد شب روی تپه سرایدارها بعد از شام آتشبازی خوبی کردند



روز یکشنبه سیزدهم رجب عید مبارک مولد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است امروز باید بهمدان برویم
سه فرسنگ راه است صبح هوا سرد بود رفتم حمام رخت پوشیدم بیرون آمدم سوار اسب شدم کل طبقات
نوکر با لباس رسمی حاضر شده بودند با حسام السلطنه وزیر امور خارجه مجدالدوله دبیرالملک
معیرالممالک وغیره صحبت کنان رفتیم مجدالدوله رفتن و سرکشی دهات خمسه خودش را موقوف کرده است
بقریهٔ شورین رسیدیم برای نهار در باغ شورین پیاده شدم رعایای اینجا از زن و مرد جمعیت زیادی
بیرون آمده بودند حسنعلیخان گروسی وزیر مختار را اینجا دیدم چند روز است از گروس آمده است
در سر در باغ نهار خوردیم باغ وسیع خوبی است شانزده سال قبل که از این راه باذربایجان رفتم و در همین
باغ منزل کردم بخاطرم آمد حاجی میرزا علی مشکوة الملک پیدا شد میگفت همه جا عقب اردو بودم و بعضی
منزلها با اردو میرسیدم از اینکه هیچ پیش من نیامده بود خیلی خندیدم بعد از نهار از سر در پائین آمده از
باغ پیاده رفتم از دری که در وسط باغ تازه باز کرده بودند سوار شدم در باغ با خسرو میرزا صحبت میکردم ریش
خسرو میرزا رنگ غریبی پیدا کرده و حنائی شده است محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله هم آمده بود خلاصه
سوار شده راندیم در راه با معیرالممالک معتمدالملک وغیره صحبت میکردم از مستقبلین شهری جمعیت زیاد
آمده بود در همدان هنوز کلاههای بلند بسبک قدیم زیاد است بعضی کلاههای غریب دیده شد که خیلی
مضحک بود همه جا ازدحام خلق آمدیم تا بالای تپه که قزل ارسلان قلعه ساخته است و اثر بنای قدیم

هنوز باقی است قدری ملک که دم این تپه تمام شهر همدان مشرف است مکان باصفائی است با دوربین
اطراف را ملاحظه کردم در راه سالار و اولاد مرحوم شیخعلی میرزا و اولاد مرحوم جهانگیر میرزا محمود میرزا وغیره
علما و اعیان بحضور آمدند بیرون باغ شورین هم شاطرباشی اسحق خان پیشخدمت میرزا بزرگخان کارپرداز سابق
بغداد را دیدم که از طهران آمده بودند بالجمله بعد از اندکی توقف روی تپه از کنار شهر همدان گذشته بقلعهٔ مرحوم محمدعلی
میرزا که حالا آبادی ندارد رسیدیم چادرهای ما و حرمخانه را در قلعه زده اند مردم متفرق افتاده اند حوض بزرگی
جلو سراپرده است آبش قطع شده بود گفتم آب انداختند حسینقلیخان سرتیپ و عباد الله خان از طهران آمده اند



روز دوشنبه

دوشنبه چهاردهم رجب در منزل توقف شد تازه نبود تیمور پاشاخان و بهلول پاشاخان ماکوئی از آذربایجان
بطهران و از طهران باینجا آمده اند محقق امروز بحضور آمد تازه از طهران آمده است مستوفی الممالک مختصر نوشتجات
خراسان را با تلگراف عرض کرده بود که سوار ترکمان در میان مشهد و جام تاخت کرده گوسفند زیاد و چوپان از ایل
تیموری برده از سوار خراسانی که بمدافعه رفته بود اسیر و مقتول شده است خیلی اوقاتم تلخ شد پیش شام
محقق و میرزا علیخان از روزنامه جات که قدیم نوشته بودم خواندند شب بعد از شام مردانه شد عضد الملک
معتمد الملک میرزا علیخان وغیره بودند



روز سه شنبه پانزدهم رجب بعد از نهار شاهزاده ها وزیر خارجه علمای همدان خوانین ملایر و تویسرکان و نایب الحکومه
آنجا خوانین و اعیان همدان تیمور پاشا و بهلول پاشای ماکوئی بحضور آمدند خیلی گفتگو شد از هر مقوله حکم و فرمایش
شد علمای همدان را که معرفی میکردند شخصی ریش بلندی را گفتند قاضی است گفتم قاضی همدان است علما

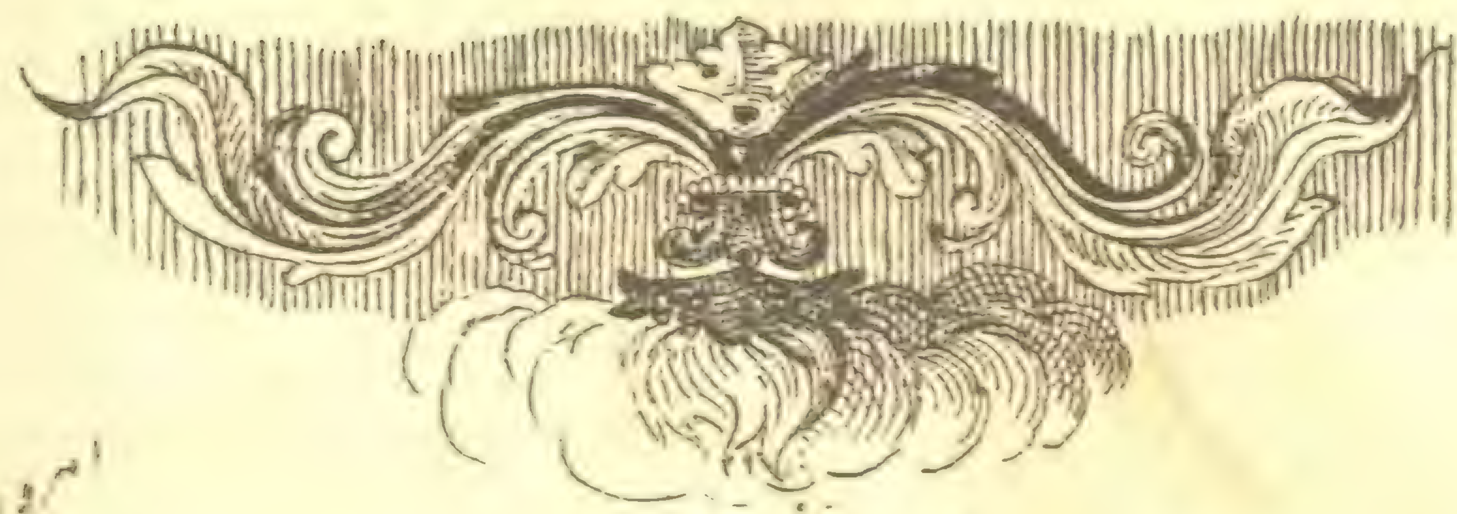
وسایر خندیدند خود قاضی هم خندید کنایه از داستان قاضی همدان که سعدی در گلستان نوشته است امروز
بسلطان اویس میرزا حاکم همدان لقب احتشام الدوله داده شد بعد از رفتن حضرات هم بعضی فرمایشات دادم
در باب اختصار وضع ملتزمین رکاب و تخفیف احمال و اسباب در کار آذوقه همدان هم که امسال قدری تنگی دارد
و باید از خارج کمک شود سفارش کردم بروند قراری بدهند عصر سوار شده به تپه مصلی رفتم فی الحقیقه خیلی
باصفاست چشم انداز خوبی دارد با دوربین اطراف را ملاحظه کردم عکاسباشی آمد شیشه‌های عکس که
از همینجا انداخته بود آورد دیدم مجدالدوله عضدالملک سایر پیشخدمتها بودند همدان شهر وسیع و پر جمعیتی است
بعد از چای و عصرانه بمنزل مراجعت کردم



روز چهارشنبه

روز چهارشنبه شانزدهم رجب صبح برخواسته سوار شدیم بدلالت و بلدی سلطان سلیم میرزا بدره عباس آباد
رفتیم مسافتی طی کردیم تا با بتدای دره رسیدیم دره ایست وسیع آب زیادی صاف و روشن از وسط دره جاریست
دو طرف دره همه اشجار است و درین فصل که پائیز و خشکسال است باز خیلی باصفا بود حالت بهار این دره و زمین
طراوت و پرآبی آنرا میتوان قیاس کرد خلاصه راندیم امین حضور معتمدالملک مهدیقلیخان موچولخان محقق و غیره
بودند معتمدالملک مراجعت کرد بتلگرافخانه رفت همه جا آمدیم تا چشمه و اشجار تمام شد در انتهای رودخانه آب دو شعبه
شد یکشعبه از دره راه تویسرکان جاری است شعبه دیگر از دره دیگر می آید بالای این دره در سنگ بزرگی بخط میخی دو
حلقه نوشته شده است رفتیم ملاحظه کردم هیچ عیب نکرده است اثر قلعه خرابی هم بالای کوه مشرف باین خطوط
دیده میشد و بی اندازه خستگی و دلتنگی داشتم که این خطوط را نتوانستم بخوانم قدری پائین آمدم نزدیک آب صافی
که جاری بود آفتاب گردان زدند نهار خوردم میرزا علیخان و محمد حسنخان هم آمدند بعد از نهار سوار شده از راه
گردنه شهرستانه که بتویسرکان میرود راندیم راه همه جا سینه کش و چندان تند و سربالا نیست در نزدیکی قله
یکباره سربالا میشود اما راهش خوب است بالای گردنه نشستیم دوربین انداختم سلطان سلیم دهات جلگه تویسرکان را
معرفی میکرد جلگه تویسرکان بسیار قشنگ و سبز و باصفا و ییلاق است دهات زیاد معتبر دارد شهر تویسرکان
پیدا نبود کوهی فاصله و مانع است قدری از درختهای قصبه نمودار بود کوهی پیداست گفتند خان گو رمز است
در وسط صحرا مجرد واقع است بالای آن مسطح اطراف سنگ و کمر گفتند تکیه بزدارد کوه بیستون پیدا بود

کوههای نهاوند و لرستان دیده میشد جلگه و قصبه کنگاور نمایان بود قدری نشسته تماشا کردم انار و چای خوردم
نماز خواندم در سر این گردنه مراد خان یاور از اهالی تویسرکان مستحفظ و تفنگچی گذاشته است که در عبور و مرور مردم
دزدی واقع نشود زمین تویسرکان بالنسبه از زمین همدان خیلی ارتفاع دارد سرازیری این سمت خیلی کمتر از سمت
همدان است باید تقریبا هزار ذرع مرتفع باشد امروز زمستانی زیادی دیده شد که ذغال بار کرده و بکاو حمل
کرده بودند از این راه بهمدان میرفتند بعضی دهات که در جلگه تویسرکان نزدیک دامنه الوند دیده میشد و اسامی
انها را پرسیدم از این قرار است شهرستانه تیمیان سیستانه استرآن گرزان
دردوتین حاجی میرزا پسر علی مشکوة الملک هم پیدا شد بعد از نماز سوار شده برگشتیم راه دور بود خسته
شدم راه سنگلاخ بود تا باخرده عباس آباد رسیدیم نزدیک منزل معیرالممالک آمدیم طلاشوییها زمینی حاضر
کرده بودند رفتیم پیاده شدم اسبابی که از خاک بیرون آورده دیدم از هر قسم چیزها بود طلای ریزه نقره شکسته
پول مسکوک مختلف طلا و نقره ساخته قدیم طلای نیله اسباب ساخته از مس و برنج و مس پول سیاه میخ زیاد
پیکان تیر بسیار بزرگ خیلی انجا معطل شدیم اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجوئی است



امروز که پنجشنبه سیزدهم رجب است در منزل ماندیم حسام السلطنه شاهزادگان بحضور آمدند میرزا محمد پسر قائم
مقام از عراق آمده بود بحضور آمد میرزا کاظم خان لله باشی مرحوم جلال الدوله که ملایر بود دیدم بطهران خواهد
رفت تا عصر مشغول بعضی کارهای لازم بودم حاجی آقابابای ملک الاطبا را دیدم باردو آمده است
شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمد حسنخان قدری روزنامه فرانسه خواند امروز هم
طلاشوئی کرده بودند من نرفتم باد می آمد گرد و خاک بود در این حضور میرزا علیخان محقق را فرستادم
رفته طلا و نقره و اسباب زیاد درآورده بودند یک انگشتر طلای ضخیم که جای نگین آن پر کاوی شده
و دو جای آن سوراخ است مثل ظرفدان پیدا شده بود خوب انگشتری است بفال میمون گرفتم



روز جمعه هجدهم رجب است باید از همدان کوچ کنیم تا زاغه که منزل است سه فرسخ راه است خیلی از راه را سواره
رفتیم تیمور پاشا خان و بهلول پاشای ماکوئی خلعت پوشیده بودند سواره آمدند مرخص شدند از راه گروس به آذربایجان
میروند بعد با امین الملک معیر الممالک معتمد الملک صحبت کنان راندیم از باغات و آبادی منوچهری کناره
میرفتیم طرف چپ هم ده حیدره بود در دامنه کوه واقع است رسیدیم بمریانج که ده معتبری است و اهالی
اینجا قاطر زیاد نگاه میدارند چارواداری میکنند متعلق بامام جمعه همدان و بیست و هفت نفر دیگر از کسان او است
در پایین آبادی مریانج بید ستانی بود بنهار پیاده شدیم بعد از نهار سوار شده بکالسکه رسیدیم سوار
کالسکه شدیم راه کالسکه پست و بلند بود نزدیک زاغه راه بد بود اسب خواستم سوار شدم رفتیم بمنزل سمت
راست دهات و آبادی زیاد بود قریه بهار که بناصر الملک متعلق است خیلی نزدیک است دره [illegible] ینگی آباد
تعلق بملک حسینخان سرتیپ از دور سواد زیادی داشت ده معتبری است ظروف بدل چینی فیروزه بسیار
خوب آنجا میسازند همه این ظروف که بظرف لعلی معروف است میبرند حتی بسمت روسیه برده میشود از مریانج
که میگذرد ده چشمه قصابان ملکی ملا ولی الله درویش است زاغه ملک امان الله خان بهار الملک است
در منزل باد و گرد و خاک زیاد بود قراولهای دور سراپرده مار بزرگی کشته بودند



روز شنبه

روز شنبه نوزدهم رجب باید باسدآباد برویم صبح برخواسته بکالسکه نشستم از اینجا باسدآباد دو راه دارد یکی
راهی است که قافله و زوار میروند از گردنه اسدآباد عبور میشود بمنزل دو فرسخ نزدیکتر است راه دیگر که برای
کالسکه ساخته اند میگویند پائین تر و دورتر است ما از راه کالسکه رفتیم قدری بخلاف جهت حرکت کرده دو
باره بسمت اسدآباد رو کرده راندیم با حسام السلطنه و وزیر امور خارجه وغیره قدری صحبت کردیم سلطان
اویس میرزا و خوانین قراگوزلو و سایر اعیان همدان خلعت پوشیده بحضور آمدند مرخص شده مراجعت کردند
باد سردی برگرد و خاکی از پیش رو میوزد زمین خاک خالص است بنه و مردم که از جلو میروند گرد میکنند باد
همه خاک و غبار را بسمت ما میآورد بطوریکه نمیتوان چشم باز کرد نفس کشیدن ممکن نیست باد بسیار اذیت کرد
اما هیئات ارضی از سمت چپ همان آخر کوه الوند است که اینجا ارتفاعی ندارد طرف راست کوه الماقولاغ وغیره است
زمین پست و بلند است راه کالسکه چندان خوب نیست بیک سرازیری رسیدم محض احتیاط اسب خواستم نشستم
از سرازیری طولانی گذشته باز بکالسکه نشسته راندیم مجدداً اسب سوار شدم برای نهار بکنار جاده رفتیم باد خیلی شدت
میوزد در دره که آب و درختی داشت نهار افتادیم کاغذی برای حکیم طلوزان از فرانسه با و نوشته بود حکیم آورد خواندم
اینجا که بنهار پیاده شدیم زیر تاج آباد ملک حاجی میرزا علی نقی پسر مرحوم حاجی ملا رضای همدانی است کاروانسرای
خیلی معتبر مدور قشنگی شاهزاده والده حسام الملک میسازد بنا و عمله کار میکردند ناتمام است بعد از
نهار سوار شده بکالسکه رسیده راندیم باد شدت کرد بطوریکه کلاه محمد حسنخان را باد از سرش برداشت

ویک ربع ساعت بیشتر بر بهنه ماند راه کالسکه اینجا که بر بر گردنه رسیدیم پست و بلند شد اما کالسکه خوب و راحت
میرفت با اینحال اسب خواستم سوار شدم خانلر خان سرهنگ افشار با چند سوار آمده بود سمت چپ زیر دامنه دهی
واقع است تاجی آباد ملک خانلر خان است بی درخت و خشک و بی صفاست باد معرکه میکند گرد و خاک غریبی
بود که نمیتوان جائی را دید و از راه رفت با عضد الملک امین حضور مهد تقلیخان محمد علیخان محمد حسنخان محقق از سمت
راست جاده راندیم همه جا کوه و دره بود سوارها بخصوص قهرمان خان تفنگدار متصل جلو میرفتند گرد و خاک میشد
اوقاتم را تلخ میکرد از شدت باد کلاه شکاری خز سرم گذاشتم و بستم درین بین راهی و دهی پیدا شد راه را گرفته
بسمت ده رفتیم ده خوب آباد پرآبی است اسمش هم دره ملکی یوکخان افشار است باغ انگور زیاد دارد از آنجا
گذشته به ترخان آباد ملکی نجفقلیخان افشار که آنهم ده معتبری است و باغات انگور زیاد دارد بعد از ترخان آباد
جلگه اسپد آباد است قصبه اسد آباد سمت چپ بود ما از بالای آبادی گذشتیم باد و گرد و خاک نگذاشت
جائی دیده شود سمت راست ده خوبی قلعه خوبی موسوم به بیاج است از آنجا بطرف اردو رفتیم از گرد و غبار
معلوم نمیشد منزل کجاست کجا باید رفت تیمور میرزا پیدا شد یک روز پیش از اردو آمده بود ریش
غریبی شده بود گرد و خاک اطراف بینی و چشم را گرفته ریش و صورت یکرنگ شده شناخته نمیشد میگفت
اینجاها درنا زیاد دارد شکار هم کرده بود میگفت در صحرا کبک هم هست خانبابا خان پسر سلیمان خان
صاحب اختیار با ریش سفیدان و خوانین افشار و سواره افشار و سوار چاردولی آمده بودند نزدیکی

منزل

منزل دهی در روی تپه پیدا بود که گویا این تپه را دستی و مصنوعی ساخته اند اسم ده هم خاکریز است منزل
ما در باغی است که خانبابا خان خود آباد کرده است دو ساعت بغروب مانده با کسالت شدید که از باد و گرد و خاک
حاصل شده بود وارد منزل شدم باغ وسیع خوبی است بعد از ورود حرمخانه شنیدم یکی از کنیزهای حرم
بناخوشی مبتلا شده است بسیار اسباب وحشت شد طبیب آوردند دوا کردند علاج نشد خانبابا خان میگفت
در تنگه و دره که از سمت اسفند آباد است از قدیم سدی بسته بودند آب جمع میشد بجلگه اسد آباد می آمد زراعت
میکردند خط میخی قدیم هم در سنگهای آن کوه نوشته شده است که سیاحان فرنگی وغیره میروند می بینند



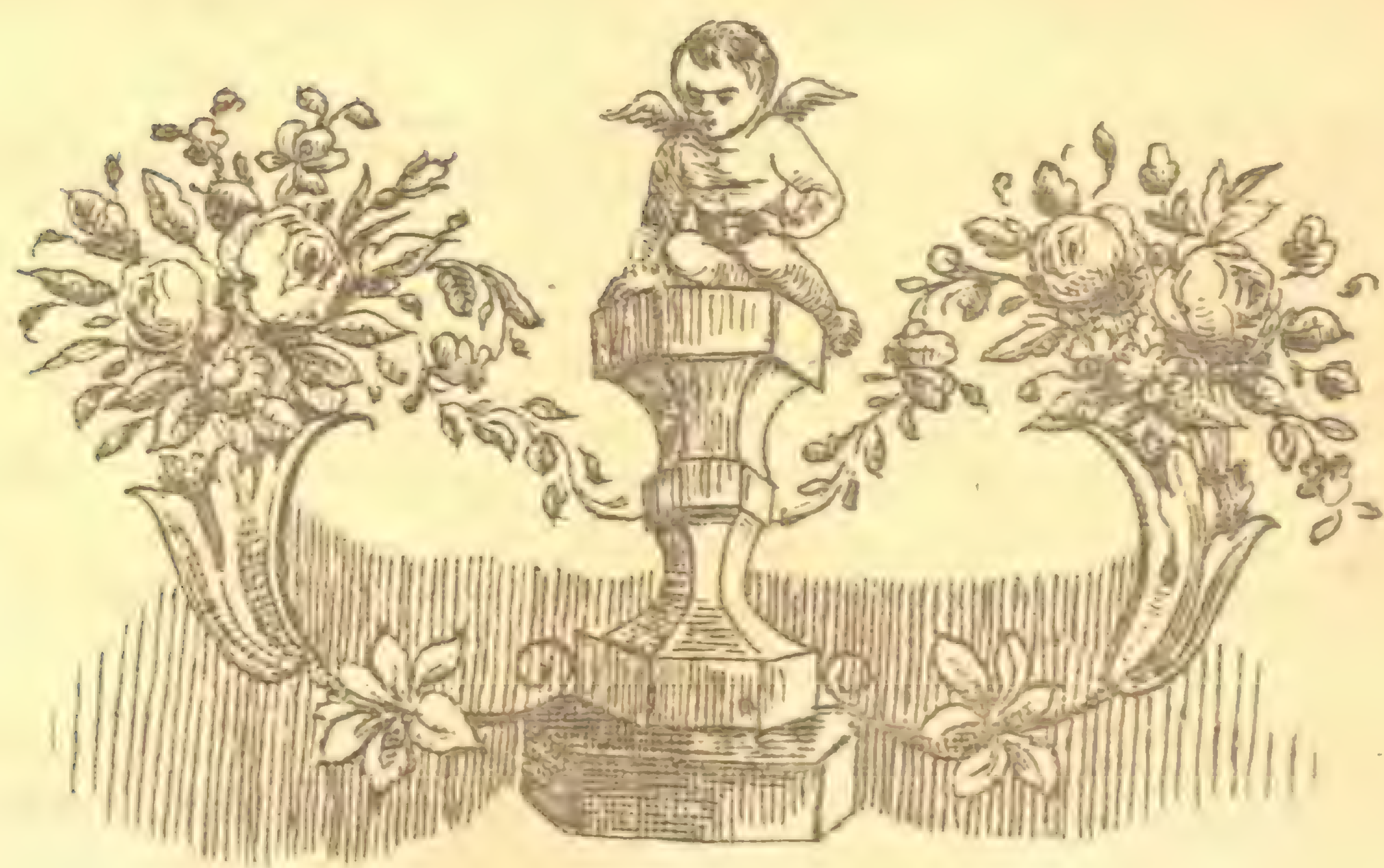
روز یکشنبه بیست و پنجم رجب در اسدآباد اتراق شد صبح بحمّام سر دوتن شوری رفتم حمّام گرم بود کسل شدم تمام روز بکسالت گذشت تیمور میرزا چند درنا صید کرده بود بحضور آورد خانلرخان سرهنگ و خانباباخان نایب الحکومه اسدآباد اسب و قوش پیشکش آوردند اسب خانباباخان کهر خانه زاد کمری و خوب اسبی است محمد حسنخان بخشیدم امروز بمن خیلی بد گذشت خداوند بفضل و رحمت خود همه آفات و بلاها را رفع کند خاصه این ناخوشی که بسیار اسباب دلتنگی و اضطراب است تیمور میرزا پسرهای توأم خانباباخان که خیلی شبیه یکدیگر بودند یک ترکیب و یک قد بحضور آورده بود حکیم الممالک شنیدم خیلی ناخوش است شب بعد از شام مرواند شد پیشخدمتها آمدند خیلی کسل خیالی بودم عکّاسباشی عکس قصبهٔ اسدآباد را انداخته بود آورده دیدم



روز دوشنبه بیست و یکم رجب امروز باید بکنکاور برویم پنج فرسخ سنگین راه است صبح بکالسکه نشسته راندیم حسام السّلطنه مجدالدّوله دبیر وزیر امور خارجه آمدند قدری گفتگو شد امروز بحمدالله با دنیست هوا آرام و خوب است جلگهٔ اسدآباد بسیار خوب جلگه ایست با روح و دلکش اطراف کوه است وسط صحرای صاف دهات و آبادی در دامنه کوهها واقع است در جلگه هم ده و آبادی هست از جمله درسمت چپ جاده قریه بادخوره خالصه بود جلگه اغلب چمن است زراعت شلتوک هم دارند خانلرخان سرهنگ اینجا ملک زیاد دارد درسمت راست قریه چنار خالصه نمایان بود اشجار زیاد داشت در دره تنگی واقع است امامزاده هم در دامنه نزدیک ده مزبور پیدا بود درخت و روی جنگلی زیاد داشت قریه حسام آباد که خانهٔ خانلرخان سرهنگ است درسمت راست پیدا بود قلعه در روی تپه و آبادی در پائین و اطراف تپه است امّا درخت ندارد درین صحرا شکار صحرائی بسیار است امّا من بار کسل خیالی بودم شکارهای این صحرا خرگوش است قل قویروق باقری قرا قراقوش سار بزرگ سار کوچک قارلاق بسیار درنای زیاد میش مرغ که توی تخلی میگویند اردک و مرغابی باقسام مختلف خلاصه اسب خواسته از کالسکه بیرون آمدم تیپ و سوار متفرقه را گفتیم از راه بروند حسام السلطنه وزیر خارجه دبیر مجدالدّوله معتمدالدّوله تیمور میرزا پیشخدمتها با ما آمدند از کنار راه برای شکار در رفتیم یکدسته درنا نشسته بود تیمور میرزا چرخ انداخت چرخ دور گرد بخلاف جهة بالا رفت همه گفتیم

بغلط میرود یکبار از بالا مثل گلوله برای درناها آمد یکی را زد محمدتقلیخان و میرشکار رو پای اسب انداختند
درنا را گرفتند اگر سوار بکمک نرود درناهای دیگر چرخ را میزنند و درنا را خلاص میکنند ما هم رفتیم
درنا را آوردند بنجار پیاده شدیم بعد از نهار دیگر درناها نشستند ما هم بسمت جاده رفتیم کالسکه خواستیم
و نشستیم راه چمن و پست و بلند و نهر است برای کالسکه خوب نیست از دو طرف راست کوه سنگی
پیدا بود موسوم بامروله که در اصل امرالله بوده است میگفتند این کوه شکار دارد در بهار چشمه های
خوب و علف زیاد دارد پشت این کوه بلوک افشار طایفهٔ ذرمزیار است ییلاق خوبی است از پشت
کوه امروله کوه دیگر پیدا بود موسوم بدال خانی پشت یعنی در دماغهٔ کوه دال خانی قصبهٔ سنقر کلیائی که
جزء کرمانشاهان است واقع است طرف چپ کوه خان کور مرتوسیرکان است کوه مزبور در محاذات
این جلگه بکوه سه پایه طهران شبیه میشود اما بزرگتر از سه پایه است خلاصه راندیم به پل سه چشمه خرابی
رسیدیم زهاب کیفی جاری بود گویا در بهار آب زیاد داشته باشد همینکه از پل گذشتیم رفته رفته
فضای جلگه کم شد کوهها از چپ و راست نزدیک میشود خیلی راندیم ده کیف بی درختی سر راه بود گفتند
رحمت آباد ملکی ساری اصلان است قدری رفتیم سطح راه رو بانحطاط گذاشت سرازیر رفتیم جلگه
کنگور پیدا شد آمین نظام عباد الله خان غلامعلیخان برادر ساری اصلان که نایب الحکومهٔ کنگور است
با جمعی افاشرهٔ کنگور آمدند غلامعلیخان مادرش سیاه است خودش هم سیاه است و برادری

سیاه چرده دارد طرف چپ در دامنه دو ده بزرگ پر درخت طاهرآباد و حسین آباد خالصه است اطراف
جلگهٔ کنگور همه کوه است جلگهٔ اینجا هم چمن و باصفا است شبیه بجلگهٔ اسدآباد اما جمعتر و بهتر دهات زیادی
اطراف جلگه است و اغلب دهات در روی تپه است همچنانکه در اسدآباد هم آبادی غالب دهات روی
تپه واقع است شکار صحرای اینجا هم مثل جلگهٔ اسدآباد بسیار است قصبهٔ کنگور در دامنهٔ کوه کوچکی
واقع شده هزار خانه متجاوز است ساری اصلان و چینقلیخان دم سراپرده ایستاده بودند چادرها
در صحرا نزدیک آبادی زده اند امروز اثر زکام داشتم مزید بر کسالت شد شب بعد از شام قورق شد
محمدحسنخان و پیشخدمتها آمدند قدری روزنامه خواندیم صحبت شد از سمت چپ راه امروز دو راهی است
بنهاوند میرود از اینجا بنهاوند شش فرسخ راه است یکی از کنیزهای اندرون بوبا مبتلا شده بود



روز سه‌شنبه بیست و دوم رجب در کنگاور اتراق شد تا عصر باستراحت و بعضی کارهای لازم گذشت صمصام الدوله
از صحنه آمده بود بحضور آمد امین خلوت چندی است ناخوش است چشمش هم شدت درد میکند تیمور میرزا دراجی
زنده وغیره گرفته بود بحضور آورد شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند قدری روزنامه خواندم
صحبت شد بعد خوابیدم



روز چهارشنبه بیست و سیم رجب امروز باید بصحنه برویم پنج فرسخ سنگین راه است صبح از خواب برخاسته
رخت پوشیدم سوار شدم معتمدالدوله فرهاد میرزا شمشیر مرصعی التفات شده بود از روی سرداری بسته است
رفتیم بقصبه کنگاور برای تماشای آثار قصر اللصوص که اعراب اسم گذاشته‌اند کلب حسین خان امین نظام وغیره
در جلو بودند کوچهای کنگاور بسیار کثیف و تنگ و خانه‌ها کهنه و خراب است در محل مرتفعی قلعه ایست اشجار و عمارت
دارد حاکم نشین است هفتصد هشتصد خانوار دارد از کوچهای زیاد گذشتیم زمین قصبه پست و بلند
و در مکان مرتفع واقع است بجائی رسیدیم که شش ستون از قصر ملاحظه شد مردم در روی پی و روی
ستونها خانه ساخته‌اند از قد و ارتفاع ستونها چیزی نمانده است پایه و قدری از ستون باقی است
که قطر آنها را معلوم میکند تقریباً سه بغل آدم قطر آنهاست اینجا معبد یا عمارت سلطنتی بوده بسیار قدیم

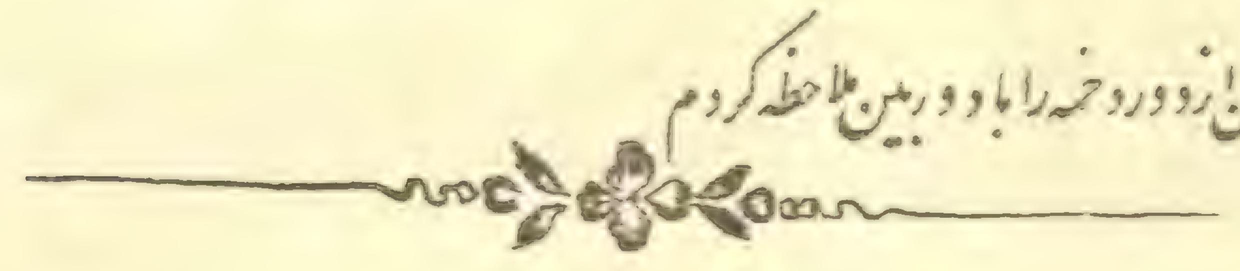
وانچه

و آنچه بحدس و تخمین از وضع پایه و بنا معلوم میشود اطراف این تپه با تمام ستون و بنیان عمارت
مساوی سطح تپه و وسیع بوده است حالا همین شش ستون باقی است که ملاحظه کردیم پی و پایه غریبی دارد که با سنگهای
بزرگ و آهک و گچ پر کرده و بنا نهاده‌اند و چنان مستحکم است که خیلی حیرت انگیز بود بعضی اهالی کنگاور
همین پی را کنده گچ آنرا در اطراف و حول و حوش میفروشند چرا که معدن گچ درین جلگه نیست برای آن
عمارت از معادن بیستان گچ آورده‌اند و سنگ ستونها و پایه‌ها از معدن شیر مردان نزدیک کنگاور است
که اکراد شل مران میگویند و در جنوب غربی کنگاور در میان دو کوه کوچک واقع شده است و هنوز از پایه‌های
ناتمام همین ستونها که برای قصر اللصوص بیرون آورده بودند درین معدن موجود است جنس آن
سنگ همین سنگهای سیاه بیستون اول نزدیک است خلاصه بعد از ملاحظات لازمه رفتیم بجلگه از کنار
راه سواره راندیم معیرالممالک امین الملک امین حضور بودند صحبت کنان میرفتیم غالب اراضی این جلگه
چمن است اما درین فصل زرد و خشک بود در یک فرسخی برودخانه رسیدیم که از شمال بجنوب جاری بود آب
صاف داشت چشمه این رودخانه در خاک کنگاور است و باید در بهار آب زیاد داشته باشد حالا با این
خشکسالی و موسم کمی آب بارش هفت سنگ آب داشت در کنار رودخانه نهار پیاده شدیم سرحد کنگاور
همین رودخانه است آنطرف آب خاک خزل نهاوند است ساری اصلان مرخص شد امشب در کنگاور
بماند بر این رودخانه پلی شش چشمه از آجر بسته‌اند بعد از نهار سوار شدم نزدیک پل کالسکه نشستم جلگه

مطبخ کنگور هم درین دو خانه طبعاً تغییر کرده تپه و ماهور میشود لکن راه کالسکه بد نیست محمدعلیخان بیگلربیگی با اسب چاپار پیش از طهران آمده است اینجا بحضور آمد کوههای خوب سنگی قشنگ و بزرگ در طرفین راه همه جا از دو طرف کوههای زیاد است در سمت چپ کوههای گرل است حیدرخان گرل آمده بود با این حضور و محمدعلیخان گفتم احوالات میپرسیدند دهات گرل و نهاوند بسیار بد و خراب است دو قریه که در کنار از خالصه گرل و نهاوند دیده شد ده پیر و ده لر است سراب باران از نزدیک ده پیر از زیر سنگی بیرون می آید محمدتقیخان را فرستادم رفت سراب را دید میگفت آب زیاد دارد هفت تشت سنگ متجاور است من خودم نرفتم پشت کوههای گرل لرستان است و آنطرف کوههای سمت راست کلیائی و خدابنده لو وغیره است خلاصه راندیم تا بگردنه بیدسرخ رسیدیم از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم این گردنه سخت بزرگ نیست راه کالسکه راهم خوب ساخته اند پائین گردنه عمادالدوله و رؤسای کرمانشاهان و سوار زیاد ایستاده بودند عمادالدوله رؤسا پیاده جلو آمدند پسرهای عمادالدوله حسینقلیخان والی پشتکوه لرستان محمدحسنخان سرتیپ کلهر محمدرضاخان سرتیپ زنگنه برخوردارخان سرکرده قوچ اوراسپنی برادر فتح الله خان امرائی میرزا هادیخان کارگذار امور خارجه کرمانشاهان سایر رؤسای کرمانشاهانی و کلهر وغیره بودند سواره از نزدیک تیپ سواره کلیائی و پشتکوهی لرستانی و نهاوندی و گرل و کلهر وغیره گذشتم قریب پانصد سوار آراسته بود با عمادالدوله سواره صحبت کنان آمدیم از گفتگوی

کرمانشاهیها

کرمانشاهانیها که بر ضد او اجماعی کرده اند دلتنگ بود از عرایض و تظلم آنها استیحاش میکرد کالسکه خواستم نشستم خیلی راندیم همه جا الی صحنه که منزل است دو سمت راه کوه است زیر گردنه بیدسرخ چشمه آبی است که گویا در بهار و موسم طغیان آبها آب زیاد داشته باشد درین فصل نزدیک بیک سنگ آب جاری بود درین اراضی چشمه بسیار است و غالب اراضی قابل آبادی و زراعت است دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیدیم چادرها را کنار نهری زده اند و در سراپرده چند چشمه بیرون می آید امروز محمدباقرخان پسر ظهیرالدوله بسکته فوت شد باز از فوت او در اردو همهمه و هنگامه است و مردم در وحشتند خداوند عالم عموم خلق را ازین بلیّات حفظ کند و امراض روحانی و جسمانی را ازین مردم دور کند انشاالله تعالی شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند حاجب الدوله فراشباشی چندی است خیالاتش پریشان است حالت خوشی ندارد تا بعد چه شود قریه صحنه خالصه است آبادی زیاد دارد جمعیت اینجا قریب پانصد خانوار میشود باغ و اشجارش زیاد است از دره بالاسر ده آبی جاری است که باغات و بیوتات و زراعت این قریه را مشروب میکند اما راه این دره بسیار سخت و تنگ است دخمه کیکاوس در همین دره بغل سنگی است که در آن عصر حجاری کرده اند راه آمد و شد ندارد هر کس تماشا میرود با طناب بسته از بالا میکشند من از دور دخمه را با دوربین ملاحظه کردم



پنجشنبه بیست و چهارم رجب در صحنه اتراق شد صبح برخواسته اسب خواستیم بقصد تفرج صحرای اینجا از در اندرون بیرون آمدم سوار شدم از اردو خارج شدیم از سمت چادر امین الملک گذشتم تیمور میرزا و غیره از منزل ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی که پسرش فوت شده است و مجلس فاتحه داشت می آمدند ازین راه تیمور میرزا و میرزا علیخان و امین حضور بمنزل برگشتند ما از بالای کوه همه جا راندیم اسب دو خوب بود علف زیاد از قیاقی و غیره داشت گوسفند زیاد چوپانهای کاشونه میچرانیدند چوپان جوانی دیدم احوال پرسیدم میگفت آمدن اردو برای ما اسباب امنیت و اطمینان شده است اینجاها بواسطه دزدی و شرارت کاکاوند لرستان کمتر گوسفند بچرا میآوریم آمدیم بالای کمرسنگی که آنطرفش تپه کاه سنجی بود چادر آفتاب گردان زده بنهار پیاده شدیم محمدحسنخان روزنامه خواند عکاسباشی چند صفحه عکس انداخت کبک زیاد در اطراف این سنگ بود



روز جمعه بیست و پنجم رجب امروز بایستی به بیستون برویم اما اردو به مرباج رفته تا بیستون پنج فرسخ و از بی بمرباج شش فرسخ متجاوز بود صبح از منزل با اسب سوار شدم وزیر امور خارجه عمادالدوله دبیر الملک و غیره بودند صحبت کنان با کنار رود کاماسیاب رفتیم رودخانه آب زیاد صاف خوب داشت و درین فصل که موسم کمی آب است و با اینکه در بالاها آب رودخانه را برای زراعت میگیرند متجاوز از بیست سنگ آب داشت و باین قیاس میتوان دانست که در بهار آب این رودخانه چه قدر است گفتند در طغیان آب با کلک که نوعی از کشتی فوری است ازین رودخانه عبور میشود سرچشمه آن از نهاوند است و آب آن تماماً بزراعت نمینشیند و هیچ بیحاصل و بی مصرف نمیشود از سمت شرقی بجنوب جاری است تفصیل منبع و مجرای این رودخانه ازین قرار است چشمه اصلیه آن از کوه چهل نابالغان نهاوند است از خاک خزل عبور کرده آب کنگور و مزارع افشار داخل آن میشود و از طرف خلیج رود خزل بخاک صحنه جاری شده آبهای صحنه بآن ملحق میشود در حوالی بیستون آبهای جلگه چمچال نیز باین رودخانه ریخته بعد از آن آبهای خاوه که گیزه رود میگویند باین آب متصل میشود در هلیلان آبهای کهواره و هارون آباد باین رودخانه ریخته از آنجا بدره و صیدمره عبور کرده در این نواحی مصب آبهای خرم آباد و غیره است اینجا اسم رودخانه تغییر کرده به کرخه رود موسوم میشود در حوالی حویزه بشط العرب میریزد کنار رودخانه بوته گز و گیاه شیرین بیان و غیره زیاد است بلدرچین زیاد بود میان بوتها بود یکی پرید سواره با تفنگ زدم حسام السلطنه

معتمد الدوله عماد الدوله با من بودند عماد الدوله پیشکشی بحضور آورد امروز صبح حسام السلطنه معتمد الدوله
مجد الدوله بمشاهده دخمه کیکاوس رفته بودند آدم با طناب بدخمه فرستاده بودند تفصیل از حکایت میکردند
از طوایف شاهسون بغدادی که همیشه یورت آنها ساوه و خلجستان است بواسطه کمی علف و خشکی مرتع
باین صفحات آمده اند سوار جلیلوند از طایفه حاجی سعد الدوله کنار راه ایستاده بودند بنظر رسید سمت
راست جاده دره دینور است آبادی زیاد دارد دینور در قدیم شهری عظیم بوده و شهر کرمانشاهان از قرار
و توابع آن محسوب میشده است و حالا که اثری از آن شهر نیست این بلوک بدینور موسوم و از توابع
کرمانشاهان محسوب است دو طرف جاده کوه است کوه بیستون از مقابل نمایان بود و خیلی نزدیک
مینمود با آنکه خیلی رفتیم نرسیدیم و این حالت بیشتر بمن خستگی داد بالجمله در کنار رودخانه بنهار پیاده شدیم
حکیم باشی طلزون و پیشخدمتها بودند طلزون هم بدخمه کیکاوس رفته بود خودش را با طناب کشیده بالا
برده بودند صنعت یکی از اهالی صحنه است که از راه خیلی سخت بدخمه میرود و مردم را با طناب بالا میبرد
طولوزون میگفت میان دخمه رفتم گودالها بود و یکی با نسبه عمیقتر بود که طلزون داخل آن شده انجام
اثر قبر دیده بود میگفت لارنس انگلیس در این دخمه بخط خودش یادگار نوشته بود منهم یادگار نوشتم خلاصه
امروز باد معرکه میکرد خیلی سخت و شدید میوزید در کمال اشکال و زحمت نهاری صرف شد بعد از نهار
سوار شده بسمت جاده رفتیم بکالسکه نشستیم گرد و خاک غریبی بود مردم را خیلی اذیت کرد معتمد الملک

آمد گفت از بیستون نوشته اند اردو و سراپرده اینجا نیست همه به برناج رفته اند معلوم شد حاجب الدوله
سهوا اردو را ببرناج فرستاده است و حسام السلطنه گفته است برگردند چون زحمتی برای مردم بود گفتم برگشتن اردو
لازم نیست اسب خواسته سوار شدم و از این خبط و خطائی که شده بود زیاد اوقاتم تلخ شد باد و گرد و خاک
هم خسته ام کرده بود باید از نزدیکی بیستون ببرناج برگردیم قریب سه فرسنگ بسمت شمال غربی برگشتیم رودخانه
دینور از این دره می آید برود کاماسیاب ملحق میشود غالبا مجرای آب باتلاق و لجن است که عبور ممکن نیست قدری
بالاتر رانده از پل کوچکی گذشتیم تپه در جلو بود عماد الدوله گفت سنگر نادرشاه است راه پر از تپه است گرد
و خاک غریبی است یکدسته زوار گنجه که همه سوار بودند چاوش و علمی در جلو داشتند ملاحظه شدند هرچه
خواستیم جائی پیدا کنیم ساعتی برای استراحت پیاده شوم جای مناسبی ندیدم نهرها و باتلاقها مانع بود
رو بمنزل رفتیم اردو متفرق افتاده است بعض مردم بر میگشت بعضی می آمدند باول دره برناج رسیدیم
دره ایست بسمت مغرب واقع شده اشجار تبریزی و میوه و گل سرخ زیاد دارد باغاتش غالبا بی دیوار است
خیابانها منظم کاشته اند در روی تپه کوچکی عمارت و قلعه برناج واقع است بقصر قاجار طهران خالی از شباهت
نیست اما کوچکتر بهمان طور بمراتب ساخته شده است دور تپه قلعه محکم و آبادی دارد بملاحظه کثافت
خانههای رعیتی سراپرده و چادرها را در باغ و جنگل زده اند دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم
بسیار خسته بودم

آبادیها که از صحنه تا اینجا ملاحظه شد و اغلب ملکی عمادالدوله بود اول شاهون و میرعزیزی که جزو صحنه است
بعد آب باریک سمنگان سنجل آباد زردآب سمت چپ مزرعه خلیف آباد گرگوند و نادرآباد که نزدیک
به بیستون است همین که رو به برناج برگشتیم سمت چپ بخوبران سمت راست کاشان تو ماراتو واقع بود
از قریه سمنگان تا طرف صحرای چمچال است

شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمدحسنخان قدری روزنامه خواند میرشکار عصر بحضور آمده میگفت از
تنگهٔ دینور آمدم شکار زیاد است و محل جرگه مناسب دارد قرار شد پس فردا جرگه کنند از کبک دره
برناج باغراق حکایت میکرد که گروه‌ها کبک دارد فردا خیال دارم شکار کبک بروم مهدیقلیخان یک تغی جلق
که نوعی از مرغ آبی است و در آن نالی آورد



روز شنبه بیست و ششم رجب صبح از خواب برخواستم در برناج اتراق است رخت پوشیدم قبل از سواری
وزیر امور خارجه دبیرالملک عمادالدوله معتمدالملک احضار شدند در امور کرمانشاهان بعضی گفتگوها شد و فرمایشات شد
اسب را در باب اندرون حاضر کرده بودند بیرون آمده سوار شدم همه جا عبورمان از خیابان و بیشه جات در عمارات
در باب حرم و مردم میان درختهاست تا از درختها گذشته بفضائی رسیدیم کوههای سنگی سخت دارد دره‌ها ایست
آب میآید همه جا سر بسر بیدهای کهن میرشکار و همه قوشچیها بودند تیمور میرزا حبیب الله خان ساعد الدوله
ولیخان تفنگدار محمدعلیخان بیگلربیگی قوشچی باشی محمد ابراهیمخان پیشخدمت حاجی علینقی فراشخلوت
محمدعلیخان صاحبجمع نورالله میرزا نایب ناظر مهدیقلیخان آقاوجیه سایرین که قوش داشتند
همه بودند از گروه‌ها کبک که میرشکار میگفت دویست کبک دیده شد دیر سوار شدیم کبک از دامنه
بالا رفته بود کوه سخت است و سنگلاخ درخت و بوته زیاد دارد و میان بوته‌ها کبک زیاد است در زمستان
واقعاً باید گروه گروه کبک داشته باشد یک کبک من زدم تفنگ زیاد انداختند با قوش خیلی شکار شد
آفتابش گرم بود رفتیم سرچشمه که تا منزل نیم فرسخ است نهار خوردیم عضدالملک محمدحسنخان و سایر
بودند محمدعلیخان بیگلربیگی یک زاغچه روی هوا خوب زد یک مرغ واق هم تیمور میرزا آورد چشمه
آب صافی است بقدر چهار سنگ آب دارد ایلات همدان آمده بالای این چشمه افتاده اند
تا عصر سرچشمه ماندیم بعد سوار شدم قدری بچه‌های ایلات و گوسفند و مالهای آنها را تماشا کردم چندروز است

حالت خوشی ندارم کسل هستم انشاالله نقلی نیست میان درختها همه قسم مرغ دارد توکا و مرغهای قشنگ کوچک بسیار است



روز یکشنبه بیست و هفتم رجب صبح بقصد شکار جرگه درهٔ دینور سوار شدم با وزیر امور خارجه عمادالدوله دبیرالملک معتمدالملک در امور کرمانشاهان گفتگو شد آنها مرخص شدند ما همه جا رو بشمال درهٔ دینور را گرفته راندیم حاجی شکارچی آمد گفت پیاده جرگه چی کم است شکار نمیشود برادرزادهٔ میرشکار هم ناخوش شده مرده است میرشکار کسل بود ما هم از خیال شکار افتادیم بتفرج اکتفا کردیم رودخانهٔ دینور می آید بقدر ده سنگ آب دارد اطراف دره املاک عمادالدوله و کنار رودخانه تمام جنگل بید و گردو تمشک و غیره است این درختها را هم عمادالدوله متصرف است عرض دره تقریباً هزار ذرع میشود و از دو طرف کوههای سخت سنگی است که سواره و پیاده نمیتوان بالا رفت شکار دارد لکن بواسطه سختی محل شکار کردن ممکن نیست در کنار رودخانه برای نهار پیاده شدیم مهدیقلیخان آقاوجیه محمد ابراهیم خان محلاتی پیشخدمت تیمور میرزا و غیره بشکار کبک رفتند عضدالملک محمدعلیخان محمدتقیخان افشار میرزا حسین دکتر سلطان حسین میرزا امین حضور میرزا علیخان محمد حسنخان امین السلطان بودند موچولخان با خو[illegible]

محمد حسنخان بواسطه وحشتی که از انقلاب هوا دارد بسیار کسل و ضعیف است میرشکار پیاده‌های جرگه چی که حاضر بودند بجنگل انداخت قدری فریاد کردند که خوک بیرون آید چیزی ندیدیم سوار شده قدری بالاتر رفتیم در کنار رودخانه در سایه و جای خوبی چادر زده تا عصر ماندیم طرف چپ دره کمر سنگ غاری بود مهدیقلیخان آقاوجیه میرزا عبدالله میرزا محمد فراشخلوت رفته بودند بزحمت زیاد و مشقت بسیار پرتگاه غریبی بوده است پای مهدیقلیخان هم زخم شده میگفت اطاقی از سنگ تراشیده اند جاهای وسیع و حوض آبی دارد که حالا قدری آب داشت گویا سابقاً محکمه بوده است مهدیقلیخان عضدالملک را هم بغار برده بود شب تفصیل غار را حکایت میکرد که خیلی بزحمت رفته بود حوض آب و اطاق و صفحه‌های غار را که اثر غریبی بود تعریف میکرد اما راه غریب سختی داشته است خلاصه این دره همه جا همینطور کنار رودخانه جنگل بید دارد عصر سوار شده با امین حضور صحبت کنان بمنزل آمدیم مقارن غروب بمنزل رسیدیم این راه دینور معبر تمام زوار آذربایجانی است که از راه بیجار کروس می آیند جمعی زوار قراجه داغی خوئی و سلماسی و غیره ملاحظه شدند دهات عمادالدوله که درین دره بنظر رسید

سمت راست آزان اوزان نارلیان برف آباد که اشجار و باغ هم داشت

سمت چپ کلچه چشمه سیراب

تلگراف کرده بودند که در طهران ناخوشی وبا شدت دارد حفظ و حراست بندگان موقوف بتفضل خداوند

عالم است شب بعد از شام مردانه شد امین حضور مأمور شد بکرمانشاهان برود و بعضی متظلمین کرمانشاهان را
که دعوی داشتند مطمئن کند



روز دوشنبه بیست و هشتم رجب امروز باید به بیستون برویم سه فرسنگ راه است با حسام السلطنه
معتمد الدوله عماد الدوله وزیر امور خارجه دبیر الملک قدری سواره صحبت کردیم بعد بکالسکه نشسته
نزدیکی بیستون اسب خواستم سوار شدم از پل چهار چشمه که دو چشمه آن وسعتی دارد و دو چشمه دیگر
کوچک است گذشتیم محاذی این پل سمت چپ دهی موسوم به تخت شیرین است برای ملاحظه آثار بیستون
رفتیم آثارها که مشاهده شد باین تفصیل است اول نزدیک زمین یعنی بارتفاع چند ذرع صفحه بزرگی
از سنگ تسطیح کرده اشکال بزرگ نقش کرده بودند که حالا اثری نمانده است در همان صفحه شیخعلیخان زنگنه
وقفنامه دو ده را که برای کاروانسرا وقف کرده است حجاری کرده این کاروانسرای بیستون را هم
شیخعلی خان بنا کرده است اسم دو ده موقوفه که آن طرف رودخانه گاماسیاب در دامنه کوه ملاحظه شده بود
قراولی و چمچمال است بالاتر از آن تقریباً بیست ذرع بیشتر ایوانی از سنگ بیرون آورده و اشکالی

نقش

نقش کرده اند صورت داریوش است به تخت نشسته اصل صورت و تخت ریخته و قدری خراب است نه نفر
اسیر دستها بعقب بسته ردیف در پای تخت ایستاده اند یکنفر که از همه عقبتر ایستاده است کلاه بلندی
شبیه بکلاه نمدی شیرازی در سر دارد زیر کلاه عریض و نوک کلاه خیلی باریک و معلوم نیست این یکنفر
مخصوصاً چرا کلاهش اینطور است باقی کلاه ها کوتاه یا سر برهنه هستند سردار بزرگی پای تخت در مقابل پادشاه
ایستاده حرف میزند و یکی از اسرا هم زیر پای این سردار افتاده است دو نفر دیگر پشت سر سردار ایستاده اند
که گویا از اعیان و ارکان دولت هستند موی زلف سردار بلند و مجعد است ریش هم دارد پادشاه هم همینهاست
است صورتها از قاعده نقاشی خارج نیست و خوب حجاری کرده اند با چشم و عینک درست نمیدیدیم
با دوربین نگاه کردم تا درست دیدم چشمه آبی از زیر این کوه بیرون می آید که حالا یک سنگ آب دارد بهار
البته آب زیاد خواهد داشت کاروانسرا و دهی زیر کوه در صحرا واقع است بانی کاروانسرا شیخعلیخان زنگنه
است باغی هم بی دیوار صارم الدوله در صحرا غرس کرده غالب درختش تبریزی است چشم انداز خوب
دارد صحرا وارد و خوب پیدا است عکاسباشی را فرستادم از منزل آمد عکس انداخت بعد سوار شده
قدری آن طرفتر رفتیم جائی است که میگویند فرهاد کنده است یک ضلع کوه را بارتفاع زیاد و عرض زیاد بهیئت
ایوان بزرگی تراشیده و خیال داشته است در آن صفحه اشکال و تماثیل نقش کند ناتمام مانده است اما
کار بزرگی است و از یکنفر نیست هزار سنگتراش قابل متصدی بوده اند قابل آن است صورت سلام

وشکارگاه وغیره بدهم نقش کنند انشاالله باید اقدام شود بوتههای گل خوب ازمیان سنگها سبز شده بود ازآنجا بمنزل آمدیم سراپرده باروح است پرستوک زیاد دیدم که گروها درهوا حرکت داشتند مثل اینکه از ییلاق بقشلاق میروند امشب بعضی کوه روهای کرمانشاهانی روی کوه رفته آتش روشن کرده اند صنعت غریبی است ومخصوص خودشان است کوههای سخت بالا میروند



روز سه شنبه بیست ونهم رجب امروز قرار بود بسیاه پید برویم پیشخانه هم رفته بود معتمد الملک که از پیش بکرمانشاهان میرفت بملاحظهٔ کمی آب سیاه پید پیشخانه را برگردانیده بود منزل را حاجی آباد قرار دادند که از پیستون تا آنجا سه فرسخ است صبح قبل از سواری حسام السلطنه معتمد الدوله عماد الدوله وزیر امور خارجه مجد الدوله دبیر الملک ظهیر الدوله شهاب الملک سعد الملک را خواستم در کار منتظمین کرمانشاهان گفتگو شد شهاب الملک وسعد الملک را بکرمانشاهان مأمور کردم رفتند اسب خواسته سوار شدم معتمد الدوله فرهاد میرزا مرخص شد بکردستان رفت محمد رحیمخان سرتیپ زند را دیدم تازه از طهران آمده است امروز قدری دیر سوار شدیم کسالتی هم دارم کالسکه خواسته نشستم راندیم کوههای این جلگه طبعاً بی دامنه ومجرد است واز زمین

بی دره وتپه دامنه هم بکوه میرسد قدریکه آمدیم کوه بیستون همان سنخی وترکیب سمت راست می پیچد رود گاماسیاب هم بمقداری فاصله از منزل درطرف چپ جاده بدره داخل شده دیگر دیده نمیشود دهاتی که درطرف چپ دیده شد گوره بل وردی پشت تپه بل ورد پی قریهٔ چهر متعلق باولاد میرزا سلیمخان است درکرشاه ملکی هم سمت چپ واقع شده است پیشخانه را که ازسیاه پید مراجعت داده بحاجی آباد آورده اند قدری دیر رسیده بود عضد الملک فرستاد که درنهارگاه قدری تأمل شود تا چادرها را بزنند رفتیم بالای کوهی درسمت چپ جاده نهار پیاده شدیم بعد از نهار و قدری مکث وتأمل بکالسکه نشسته راندیم منزل خیلی نزدیک بود سه ساعت بغروب مانده بمنزل وارد شدیم درمیان سراپرده دهنه قناتی است آب صافی دارد لکن گوارا نیست فضای سراپرده هم پاک نبود گفتم جاروب کردند اما باز کثیف است منزل بدی است و با هوا سطح راحت نبودم امشب تقریباً چهار پنج ساعت از شب گذشته درجهه شمال غربی سرخی درهوا نمودار شد که طلوع تامدتی شعاع آن همه جارا سرخ کرده بود واینحالت امتدادی داشت



روز چهارشنبه غره شعبان المعظم باید بعمادیه برویم و چهار فرسخ کمتر مسافت است عبث از بیستون یکسر بعمادیه رفتیم
و یک منزل هیچه اضافه کردیم منتها از بیستون بعمادیه پنج فرسخ سبک است بالجمله صبح کالسکه نشسته
راندیم همه جا کوه بیستون دست راست طاق وسطام هم در سلسله همین کوه است این کوهها همه جا یک
بنیات و ترکیب و خیلی سخت کشیده شده است محاذی عمادیه که بجلگه کرمانشاهان میرسد دره وسیعی از
همین رشته بیستون باز میشود که منتهای آن از سمت شمال موسوم بکنشت است از قریه حاجی آباد که گذشتیم تل
تپه و کوههای کوچک و بزرگ خیلی براه واقع است بعد یکمرتبه جلگه و مسطح میشود و از دو سمت تقریباً دو فرسخ کوهها
دور میرود سمت چپ جاده آبادی بیشتر است حاجی آباد کالیه بوهار کهریز کوده سیاه بید علیا و سفلی
چادرنیادار طوایف شاهسون بغدادی سمت چپ افتاده اند طرف راست جاده آبادی کمتر است
دهاتی که ملاحظه شد مراد آباد است و جفا کلان که بطاق وسطام نزدیک است صحرا خاک و گیاه آن منحصر
بشیرین بیان است نزدیک عمادیه هم کاهی چمن خشکی بنظر میرسید نهار را در کنار جاده خوردیم مردم
همه بالباس رسمی حاضر شده اند لکن بلتبرزین رکاب غالب نیستند بعضی از بیستون بسیاه بید رفته شدند
پاره یکسره بعمادیه رفته بودند سواره سنجابی و لر و زنگنه وغیره آمده بودند احوالم خوش نبود قدری کسل
بودم چهار ساعت بغروب مانده بعمارت عمادیه وارد شدیم فوج زنگنه و فوج قراگوزلو جمعی احمد خان سرهنگ
پسر ناصر الملک ایستاده بودند مردم بشهری آمده اند استقبال همه شده بود مردها غالباً عبا پوشیده

و زنها

و زنها بجای روبند نقاب سیاه عربی دارند عماد الدوله هم بود عمارت عمادیه در کنار رود قراسو واقع است
رودخانه بزرگی است با اینکه درین فصل آبش کم است بیست سنگ متجاوز آب دارد در بهار امکان عبور نیست انواع
مرغابی و ماهی بزرگ دارد آنطرف رودخانه چمن و جلگه است که بشهر کرمانشاهان منتهی میشود از اینجا شهر
یک فرسنگ سبک است و شهر در دامنه کوه و تپه مرتفع واقع شده است بادوربین خوب دیده میشد
اردو در یمین و یسار عمارت بطول رودخانه واقع شده است مجرای رودخانه از شمال بجنوب و منبع آن
روانسر کردستان است عمارت عمادیه بسمت شهر کرمانشاهان چشم انداز خوب دارد سمت عمارت اندرونی
باغ بزرگ و حوضها و آب نمای خوب است تا سر درب که آنسمت آن اندرون است عمارت اندرون هم خوش طرز
و پر زینت عمارتی است و همه را بوضعهای خوب و طرز قشنگ ساخته اند حمام خوبی دارد رفتیم اندرون عمارات را
دیدم جای خواجهها و عمله درب حرم خلوتهای علیحده است عمارت بیرونی هم که مشرف بقراسو است خوش
عمارتی است سه مرتبه ساخته شده طالار دو رو و اطاقهای خواب و راحت خوب و با زینت دارد اما چون
رو بمغرب است از چهار ساعت بغروب مانده همه اطاقها را آفتاب میگیرد محمد تقی خان پیشخدمت امروز بحضور آمد
علینقی خان پیشخدمت پسرش هم آمده است آنطرف قراسو عماد الدوله اسباب آتشبازی زیاد حاضر کرده
بود شب آتشبازی کردند خیلی خوب بود اما دود بعمارت می آمد اذیت کرد



روز پنجشنبه دویم شعبان امروز مزاجاً بسیار کسل بودم قشعریره عارض شد زبانم بار داشت قدری استراحت
کردم خداوند اصلاح امور ظاهره و باطن کند و همه کسالتها را علاج کند در طهران با خوشی و با باقی است
بحکیم طلوزن تلگراف کرده بودند که از فرنگیها بذوان فرانسه باغبان باغ میدان ارک و میسیو ایزه
پیانو زن مرده اند



روز جمعه سیم شعبان در منزل توقف شد کسالت باقی است اما از دیروز بهترم ماء الشعیر برای اصلاح سینه
خوردم پیشخدمتها بودند هوا گرفته بود ابر زیاد داشت احتمال بارندگی میرفت باد سختی گرد آلودی وزید ابرها را
متفرق کرد از قراسو ماهیهای بزرگ بدهیئات صید کرده بودند نباید ماکول و خوب باشد آبهای کرمانشاهان
کلیةً از قراسو و آب طاق بستام و غیره همه سنگین و ناگوار است



روز شنبه چهارم شعبان از عمادیه حرکت نکردیم حالتم بحمد الله تعالی خوب است صبح زود که برخواستم در
هوا طراوتی دیدم شب قدری باریده است در زمین رطوبتی هست سر کوه بیستون را هم برف زده است

هوا هنوز نمه داشت امروز وزرا و اعیان اردو و علمای کرمانشاهان بحضور آمدند بعضی سواران
کرمانشاهانی در چمن جلو عمارت اسب تاختند بازی کردند تفنگ انداختند سربازهای قزوینی هم با تفنگهای
شاسپو مشق تیراندازی کردند یک تیر توپ هم با گلوله بنشانه انداختند زدند اما بواسطه ازدحام مردم
و تماشاچی دیگر توپ نینداختند عصر مشیر الدوله وارد شد از اسلامبول از راه حلب و دیار بکر و بغداد آمده است
با وزیر امور خارجه بحضور آمد صحبت شد شب بعد از شام مردانه شد امین السلطان محمد حسنخان
علیرضا خان عضد الملک محمد علیخان آمدند قدری ماندند بعد خوابیدم



روز یکشنبه پنجم شعبان امروز صبح بکالسکه نشسته بطاق بستان یا طاق بسطام رفتیم حاجی محمد حسین معین التجار
و امین الرعایای قزوین که بعتبات رفته بود مراجعت کرده است کنار کالسکه بحضور آمد حسام السلطنه
عماد الدوله سایر در رکاب بودند بسمت شمال عمادیه راندیم همه جا خیابان است راه کالسکه خوب بود دو طرف
خیابان را بید کاشته اند از عمادیه تا آنجا تقریباً یک فرسخ است قدری بطاق بسطام مانده خیابان تمام
میشود باید انشاالله قدغن کنیم بسازند متصل کنند یک خیابان هم از طاق بسطام تا شهر کرمانشاهان عماد الدوله
ساخته است قریه بسطام متصل بطاق و سر آب است بسیار ده کثیفی است که فی الحقیقه مایه تضییع طاق و چشمه شده است
این آبادی را باید از این محل تغییر داده دورتر ببرند عماد الدوله در جلو طاق حوضهای بزرگ ساخته آبشارها قرار
داده است در موسم زیادی آب گفتند قریب سیصد سنگ آب از این چشمها جاری است و از این آبشارها
بصحرا میریزد حالا آب چشمه ها کم است واقعاً در فصل بهار اینجا باید خیلی با روح و با صفا باشد خلاصه دو طاق
حجاری شده است یکی بزرگتر است و طاقی هلالی در میان سنگ تراشیده اند ارتفاع آن تخمیناً شش
ذرع میشود عرض و طول هم بهمین نسبت خیلی اثر بزرگی است در عصر خسرو پرویز ساخته شده است در سطح
مواجه ایوان در قسمت پائین تمثال خسرو را با لباس حرب و اسلحه سواره مجسماً از سنگ بیرون آورده اند
هیأت و اندام سوار و اندازه و قواره اسب از طبیعت حالیه بزرگتر است نیزه در دست خسرو است کیش
تیری دارد پای چپ اسب که برجسته از سنگ بیرون آورده بودند از موضع ران نمیدانم بدست کدام

بیمروت

بیمروت بی تربیت شکسته شده است شاید در استیلای عرب اینطور کرده باشند یکدست خسرو را هم که
نیزه گرفته است و قدری از سر اسب شکسته شده است بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست اینطور حجاری
و نقاشی باین صحت و درستی میتوان ادعا کرد که کمتر دیده شده است اعضا متناسب اندام درست نکات
همه بجای خود بکار رفته حالا محال است کسی بتواند اینطور حجاری کند دم اسب را طوری قلم زده است که مو بمو شمرده
میشود اسب هم زره پوش است و حلقه های زره را چنان نموده و با یکدیگر پیوسته است که ملاحظه آن حیرت
انگیز است زین و برگ اسب بزین فرنگی شبیه است ساغری اسب بازو نمایان است منگوله های زیادی چنانچه
گردها حالا رسم دارند در سر و گردن اسب هست و دو منگوله دیگر خیلی بزرگ و بلند از دو طرف عقب
آویخته است بجای ترک بند یا عوض رکاب یا محض زینت بوده است صفحه بالای این تمثال از صورت خسرو است
ایستاده است شمشیر راستی بطور قداره های قدیم در جلو دو پا گذاشته یکدستش بقداره تکیه کرده دست
دیگرش بدست موبد موبدان است که در پیش خسرو ایستاده است هر دو حلقه را گرفته اند که علامت اتحاد
و یکجهتی است لباس خسرو تاجی مکلل بجواهر است و کلیجه کوتاه که آویزهای جواهر دارد شلوار تنگی در پا و کفشی
که بهمین کفشهای فرنگی متداول حالیه شبیه است طرز لباس موبد موبدان هم بهمینطورهاست غیر اینکه تاج و جواهر
ندارد طرف چپ خسرو صورت زنی است که گویا شیرین باشد در یکدستش ابریقی است و دست دیگر را بلند
کرده حلقه را گرفته است لباس شیرین بلباس رسمی ملکه انگلیس و فرانسه شباهت دارد شنل بلندی در دوش

شیرین است بطانهٔ آن پوستی است که در سنگ معلوم نمیشود چه پوست است لباسش زرخ لباس پس هندی و افغانی
وارمنی و فرنگی است در سمت راست طاق صورت شکار جرگه خسرو است که در مرداب و نیزار با زورق گرجی صید میکنند
شکارشان از خوک و مرغابی و ماهی مرکب است خسرو و اعیان دولت و عملهٔ طرب در زورقها نشسته‌اند از
نیزارها خوک میدوانند خسرو با تیر میزند مطربان و مغنیان که بعضی زن هستند آلات طرب بخصوص چنگ در دست
دارند فیلهای زیاد حجاری شده است که بعضی جرگه میرانند و بعضی شکارها را حمل میکنند این اشکال با اینکه کوچک است
وریزه کاری شده است چنان خوب نقش شده است و فیلها و خوکها را طوری خوب حجاری کرده‌اند که عقل را
حیران میکند بالای این صفحه آقا غنی حجارباشی محمد علی میرزای مرحوم که از طوالش گیلان بوده است زحمت کشیده
صورت مرحوم شاهزاده را نشسته و حشمة الدوله پسرش و پسر کوچک دیگرش را داده است حجاری نموده خود آقا غنی
را هم با ابیات نکره ایستاده در جلو شاهزاده نقش کرده‌اند طوری بد و بیقاعده که واقعاً مهوع است و طاق
را ضایع کرده است و بسکه بد حجاری شده روی اشکال از رنگ آمیزی کرده‌اند الحق مایهٔ تضییع طاق شده است
مقابل این شکارگاه خوک در صفحهٔ سمت راست طاق شکار جرگه مرال نقش شده است در اینجا پادشاه سواره
ایستاده چتر بزرگی بالای سرش نگاه داشته‌اند سایر مردم شکار میکنند و مرال میدوانند اینجا جرگه چیها
سوار اسب و شتر هستند و کشته‌های مرال را با شتر حمل کرده‌اند بعضی از اشکال اینطرف ناتمام است که از ابتدا
ناقص مانده است اطراف این اشکال اسلیمی و گل و بوته است بطرز خیلی خوب و درست نقش شده است

مخصوص

مخصوص در جلو ایوان که خیلی خوب منبت کرده‌اند روی هلال طاق از طرف بیرون دو ملائکه نقش شده است
یکی شکسته و افتاده است دیگری بی عیب باقی است در وسط دو ملک نقطهٔ وسط قوس هلال پیاله
رو ببالا که گویا در آن عصر نشان دولتی بوده است از سنگ بیرون آورده‌اند بسیار ممتاز حجاری شده است
در خارج طاق پله‌ها از سنگ ساخته‌اند که از کوه ببالای طاق میرود لکن از آن پله‌ها بالا رفتن خالی از اشکال
نیست چند نفر کوه رو که شب در بیستون رفته بودند آتش میکردند اینجا آمدند از سنگهای صاف و جاهای
سخت بالا میرفتند که در قوهٔ هیچکس و هیچ حیوان نیست بسیار مایهٔ تعجب بود عکاسباشی آمد عکس طاقها و عمارات را
برداشت آثار یادگارها که مردم در این سنگها نوشته‌اند جای سالم باقی نگذاشته است بعد از این طاق و ایوان
طاق دیگری است کوچکتر تمثال دو نفر حجاری شده است اما به خوبی و دقت طاق اول میگویند صورت
شاپور و پسر اوست خطوط پهلوی هم نوشته شده بود ترجمهٔ آن پیش عماد الدوله ملاحظه شد اینجا نقل میشود

ترجمه

اینکه صورتش اینجاست بهترین پرستاران دین مزد است شاه شاهان شاپور اصل پادشاه
ایران و عراق عرب است خدای خدایان پسر پرستاران مذهب مزد بهترین پادشاهان مزدفریان از نژاد
آسمانی منتشر شدند خدایان و پادشاهان فارسی

ترجمه لوح دیگر

صاحب این صورت بهترین پرستاران مذهب هرمز است و او نرسی شاه پادشاه ایران و عراق عرب

اصل آسمانی و بهترین جدّ او از طایفه سرمرتبه شاه شاهان بوده و نرسی است

ازین ایوان که میگذرد در روی سنگی دیگر کوه سه صورت نقش شده یکی زردشت است دیگر شاپور و نرسی

یکنفر دیگر هم در زیر پای شاپور و نرسی افتاده لگد کرده اند دور سر زردشت طوق نور و خطوط شعاعی نقش شده است

بطوریکه حالا در صور ائمه رسم است کشیده میشود بعد ازین طاقها و اشکال عماد الدوله حوضخانه ساخته در روی

آن ایوان و عمارت عالی بنا کرده است درین جا حجاری بسیار است یک تخته حجر زده آورده بودند دو سر ستون

از زیر خاک بیرون آمده در کنار دریاچه گذاشته بودند خوب حجاری شده و بی عیب مانده است یک صورت

مجسمه هم بهیأت مجسمهای قدیم از زیر خاک بیرون آمده اما صورت و سیمای آن درست معلوم نیست هیکل

و اندام آدمی است بزرگ گفتند کردها اعتقادی باین سنگ دارند در لرز و تب و نوبه و سایر امراض نخود

و کشمش و سایر نذورات بپای این سنگ می آرند و غالباً محروم نمیروند بالطبع مردمان ابله و احمقند خلاصه

امروز هم کسل بودم اشتها نبود رنگ چهره و بشره خوب نیست قدری در مرتبه فوقانی عمارت خوابیدم

عضد الملک معیر الممالک حکیمباشی طلوزون میرزا علیخان مهدیقلیخان محمد علیخان وغیره بودند

عصر بعمادیه مراجعت کردیم سرآب قریه بسطام که در میان عوام بطاق بستان مشهور است در اوایل تابستان

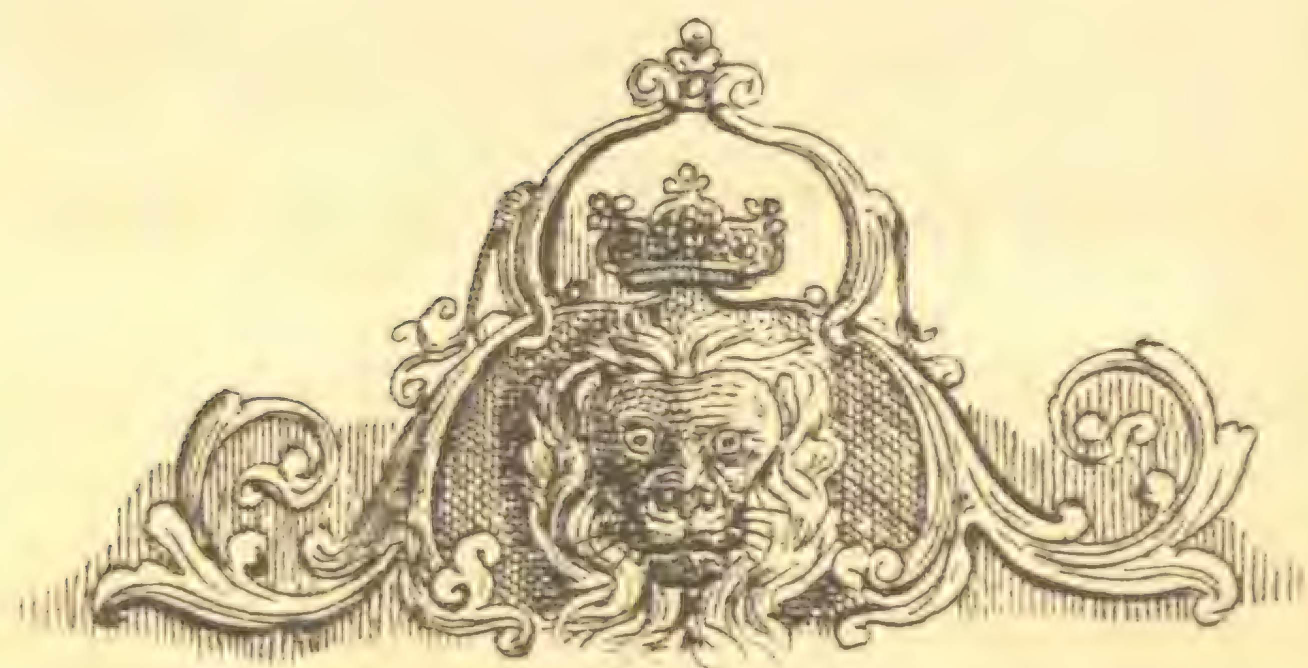
متجاوز از یکصد سنگ آب دارد رفته رفته کم میشود در بهار پس از نصف شصت سنگ باقی میماند و این آب

بمزارع

بمزارع و قرا معینه قسمت میشود مراد حاصل چغا کبود سرخلیچه کاو بند و این بلوک که ازین آب مشروب

میشود در دفاتر بلوک بسطام مینویسند و قصبه بسطام که هنوز آثار قلعه و بیوتات آن معلوم است قدری

دورتر از محلی است که حالا دهکده بسطام واقع است



روز دوشنبه ششم شعبان در منزل توقف شد همه آمدند رفتند وزیر امور خارجه ناظم افندی شارژدافر

مقیم طهران و فهمی افندی شهبندر عثمانی متوقف کرمانشاهان را بحضور آورد میرزا هادیخان کارگذار مهام خارجه

کرمانشاهان و میرزا موسی گیلانی ناظر امور سرحدیه اینجا هم بودند آقا حسن پسر حاجی خلیل تاجر عرب هم که در

کرمانشاهان تجارت دارد میگفتند آدم خوب و درستی است بحضور آمده بود عصری با توپهای کرمانشاهان در چمن

جلو عمارت نشانه گذاشته تیراندازی کردند تماشاچی از سر مقوله بود بسیار خوب تیر انداختند همه گلولها

بنشانه خورد کمتر اینطور تیراندازی توپ دیده شده بود که یکی خطا نکند فوج قزوینی هم با کمال شکوه مشق

کرده با تفنگ شاسپو تیراندازی کردند سواران پشتکوهی لرستانی و کرمانشاهانی اسب تاختند تفنگ

زیاد دوانه انداختند عصر خوبی گذشت شب هم آتشبازی خوبی در جلو عمارت شد



روز سه‌شنبه هفتم شعبان امروز صبح سوار شده بگشت و پیرخضر رفتیم با مجدالدوله حبیب‌الله خان سرتیپ ساعدالدوله محمدحسینخان سرتیپ زند قدری صحبت کنان سوار رفتیم بعد کالسکه خواسته رو بشمال راندیم در دامنه کوه پشکی سنگی نهار پیاده شدیم عضدالملک میرزا علیخان محقق محمدتقیخان پیشخدمت مهدیقلیخان آقا وجیه میرزا محمدخان حسینخان پیشخدمت بودند در مقابل اینجا که نهار خوردیم کوه سنگ سختی مثل دیوار صاف بود دو نفر کوه رو که پریروز در طاق بستان بکوه میرفتند اینجا هم پابرهنه در کمال چابکی تا بالای کوه رفتند خیلی قدرت و چابکی میخواهد مهدیقلیخان هم خواست عقب آنها برود چند قدمی رفت عاجز شد واماند بالجمله نهاری در عین بی‌رغبتی و بی‌اشتهائی صرف شد دو نفر شاهین بغدادی یک تکه برزده بودند آوردند طوایف شاهین امسال بواسطه بی‌علفی عجب متفرق شده‌اند از عمادیه تا اینجا که بنهار افتادیم جلگه و صاف بود از اینجا ببالا از سنگلاخ و دره و تپه است کالسکه چندان خوب نمیرفت یک بلندی گردنه مانند هم بود که کالسکه میگذشت اما باحتیاط سوار اسب شدم این دره راهی است که از کرمانشاهان به برناج میرود در دامنه کوه سخت

مواجه اشجار و آبادی پیدا بود گفتند گشت است قریه پیرخضر اینطرف است سر دو دو بسیار کثیف است از دامنه کوه که سر آب و چشمه است همه جا کنار نهرها درخت بید و گردو کاشته شده است بهار باید خیلی باصفا باشد در انتهای این اشجار متصل بدامنه پیشکوه تخت عمادالدوله ساخته است و حوض بزرگ سنگی که پاشویه و لبه آن سنگی است خیلی وسیع خوب آب بسیار صاف و پاکی دارد که از کمال صافی کبود است قدری پرتقال و عصرانه و چای خوردیم عصر مراجعت بمنزل شد



روز چهارشنبه هشتم شعبان در منزل ماندیم وزرا و غیره هم آمدند در تخفیف اردو و کم کردن بعضی تجملات ملتزمین رکاب گفتگو بود مشیرالدوله هم آمد پاره قرارها دادیم بعضی امتعه حاصل کرمانشاهان را خواسته بودم امین السلطان آورد دیدم از هر چیز نمونه خریداری شد مخصوصاً کلاه نمد خوب ساخته‌اند خیلی پسندیدم



روز پنجشنبه نهم شعبان این چند روز و بعضی نوشتجات متفرقه جمع شده بود یکبار همه را خواندم خسته شدم
آقا سید صادق مجتهد که میخواهند پیش از حرکت ما زود بعتبات بروند با پسرهای خودشان و آقا شیخ محمدحسن پسر شیخ عبدا
و آقا شیخ علی که از عتبات تازه مراجعت کرده است بحضور آمدند عصر حمام رفتم

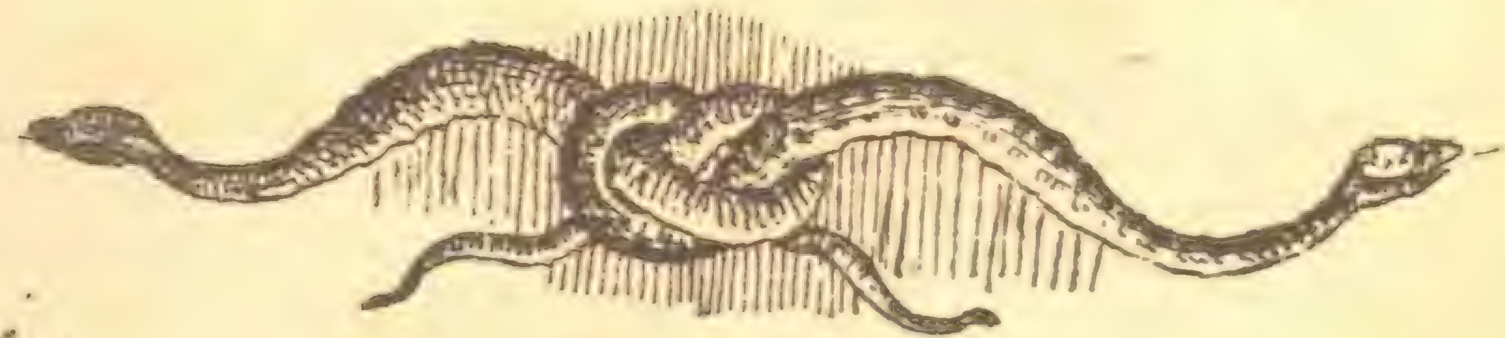
حالت شهر کرمانشاهان و ملوکات شمالی و جنوبی و شرقی و غربی

شهر کرمانشاهان تقریباً هفت هزار خانه دارد و متجاوز از سی حمام عمومی غیر حمامهائی که در خانهها و مختصی است
کاروانسرای تاجرنشین و معتبر اینجا غیر انچه برای قوافل و زوار است شش کاروانسرا است راسته بازار معتبر کرمانشاهان
از میدان توپخانه ابتدا شده بدروازه سرقبر آقا منتهی میشود آب معتبر این شهر سراب است که از سمت شرقی شهر
می آید باغات آنسمت را مشروب کرده بشهر میرسد و غیر این سراب سه قنات دیگر هم هست که بیوتات و باغات
شهر را مشروب میکند باغهای شهر غالبا در سمت جنوب و شمال واقع است اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه
و قدری گوران و سایر طوایف و شهری قدیمی و غرباست که تخمیناً هفتاد هزار نفس است و در غالب فصول
از صادر و وارد و متردد جمعیت زیاد میشود مساجد معتبر این شهر مسجد جامع است که شبستان آنرا حاجی علیخان
زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محمدعلیخان ساخته است دیگر مسجد و مدرسه حاجی شهبازخان و مسجد نواب
عالیه همشیره محمدعلی میرزای مرحوم زن زین العابدین خان پسر حسینقلیخان قاجار و مسجد عمادالدوله است که تازه ساخته
و بنای عالی دارد و ساعت بزرگ برای تعیین اوقات شبانروزی نصب کرده است صنایع مختصه این شهر

علاوه

علاوه بر آنچه در سایر بلاد معمول است صنعت تسبیح سازی است که از گل تخته در نهایت خوبی و کمال امتیاز
میسازند دیگر صنعت نمد مالی است که کلاه نمد و فرجی وغیره را نسبت ببسیار جاها بهتر و بیشتر میسازند عالی باغ فهم
درین شهر هست عمارات دیوانی معروف این شهر عمارت و باغ مرحوم محمدعلی میرزا قلعه حاجی کریم مشهور
بدلگشا که عمارت آنرا عمادالدوله تجدید و مرمت کرده است دیوانخانه بزرگ که سردر آن مشرف بمیدان
توپخانه است عمارت کشکول متصل بدیوانخانه اندرون بزرگ متصل بعمارت کشکول عمارت بیدستان جنب
عمارت کلاه فرنگی مابین اندرون و عرش آئین عمارت عرش آئین پشت دیوانخانه طویله خلوت فاصله میان
عمارات کشکول و دیوانخانه قورخانه سمت جنوبی باغ شاهزاده چاپارخانه پشت باغ میدان سربازخانه
سمت جنوبی عمارات دیوانی میدان توپخانه که فی الحقیقه جلوخان عمارات دیوانی است محبس دیوانی طرف
جنوب دیوانخانه نقاره خانه جنوبی میدان توپخانه سمت شرقی کرمانشاهان الی پیستون جلگه حاجی آباد است
قرا و مزارع آن غالباً ملکی آقایان و اعیان کرمانشاهان است آب مخصوص ندارد بقنات و چشمه مشروب میشود
و بیشتر زراعت این جلگه گندم و جو دیم است فالیز مختصر هم از خیار وغیره دارند زارع این سمت از طوایف متفرقه
و خوش نشین است از سمت شرقی بماهی دشت منتهی میشود ییلاق کرمانشاهان این سمت است کوه سفید
که فاصله جلگه کرمانشاهان و ماهیدشت است از کوههای بزرگ شمرده میشود و سلسله همین کوه بفارس و عمان
منتهی است در بهاوند این سلسله را گرو و در بختیاری زردکوه مینامند درین کوه متعلق بکرمانشاهان

قراو مزارع بسیار است رعیت آن متفرقه است و بآب چشمه و قنات زراعت میکنند
جهت شمالی میان دربند است طایفه تولّلی و احمدوند و بهتوئی و لر در آنجا زراعت می‌کنند آب همه ص
و دره که بعد از مصرف زراعت فاضل آن بقراسو داخل میشود مجرای سراب نیلوفر هم ابتداء از سمت شمال است
طرف جنوب کوه سفید محال درود فرامان است که با آب قنات و چشمه زراعتشان مشروب میشود رعیت اینجا
متفرقه است تخمیناً پنجاه و دو سه قریه دارد غالب زراعت این سمت گندم و جو و پاییز مختصر است در انتهای
این جلگه طایفه عثمانوند ساکنند که بفوج کرندی سرباز میدهند و منتهای همین جلگه بلیلان است
مابین مشرق و شمال در سلسله کوه پرتو و کنشت طایفه بایروند ساکنند آب این سمت چشمه و قنات و بیشتر زراعتشان
دیم است و این سلسله پرتو و پشتون مجرد واقع شده بجائی اتصال ندارد
مابین شمال و مغرب مزارع سراب نیلوفر و آب آن در چهل قریه دولت خالصه زراعت میشود زراعت این سمت
شلتوک است برنج نیلوفری معروف محصول این سمت است
جنوب شرقی رودخانه کاماسیاب است که جلگه چمچمال و صحرای شرقی شمالی را نیز مشروب کرده زراعت
شلتوک و گندم و جو و پنبه و غیره میشود



روز جمعه دهم شعبان از عمادیه بعزم ماهیدشت حرکت شد از عمادیه تا ماهیدشت پنج فرسنگ مسافت است
و از شهر کرمانشاهان چهار فرسخ صبح از درب شرقی باغ عمادیه بیرون آمده سوار شدیم عمادالدوله و مشیرالدوله
و معتمدالملک بودند بمسافتی از پل بزرگ قدیم که بقراسو بسته‌اند عبور کردیم کاروانسرا دو دهی هم آنطرف بود کاروانسرا
چون محل توقف قافله نیست قدری خراب شده است بعمادالدوله حکم شد کاروانسرا را تعمیر کرده طویله اسبان
کرمانشاهان قرار بدهد از آنجا گذشته از کنار قریه موسوم بکهریز که ده آباد پردرختی است و در سمت چپ واقع بود
گذشتیم بجاده رسیده بسمت کرمانشاهان راندیم هوا ابر و سرد بود و اطراف مه داشت باد سرد پرگرد و غباری
از پشت سر میوزید با وجود آفتاب هوا تار و گرفته بود در کنار شهر بالای تپه مشهور به تپه فتحعلی خان رفتیم تمامی شهر
نمایان بود از تپه دیگر مشهور بچغاسرخ که میان باغات و آبادی است و چشم انداز بسیار خوبی دارد همه خانها و مسجد
و بازارهای شهر دیده میشد کرمانشاهان شهر معتبری است سرابی که شهر را مشروب میکند آب زیادی دارد
تقریباً از دو فرسخ بالاتر از شهر تقسیم شده نهرها جاری است همه جای این دره باغ و درخت است بسیار دره با روح و باصفاست
قلعهٔ حاجی کریم مشهور بدلگشا در جلو بود آب زیادی هم مثل شهر گلوار دارد دم قلعه حاجی کریم میخوشید پیاده شده رفتیم
داخل عمارت شدیم دو دست عمارت است عمارت اول حوضی در وسط دارد یورت زیادی داشت بوضع غریبی
ساخته‌اند خیلی خراب است تعمیر کلّی لازم دارد از آنجا بحیاط و باغچه دیگر میرود سه سمت عمارت است وسط حوض
کوچک است و درخت گل و میوه دارد سمت شمال غربی آن بازار است بتمام دره و باغات مشرف است چشم انداز

منظر بسیار خوب دارد اینجا سکوی کوچکی ساخته و جلو برده اند که همه جا پیداست سر قبر آقا که معبر قافله و زوار است

خوب دیده میشد اجتماع زیادی از زن و مرد تماشاچی بود قدری با دوربین نگاه کرده بعد نهار خوردیم پیشخدمتها

بودند میرزا محمد خان امروز اسب زمین خورده بود اما عیبی نداشت از راهیکه از کوچه باغها میگذشت عبور کرده

براه رسیدیم آسیای بسیاری درین کوچه باغهاست برجهای آجری محکم بلند دارد کالسکه خواسته نشستیم قدری

یکفرسخ راندیم تپه و ماهور تمام شد بابتدای جلگه ماهیدشت رسیدیم راه کالسکه طرف راست افتاد جاده متعارف

سمت چپ ماند الی دو فرسخ دهات و صحرا جزو حومهٔ کرمانشاهان محسوب میشود بعد خاک ماهیدشت است

جلگه ماهیدشت بسیار وسیع است دهات آباد زیاد دارد زراعتش در کوه و صحرا غالباً دیم است تخمی ده و

چهل تخم در زراعت دیمی ارتفاع دارد گیاه زمین خارشتر و شیرین بیان و بعضی جاها چمن است سیاه آب و باطلاق

زیاد دارد که تازه برای راه کالسکه پلهای کوچک ساخته اند از چپ و راست تا چشم می بیند جلگه و مسطح است

دو ساعت بغروب مانده برباط ماهیدشت که قریب اردو بود رسیدیم فوج گوران قلعه زنجیری بسرتیپی عیسی مراد

خان پسر مرحوم اسدالله خان گوران ایستاده بودند اسب خواسته سوار شده رفتم فوج را دیدم جوانهای خوب

داشت تفنگشان خوب نبود باید عوض شود بعد وارد منزل شدیم چادر و سراپرده که تازه رسیده بود زده

بودند خیلی خوب و با شکوه دوخته بودند شب بعد از شام فردانه شد پیشخدمتها بودند هوا قدری سرد بود

مابین شهر کرمانشاهان و ماهیدشت در اوایل راه گردنه کوه سفید و چشمه موسوم بعین الکش است که راه کالسکه

از اینجا

از اینجا ساخته بودند از عماداتهای ماهیدشت دهاتی که در دو طرف راه دیده میشد از اینقرار است

سمت راست

بی جانه سراب جعفرقلی خالصه سراب همت سراب سفید چشمه یارولی لوشان ورکه

قشلاق نخه چغابلک قشلاق سید عبدالحسین بی ریا چاله چاله علی آباد

سمت چپ

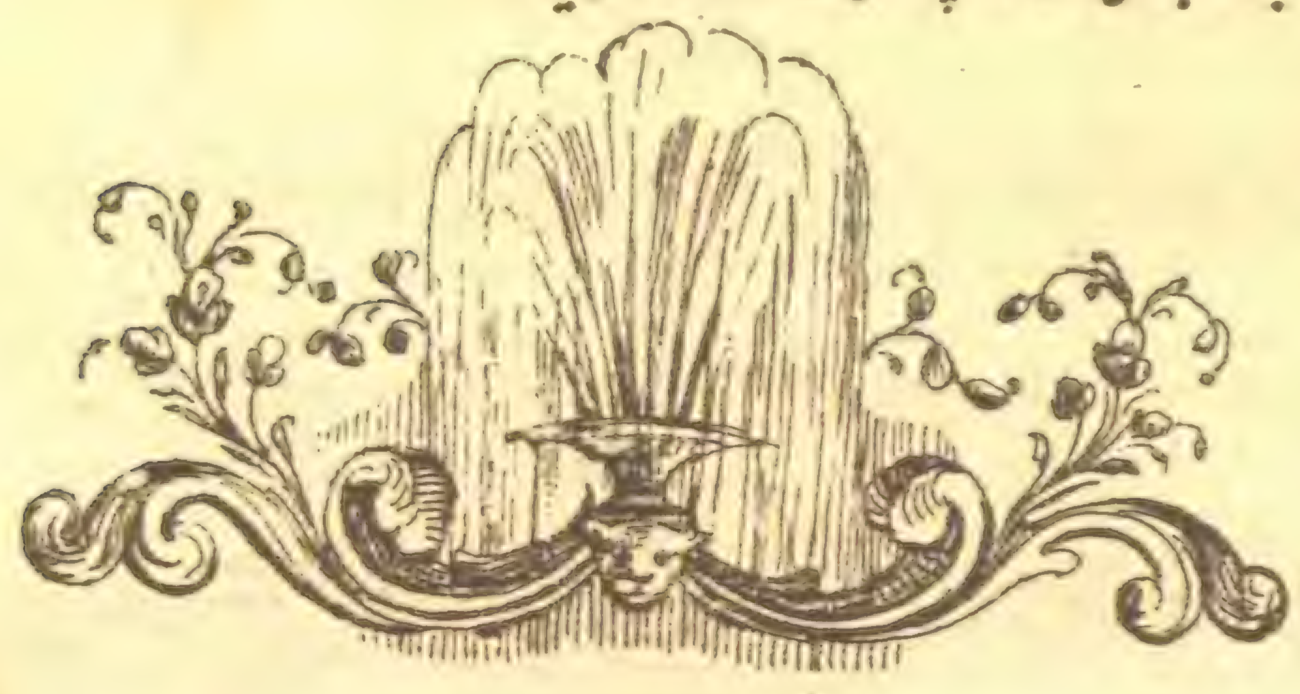
سیاه سید آقا حسین سوار برگدار کنجور قره باغستان چشمه مندعلی عمه کوشران کوشان

سنگ سفید باغله تیله کش کوده کهریز سراب ندرخان سراب حاجی عباس چشمه سفید

طلوع اللطیف چشمه سادات جامه شوران بل نامه

رودخانه که از ماهیدشت میگذرد موسوم بمرک است منبع آن از نیسر فیروزآباد اول خاک لرستان است

بشلو و زالو آب در ابتدای خاک کردستان ملحق شده بقراسو میریزد



روز شنبه یازدهم شعبان منزل امروز هارون آباد است راه را پنج فرسخ گفتند اما شش فرسخ سنگین بود صبح بر خواسته بودم

بکالسکه نشستم معتمد الملک بفوج گوران انعامی که داده تقسیم میکرد قدری با جناب امین السلطنه صحبت شد علیمراد خان

سرتیپ ابجی پیشکش آورده بود از نزدیک کاروانسرا ده بسیار کثیف و پل کوچکی در کمال سرعت با کالسکه گذشتیم

از طرف راست و چپ جلگه صاف و مسطح است علما و سادات و طوایف زنگنه و کلهر و سنجابی و غیره در این

جلگه ملاقات شد بمسافت دو فرسنگ این جلگه بکوه منتهی شد سوار اسب شده بالای تپه نهار پیاده شدیم با دوربین

نگاه میکردم گوسفند و مال ایلیات در صحرا بود دهات و آبادی زیاد هست بعد از نهار برای شکار کبک سوار

شدم نزدیک نهارگاه قریه لاله بان ملکی محمد رضا خان سرتیپ فوج زنگنه بود قدری پائین تر مزرعه دیگر موسوم

بلاله بان ملکی خوانین کلهر است اینجاها دره و تپه و کوه است جنگل بلوط و بادام تلخ دارد چون نزدیک

آبادی است درختهای بزرگ و کهنه را قطع کرده اند اشجار جنگل همه کوچک و تازه است از پای هر درخت کبک برخواست

سارو اصلان امین نظام مهدیقلیخان آقا وجیه محمد ابراهیمخان پیشخدمت محمد علیخان بیگلربیگی

عضد الملک میرشکار توپچی باشی و سایر بودند پنج کبک در هوا زدم قوش هم انداختم لکن بواسطه

جنگل قوش نمیتوان انداخت همینطور شکار کنان آمدیم تا انتهای کوه که بدره منتهی میشد کالسکه و مردم از راه

آمده رسیده بودند بکالسکه نشستم جلگه دیگری بنظر آمد که از سمت راست دره و تپه داشت و از طرف چپ

صحرای صاف طولانی بود درین جلگه آهو هم دیده بودند این صحرا موسوم به زیری است سمت راست

جاده

جاده ملک و سامان سنجابی است و طرف چپ مسکن و ملک کلهر صحرا بوته زیاد دارد با کالسکه آمدم تا گردنه

نعل شکن رسیدیم اسب خواسته سوار شدم از بیراهه راندم کالسکه و مردم از راه می آمدند این کوه هم جنگل بلوط

و بادام تلخ و بوته زیاد دارد یک کبک هم اینجا زدم از راه سختی پائین آمدم بجلگه هارون آباد رسیدیم اول آبادیکه

ملاحظه شد کریم آباد ملکی محمد حسنخان سرتیپ کلهر بود الی یکفرسنگ دره و ماهور بود باز جلگه و مسطح شد از طهران

تا اینجا غالباً خط راه رو بجنوب بود اینجا بشمال غربی حرکت کردیم و همه جا از دامنه رو بدامنه کوهی آمدیم که

سمت راست جاده واقع بود جلگه هارون آباد چندان وسعت ندارد به ده بی آبی موسوم به بدره رسیدیم از اینجا

بکاروانسرا و بعد از آن هارون آباد است عمارتی محمد حسنخان سرتیپ کلهر ساخته است دهات اینجا بیدرخت

و بسیار کثیف است فوج و سوار کلهر ایستاده بودند سوار اسب شده فوج و سوار را دیدم و چون وقت تنگ بود

همه جا دوانده بتعجیل باردو وارد شدم منبع رودخانه هارون آباد چشمه آب سرشور است که از نزدیک قلعه بحیر

می آید دهات و آبادی که در جلگه هارون آباد دیده شد

طرف راست

چاه زرد ایضاً چاه زرد چاه انگرته چاه بلک چاه زبر

سمت چپ

ذالکه دیه سید خلیل لاله بان بالای کوه لاله بان سید جعفر

آبادی که در جلگه زیری بنظر رسید

سمت راست

تشوان حسن آباد روبرپی



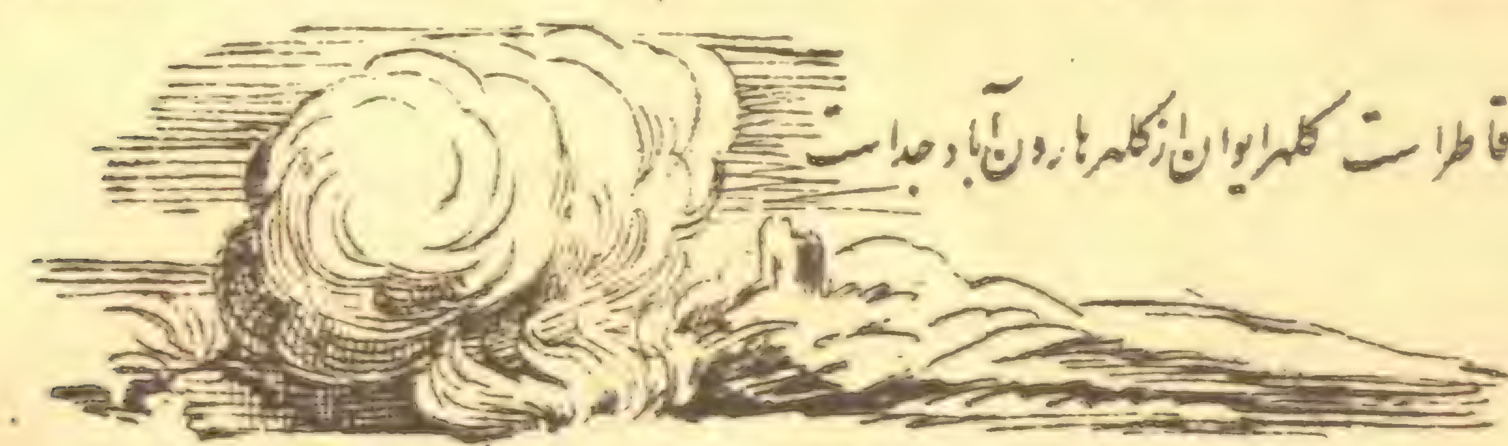
سمت چپ

شوان

روز یکشنبه دوازدهم شعبان بواسطه خستگی دیروز در هارون آباد توقف شد قدری پول گفتم بلبرمین کاب دادند بحمدالله حالم بهتر است کسالت تخفیف یافته است معیرالممالک هم تب کرده بود اظهار نقاهت میکرد از قرار اخبار تلگراف که اینجا رسید کار فرانسه مختل است مارشال بازن با هشتاد هزار قشون و ملزومات حرب در شهر متز تسلیم قشون پروس شده است ازین خبر که از آیات تقدیر الهی و فوق خیال و تصور خلق است حیرت کردم تیمور میرزا حقار و درنا و غیره صید کرده بود آورد قدری صحبت شد هوای اینجا طبعاً ناملایم و ناسازگار است وزیر امور خارجه هم پریشب بقولنج سخت مبتلا شده بود حالا بهتر است

جلگه هارون آباد که حاکم نشین کلهر است جلگه ایست کم عرض طولانی که طول آن از لرستان بخاک گرند کشیده شده است و عرض آن در فاصله دو کوه از نیم فرسخ و یکفرسخ نمیگذرد هوای این جلگه ییلاقی و از

آن چمن است قراء و مزارع زیاد دارد دو رودخانه ازین جلگه میگذرد یکی در دامنه جبال شمالی قریب بقریه هارون آباد موسوم برود سرنشور است که از تنگ سلیم گذشته بطرف پشتان میرود رودخانه دیگر که از کوههای شمال غربی همین جلگه جاری است رود برفاباد است که از قریه برف آباد میگذرد منبع آن تقریباً دو فرسنگ بالاتر از هارون آباد و زاینده رود است در انتهای جلگه هارون آباد برود سرنشور ملحق شده بطرف پشتان میرود حدود این جلگه از سمت مشرق و شمال سلسله کوهی است که این جلگه را از جلگه ماهیدشت و زبیری جدا میکند بعد چنگر که فاصله میان کلهر و سنجابی است الی گردنه کوله بانان که سرحد گرند و کلهر است حد شرقی و از مشرق جنوبی خاک لرستان است و سرحد آن قلعه آخوند مشهور بهرسم از سمت جنوب و جنوب غربی بمسافت چهار منزل بمندلیج محدود میشود دو منزل آن که کفراور و گیلان باشد ییلاق و دو منزل دیگر که زرمان و ایوان و سومار باشد قشلاق است همین آب سومار است که مندلیج را مشروب میکند و اگر قطع و سد شود مندلیج خراب و بی سکنه میماند درین خاک چشمه و مرتع بسیار است و شکار زیاد دارد خاصه کوهی که در سمت چپ و پشت هارون آباد است موسوم به بزواره کوه شکار بسیار دارد بیشتر مواش و شتاع کلهر قاطر است کلهر ایوان از کلهر هارون آباد جدا است



روز دوشنبه سیزدهم شعبان منزل امروز کرند و پنج فرسنگ راه است صبح برخاسته بکالسکه نشسته رو بشمال
غربی راندیم دو طرف راه کوه است اما کوههای پست است و جنگل بلوط دارد راه کالسکه بد نیست زمین
سنگلاخ است لکن سنگ راه را برچیده اند بگردنه کوله بابان رسیدیم گردنه مختصری است از اینجا سرازیر میرود
کوهها از دو سمت نزدیک آمده دره تنگی احداث میشود قریه خسرو آباد ملکی خسرو خان دائی ملک نیاز خان سرتیپ
درین دره واقع است ده مختصر کثیفی است در کوله بابان ملک نیاز خان سرتیپ و اصحابش آمدند بعد از خسرو آباد
ده دیگر دیده شد موسوم بچشمه سفید که باز ملک خسرو خان است از اینجا کم کم دره وسیع و عرض جلگه بیشتر میشود
لکن کوهها ارتفاعی پیدا کرده جنگل کمتر است قصبه کرند در کوه سمت راست جاده در میان دره تنگی سختی واقع بود
نزدیک کرند عباس میرزا بحضور آمد قدری صحبت شد از در جلگه پائین کرند زده شده است شب بعد از
شام مردانه شد میرزا علیخان و غیره بودند بعضی احکام و نوشتجات در حضور مانده بود خوانده و ملاحظه شد هوای
اینجا بالنسبه از هارون آباد گرمتر است امروز گل نرگس زیاد آوردند گفتند از ریجاب است در ابتدای جلگه
کرند پشت کوه جنوبی کوهی است مرتفع موسوم به بچل بسیار سخت و خشک و بی گیاه که خاک کلهر از محاذات این کوه
تجاوز کرده قدری اینطرف محدود و منتهی میشود و در مقابل قصبه کرند کوهی موسوم به نواست که از قله این کوه در
صورت صافی و سلامت هوا جلگه عراق عرب و شط دیاله و دجله را میتوان دید سمت چپ جاده دو
ازراه قریه طلسم است که قلعه و باره کهنه و محکم داشته است حالا خراب است بعد از آن قرار مفصله ظهر

رسیده

رسید زردابه گودانه سرچقا پوکاب



روز سه شنبه چهاردهم در کرند اطراق شد تلگراف را از قصبه برداشته بسراپرده آوردند با طهران بعضی مخابرات
لازم بود با تلگراف مکالمه کرد اسب خواستم بقصد ملاحظه قصبه کرند و حول و حوش آن سوار شدم عباس میرزا
تیمور میرزا معتمد الملک عضد الملک مهدیقلیخان امین حضور میرزا محمد خان حکیمباشی طولوزان با من بودند
هوا ابر بود اما نبارید از اردوی ما بقصبه کرند چندان مسافتی نبود اول عبور ما از زمین زراعت بود بعد از آن
باغهای انگور و میوه بعد بکاروانسرائی رسیدیم که از بناهای شیخعلیخانی و منزل قافله و زوار است قدری تعمیر لازم
دارد جمعیت زیادی از اهل اردو و متفرقه برای خریداری علیق اطراف کاروانسرا بود از کاروانسرا گذشتیم ابتدای
کوچهای تنگ و کثیف دارد خانه ها را روی یکدیگر ساخته اند آبی که از میان ده میگذرد لجن و عفن و کثیف است
اهالی کرند طبعاً خوش سیما و خوب منظرند در هر خانه سگ زیاد بود که عوعو و صدا میکردند خانه ها مشرف بیکدیگر در دامنه کوه است
خالی از نزهت نیست جمعیت و خانوار زیاد دارد هر قدر از کوچه ها بالا رفتیم دره تنگ تر شد خانه ملک نیاز خان
خانه خوبی است گچ بری شده و پنجره مرتین دارد خانه تلگرافچی هم که منسوب بملک نیاز خان است و بنای آن تکلفی

خوب میداند خانهٔ خوبی است همچنین خانهٔ میرزا محمد خان یاور بعضی خانه‌های دیگر هم دیده شد خوب ساخته‌اند

کلیهٔ خانه‌های این قصبه متجاوز از هفتصد هشتصد خانه است در انتهای آبادی که دره تمام میشود باغهای

زیاد است چشمه و سراب این دره از باغها گذشته از آبادی عبور میکند در انتهای آبادی بجهت صرف و خیلی بد و عقب آب

بالاتر از باغها بالای تپهٔ بغل کوهی نشسته چای عصرانه خوردیم سار زیاد دیده شد محمد تقیخان شش سار در هوا

زد کوههای اینجا سنگ و سخت و مرتفع و پر علف است میگفتند کبک و شکار کوه دارد ملک نیاز

خان هم در رکاب بود ازین دره راهی بگهواره و قلعه زنجیر گوران است خلاصه عصر معاودت شد شب بعد از

شام شیخید تنها آمدند ملک نیاز خان بالای کوه کرند اسباب آتشبازی حاضر کرده بود هوا ابر بود بسیار پرنق

و بهره شد



روز چهارشنبه پانزدهم شعبان امروز باید بپای طاق برویم صبح برخاسته سوار شدم راه امروز بسمت

شمال غربی است طرفین راه بمسافت دو سه میدان اسب کوههای جنگلی است از سمت چپ جاده که رفتیم

دو خانه ایست که درین فصل آب زیاد ندارد و گیاه صحرا از شیرین بیان و غیره و بطبیعت اراضی این دو منزل

گذشته است صحرای هاروج و دلکش است کوه سمت چپ جاده که جنوبی باشد پشتش باز است همه

مسکن و یورت کلهر است پشت کوههای طرف راست گهواره و قلعه زنجیر و محل گوران است یک قازلاق

می‌پرید در هوا زدم محمد علیخان و ابراهیمخان نایب کشیده مرغی جلو نشسته است دیدم خیلی دور یک قرقی نشسته

همه تیپ و حسام السلطنه و عباس میرزا و شیخید تنها و سایر همراه بودند اسب را تند تاختم مرغ پرید خیلی

دور شد با گلوله اول تفنگ انداختم زدم افتاد همه مردم بگیر بگیر فریاد کردند خیلی خوب زدم بخود میرزا تفریح داد

علیخان میگیرنی بحضور آورد آنطرف دو قار سفید نشسته بود تیمور میرزا چرخ انداخت گرفت خواستیم نهار

پیاده شویم همه جا زمین شخم و خوابگاه گله و رمه و کثیف بود رفتیم در دامنه کوه سمت چپ جاده نهار افتادیم

این کوهها کبک زیاد دارد نهارگاه ما مشرف بدهی محقری آب موسوم بکرکاب بود بعد از صرف نهار

سوار شده بطرف جاده رفتیم نزدیک دهی موسوم بحریر که کنار جاده واقع است بکالسکه نشسته تند

که رفتیم بکاروانسرای کوچکی رسیدیم که ملک نیاز خان ساخته است ازین کاروانسرا بانطرف

راه مایل با نحطاط دره رفته رفته سرازیر میرود از دو طرف کوههای سخت و بلند و پر درخت نزدیک شده

دره تنگ میشود هیئات این راه و این دره بدهنهٔ هزرودبار که از نجو رمازندران بساحل دریای خزر میرود
و پیشتر دیده ام بسیار شبیه است راه سنگلاخ است برای عبور کالسکه سنگها را برچیده و مسطح کرده اند
در سرازیری پای تاق که سابقاً بسیار سخت و متعسر العبور و صعب المسالک بود کپیتیکر مهندس راه کالسکه
بسیار خوب ساخته است کالسکه های حرمخانه و تخت روانها پیش از ما رسیده بودند دیر حرکت میکردند
معطل شدیم در اواسط این دره کاروانسرا و چند خانوار رعیت است که بنای آن از مرحوم محمد علی میرزا
کرده است باغ مختصر و اشجار میوه هم دارند بنای این کاروانسرا و آبادی برای قافله و متردّدین
این راه بسیار نافع است این مکان را میان طاق میگویند از اینجا بکلی راه بسرازیر میرود نزدیک
طاق گرای معروف که در وسط این سرازیری است رسیدیم ملاحظهٔ راه سابق که معبر خلق بود باعث
کمال حیرت شد راهی است یکپارچه سنگ که از کثرت عبور مثل آینه صاف شده آدم و شتر و اسب و قاطر
در نهایت اشکال است تا بتخت و کالسکه چه رسد کپیتیکر مهندس نمساوی که پیش از عزیمت ما بساختن
این راه مأمور شد راه را بقاعده پیچ پیچ ساخته و همه جا از میان خاک راه برده عریض و خوب بطوریکه
کالسکه در نهایت خوبی حرکت میکرد فی الحقیقه از آثار باقی و نتایج دائم این سفر من یکی ساختن این راه است
که همیشه باعث راحت و سلامت مردم خواهد بود

من برای ملاحظهٔ طاق پیاده شده از راه قدیم خیلی پیاده رفتم تا پای طاق سنگی موسوم بطاق گرا

طاقی است

طاقی است از سنگ ترتیب شده سنگهای بزرگ را خیلی با استادی و خوبی و صافی کرده اند در جلو
طاق یک زنجیره و سر ستون هم منبت شده است اگر چه بیشتر سنگهای این طاق از یکدیگر گسیخته و بر زمین
ریخته است لکن هنوز هیئات طاق تغییر نیافته است گفتند گرا اسم یکی از نظار زمان خسرو و مستحفظ این
حدود بوده است و این طاق باو منسوب است این دره و دامنه محکم سخت و شبیه به سنگر طبیعی و خدا
آفرین است اگر معدودی تفنگچی در این دهنه بنشینند از صحرای زهاب بآنطرف امکان عبور نیست از بالای
طاق راه سخت و تنگی است که بمجال سحاب میرود و آنچه گفتند تقریباً دو فرسنگ مسافت دارد بعد از
ملاحظهٔ طاق سوار شده رو بپایان دره راندیم یکدفعه خیلی بگودی افتادیم مثل این بود که بچاهی فرو رفته
باشیم هوا بکلی تغییر کرد یکباره گرم شد مزاج این چند روز کسل بود و این تغییر هوا بیشتر سبب کسالت
شده صداع شدید آورد اعضا درد گرفت بمنزل هم دیرگاه وارد شدیم بغروب آفتاب چیزی نمانده
از طرف چپ راه دره بسیار سخت و تنگی است رودخانه از مشرق بجنوب غربی جاری است که کم و بیش متجاوز
در مجرای آن بید و اشجار دیگر کاشته اند درین فصل متجاوز از پنج شش سنگ آب دارد آنچه گفتند تمامی این
آب از یک چشمه است که گاهی از همان چشمه بادهای سخت برمیخیزد در بهار آب زیاد دارد دره خوش وضع و
مطبوع است در کنار رودخانه ملک نیاخان بنای عمارتی کرده ناقص و ناتمام است چند خانوار رعیت
هم اینجا ساکنند اردو را در کنار رودخانه میان درختها بسیار تنگ و درهم انداخته اند سراپرده

هم میان درختهای کنار رودخانه است راه امروز را پنج فرسخ گفتند شش فرسخ بیشتر بود شب حالت خوشی نداشتم

قشعریره و کسالت شدید علامت تب و نوبه در خودم مشاهده کردم زودتر خوابیدم



روز پنجشنبه شانزدهم شعبان امروز باید به سر پل ذهاب برویم دو فرسخ و نیم راه است لکن اردو را از سر پل کوچانیده اند تا اطلاع برده اند که با نیم فرسنگ تفاوت آن سه فرسنگ راه داریم صبح با کمال کسالت برخواسته بکالسکه نشستم راه امروز بسمت جنوب غربی است دو طرف راه کوههای سخت سنگی صعب العبور است عرض دره بسیار تنگ و سطح آن غالبا سنگلاخ است راه کالسکه هم چندان خوب نیست بعد از طی یک فرسخ و نیم پیاده شده نهار خواستم دهی در سمت راست دیده شد پرسیدم گفتند بشیوه است دو سمت جاده دهات و مزارع کوچک متفرق زیاد است بعضی صحرانشین با سیاه چادر و خانه های کپری هم هست احشام و رمه زیاد هم در صحرا بود اغلب از طایفه سنجابی است که بخاک عثمانی قشلاق میکنند پس از اتمام نهار پیاده شویم حسینخان پیشخدمت خلوتی با ابتیاع کیکاوس و داود دوان آمد یک دراج آورد که با قوش گرفته ام امروز تیمور میرزا و مهدیقلیخان و آقا وجیه و محمد علیخان بیگلربیگی زمین خورده دوش شکسته است

و سایر قوشچیها بهوای دراج رفته اند تیمور میرزا هم دراج فرستاده بود پاشاخان ظفرالدوله که با صد سوار مکری از آذربایجان آمده و حالا در خانقین است با آدم خودش دو قطعه دراج فرستاده است اینجاها دراج زیاد دارد باینجا آمدیم از تنگه کوچکی موسوم به باغگل گذشتیم کوهها از دو طرف دور شد فضا وسعتی پیدا کرد اما سطح زمین هنوز دره و ناهموار است سواره میرفتم طرف چپ کوه سنگی منحنی کشیده شده است ده گیلانی در این تنگه واقع بود معیرالممالک گفت در کوه سخت دخمه دارد که مقبره سلاطین قدیم عجم است حالا به دخمه دو دکان آهنگری داود مشهور است اینجاها طایفه هستند که داود معبود آنهاست برای ملاحظه دخمه که قدری از راه دور بود رفتم ابتدا در صحرا سنگ بسیار سفید بزرگی بنظر آمد مثل کره گوسفند یا کف صابون که روی هم گذاشته باشند عجب این است که در تمام صحرا و کوههای اطراف دیگر سنگی باین جنس نیست اکراد برای این سنگ حکایتی دارند و بصدق این روایت اعتقاد ثابت و راسخی اظهار میکنند که این کوه از پنیر زنی بود حضرت داود قدری از این کوه خواست پیره زن بخل و مضایقه کرد بنفرین و معجز آنحضرت کوه بدل سنگ شد از آنجا بسمت دخمه رفتم زیر تنگه درویشی صومعه با خشت و گل ساخته و سالهاست مشغول عبادت درختی هم بود درویش هم دم دخمه ایستاده از سطح زمین پانزده ذرع متجاوز یکپارچه سنگ را خیلی عریض تیشه صاف کرده اند و در منتهای این ارتفاع دخمه را تراشیده و خیلی خوب حجاری کرده اند با صارم الدوله یکنفر همراه بود از سنگ صاف بالا رفت خیلی غریب بود درویش هم از دخمه آمد پایین اینطور که در

مخصوص خود اینهاست هیچکس توپ ندارد قدری ایستاده دهنه و وضع آنجا را ملاحظه کردم بعد با کالسکه خواستیم
راه کالسکه سنگلاخ و بد بود رسیدیم به پل آب پل است سرچشمه کنه قدیم قدری خرابی دارد رودخانه
بالوند موسوم است منبع آن از کوههای ریجاب است کاروانسرای معتبری ملاحظه شد از بناهای مرحوم
شیخعلی خان زنگنه است که مرحوم محمد حسین خان قراگوزلو تعمیر کرده است آبی که از رودخانه در این فصل جاری
تقریباً شش سنگ است نیم فرسخ بالاتر از پل در قرا بلاغ اردو زده شده است آبی که از رود می آید داخل
رودخانه میشود شش سنگ متجاوز است سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم چاپار مخصوص
بطهران فرستادم بسیار کسل بودم قشعریره و صداع باقی بود بعضی معالجات پرداختم شب هم بکسالت
خوابیدم به پل رسیده دهنه الملک در طرف است دامنه کوه محلی را نشان میداد که در کنار رودخانه الوند
اوقاتیکه خشتهای طلای گنبد عسکرین علیهما السلام را بعتبات میبرد شانزده روز توقف کرده بود مسکوکت
در سنگی دو تمثال از قدیم نقش شده است در پیرو دهنه داود که دیروز دیدم صورت شخصی نقش شده بود که
با آفتابه گرده در نماز است حجاری ممتازی نداشت اندام این صورت کوچکتر از هیات طبیعی است

دهات آباد که در سمت راست جاده واقع بود

بشیوه چالگه علی گرده دولتیار گدمه افتاده رعایای این حوالی جلالوند و جماعت کیخسرو
وباپیر است

در سمت چپ آبادی بنظر نرسید تا اینطرف دهنه داود که قلعه شاهین و محال کلهر است
سرپل و این محال و گردنه پاطاق بحلوان موسوم است که هارون الرشید در تقسیم بلاد میان امین و مامون این موضع را
حدود مملکت قرار داد

اسامی کوههای سمت راست تا اول جلگه زهاب زنگالیان و بان زرده است محال ریجاب
و یاران و زرده در پشت و حوالی بان زرده واقع است

کوههای سمت چپ کل محمد ماد کل داود کل سرپل است و کوهی که مشرف بقلعه شاهین و این
نواحی است بدونوشکت موسوم است محال ویزه و گیلان پشت همین کوه واقع است و از اینجا بیابان
کلهر راهی است



روز جمعه هفدهم شعبان در زهاب اطراق شد حالم خوش نبود بعضی معالجات اقدام شد فی الجمله رفع

کسالت شد عصر سوار شده و سمت شرقی اردو بشکار دراج رفتیم بسیار خوب شکارگاهی است اما

کسالت مزاج مانع صید و تفرج بود ساحل رودخانه الوند که در جلگه زهاب جاری است دراج داشت و از سمت

مشرق آبی جاری است که باین رودخانه ملحق میشود موسوم بسراب گرم و آب زیاد و صافی دارد در مجرای

این آب نی و درخت خرزهره بسیار است بوتهای خرزهره گل داشت بسیار قشنگ باصفا سبز خرم در

صحرا هم نزدیک رودخانه نیزار است اما قدری کوتاه و میان این نیها بی اندازه دراج دارد که با آن حالت

کسالت پنج دراج در هوا زدم تیمور میرزا و قوشچیها و سایرین بودند قوش پرانیدند تفنگ انداختند شکار

کردند متصل دراج میپرید از ایل سنجابی جمعیت زیاد درین نواحی چادر زده و کنار رودخانه افتاده اند پیاده

شده چای خوردم باز حالت لرز و تب عارض شد بمنزل مراجعت کردم تا شش ساعت حالت

قشعریره و لرز باقی بود شب در کمال ناخوشی و کسالت گذشت که هیچ این سختی و بدحالی شبی ندیده بودم دراج

بقدری بود که در اردو و میان چادرها زنده میگرفتند



روز شنبه

۹ روز شنبه هجدهم امروز منزل قصر شیرین است صبح با کمال کسالت برخواسته خرقه بخود پیچیده بکالسکه

نشستم راه رو بمغرب تقریبا پنج فرسخ است راه کالسکه پست و بلند و سنگلاخ است خاک این اراضی

طبیعتا سیاه و بدرنگ است تیهوی زیاد دارد بطوریکه یک تیهو پرید با اسب کالسکه خورد عضد الملک

با چوب زد افتاد شاطر گرفت امروز هم حالم خوب نیست بسیار کسلم نایب ناظر را فرستاده بودم در نهارگاه آش

ساده گرم حاضر کنند بفاصله دو فرسخ از منزل بنهارگاه رسیدیم طوری کسل و بدحال بودم که هوش

و حواسم پس نداشتم اشتها نبود آش آوردند نتوانستم چیزی بخورم گفتم نهار را برداشتند در این بین صدای آتش

آفتاب گردان خواست قهوه چی باشی زمین خورده و بهمان حالت افتاده بود برنمیخواست آمدند بلند کردند دیدند

سرش شکسته بود بالجمله بعد از برداشتن نهار بکالسکه نشستم رو بمنزل تاختیم راه کالسکه بد بود سمت

راست جاده محال قرتوی زهاب است و از سمت چپ محال جگرلو آثار و رسوم عمارات قصر شیرین پیدا

شد دیوارهای سنگی بلند ضخیم نزدیک راه بود اول آثار این عمارات است از کالسکه پیاده شده سوار

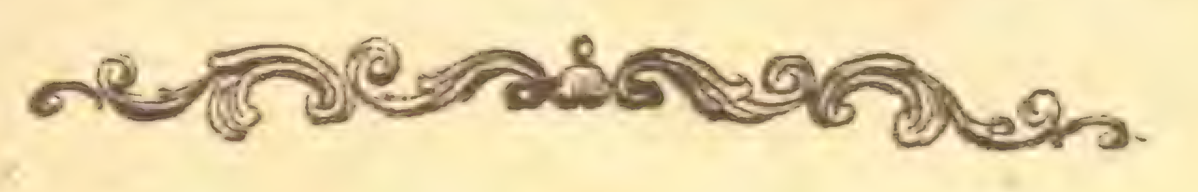
اسب شده از سمت خرابها رفتم قدری که از دیوارها گذشتیم آثار دیگر بنظر رسید که بعضی بکلی منهدم و منعدم

و بعضی باقی است دو دروازه بود مرتفع و محکم با گچ و آهک و سنگ کار کرده اند در کمال استحکام پایه

باقی و غالبا خراب و ریخته است قدری پائین تر عمارت مجردی است که چهار سمت راههای هلالی بزرگ و سقف

مدوری از طاق و سقف ریخته بود دیوارها و صفه ها باقی است پی ها و بنیان دیوارها را بقدری محکم ساخته اند

که هیچ خلل نیافته است آجرهائی که درین قصر بکار رفته بقالب بسیار بزرگ و ضخیم است آثار زیاد و پیدا بود
آبی که باین قصر آورده اند از راه کوه رود دره‌ها گذشته نهر آنرا همه جا با سنگهای بزرگ و بنیان معتبر تسطیح
کرده با مخارج خیلی گزاف باین قصر و عمارات آب آورده اند باکسالت و خستگی مزاج نتوانستم تمام بناها را بدقت
ببینم برگشتم بکالسکه نشستم پاشاخان مظفرالدوله با صد سوار کردی آمده بود سوارها همه زره و خود و اسلحه
تمام داشتند با طبل و سورنا آمدند در جلو صف زدند بنظر رسید خالی از شکوه نبود آبادی قصر شیرین هم
پیدا شد رودخانه زهاب از اینجا میگذرد آب زیاد داشت از کالسکه بیرون آمده سوار شدیم با اسب
از رودخانه گذشتیم آب از سینه اسب میگذشت آبادی قصر شیرین خالی از وسعت نیست کاروانسرای معتبری
دارد کفشدوز حسنخان قصری که مراقب امور سرحدی اینجاست بیشتر سبب آبادی اینجا شده است این
حسنخان اصلاً از اهالی طهران و برادرزاده پهلوان شریف کدخدای قدیم محله چالمیدان است شخصی است
سیاه چرده قطور باروسای سنجابی وغیره جلو آمده بودند امروز درین راه نواب اقبال الدوله هندی باستقبال
آمده بود با معیرالممالک بحضور آمد مدتی صحبت شد امروز از متوقفین عراق عرب بعضی دیده شدند از قبیل ابوالفضل
میرزا پسر مرحوم ظل السلطان و شیخ عیسی متولی چهل چراغ کاظمین علیهما السلام بالجمله وارد منزل شدیم
نوبه نیامد اما کسالت باقی است در راه امروز سمت راست جاده آهو بسیار است و تیهو بیحساب دیده شد



روز یکشنبه نوزدهم شعبان بواسطه کسالت در قصر شیرین اتراق شد



روز دوشنبه بیستم در قصر شیرین اتراق شد بسیار کسل و لاغرم سبب یکروزه توقف همین ضعف مفرطی است
که بمزاجم غالب است



سه شنبه بیست و یکم منزل امروز خانقین است شش فرسخ مسافت است صبح که بیرون آمدم شیخ محمد
عارف و کسانش که چند نفری است در حدود زهاب ساکنند حاضر بودند دیدم قدری سواره راندم از رود
خانه گذشته بکالسکه نشستم راه کالسکه خوب نیست پست و بلند و دره و ماهور است خاک صحرا هم زرد
و کم گیاه و دو طرف بی آبادی است امروز طبقات نوکر عموماً با لباس رسمی حاضر شده اند بعد از طی مسافتی
در سمت چپ جاده بنهار پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود تابش آفتاب اذیت میکرد ساعتی توقف شد
باز بکالسکه نشسته راندیم در راه مشیرالدوله بحضور آمد قدری صحبت شد در محل موسوم بمرداز ما مستقبلین عثمانی

نمایان شدند شلیک کردند نزدیکتر رفتیم از کالسکه بیرون آمده باسب سوار شدم حرارت هوا بی اندازه
خسته و کسلم کرده بود اول سواره نظام ایستاده بود که چفیه و عقال عربی بسرشان بسته بودند دسته دیگر سربازهای
سوار بودند که مرکب از قاطر داشتند تفنگ سربازها شاسپو بود یکدسته موزیکانچی سواره داشتند آهنگ
موزیک آنها که مرکب از نواهای فرنگی و ترکی و ایرانی است خیلی مطلوب و مطبوع بود مشیرالدوله مستقبلین را
معرفی کرد پیاده ایستاده بودند سواره نزدیکتر رفتیم مدحت پاشا والی بغداد کمال پاشا مأمور مخصوص
سلطان حامل نامه رئوف پاشا مأمور مهام سرحدیه عثمانی و ایران که حالا بحکومت جزیره کریت مأمور شده است
علی بیک تشریفاتچی آجودانهای سلطان و غیرهم بعد از اندکی صحبت و احوال پرسی گفتم سوار شدند
قدری هم سواره گفتگو شد چون هوا بی اندازه گرم بود و کسل بودم بکالسکه نشستیم پاشاها و سایر همراه بودند یکدسته
سواره چرکس هم در سلک مستقبلین بود چرکسهائی هستند که از خاک روس مهاجرت کرده چند سال پیش در سواحل
رود طونه ساکن شدند چون مدحت پاشا سابقا در آنحدود حکومت داشت در رجوع ایالت بغداد این دسته
سوار را با خود آورده است بالجمله مستقبلین از سواره و فوج سواره و موزیکانچی و غیره جلو افتادند
گرد و خاک بر کسالت افزود چند راس اسب یدک هم با زین و برگ عثمانی آورده بودند جلودارها پیاده میکشیدند
بالجمله گرد و خاک گرما بحدی بود که مجال نفس کشیدن نماند نزدیک قصبه خانقین اسب خواستم از کالسکه بیرون
آمده سوار شدم و کالسکه سوار نشده که گرمی هوا و شدت غبار خیلی اذیتم کرد از یکدو پل کوچک گذشتیم

نهار

بعد از آن پل سنگی عالی که دوازده چشمه دارد مرحوم محمد علی میرزا بنا کرده است مجرای رودخانه از شرق
شمالی بجانب مغرب است درین نقصان آب باز خیلی آب جاری بود همان رودخانه زهاب و قصر شیرین است
که باینجا می آید خانقین آباد است جمعیت زیاد دارد باغها و خانها بیشتر در طول رودخانه واقع شده است
کاروانسرای اینجا را هم گفتند مرحوم محمد علی میرزا عمارت کرده است در خانقین تلگرافخانه هم مرکب از
ایرانی و عثمانی است اشجار و نخیلات زیاد دارد همه قسم اشجار سردسیر و گرمسیر هست بعضی فالیزها زراعت
پنبه هم دارند اشجار مرکبات از نارنج و لیمو و غیره دیده میشد بالجمله مسافتی دور از آبادی محل اردوی ما بود با خیلی
خستگی و کسالت وارد اردو شدیم مستقبلین عثمانی با اردوی خودمان همراه بود از آنجا مراجعت کردند
اردوی آنها هم در فاصله زیاد از یورت ما دور زده شده است شب بعد از شام مشیر و متهما احضار شدند
از جانب سلطان چند مجموعه شام از خورشهای عثمانی آورده بودند با ظروف مرکب از طرز ایرانی و فرنگی
خورشها هم باینطورها از اغذیه ایرانی فرنگی ترکیب یافته بود اهالی خانقین از عرب و کرد و عجم و ترک است
اراضی مناسب و مستعد زراعت دارد



روز چهارشنبه بیست و دویم شعبان بعلت ضعف مزاج و کسالت دیروز در خانقین توقف شد پاشایان بحضور
آمدند مدحت پاشا والی بغداد نطق مفصلی کرد ناظم افندی سفیر دولت عثمانی متوقف طهران و حمدی
بیک کارگذار خارجه بغداد و رئوف پاشا بودند از هر قبیل گفتگو شد مدحت پاشا شخصی است میان قامت
و ریش متوسط نه بلند نه کوتاه سفید و سیاه بچشمش عینک میگذارد از جبهات قیافه آدم عاقل و با تربیت است
حمدی بیک کوتاه قامت ضعیف البنیه فرانسه خوب میداند در پاریس تربیت شده است پسر ادهم پاشا است
رئوف پاشا بلند قامت است ریش کمی دارد زیرک و باهوش آدمی است اینها رفتند کمال پاشا علی بیک
تشریفاتچی با ناظم افندی آمدند کمال پاشا شعری به تهنیت ورود ما و مأموریت خود نطقی کرد این کمال پاشا در سنین قبل
پیش از این زمان شاه مرحوم بسمت سفارت بطهران آمده است مرد محترمی است ریش سفید کمی دارد بسیار
خلیق و خوشرو است فارسی خوب میداند علی بیک تشریفاتچی تمام قامت و صحیح المزاج است موی سر و ریش
سیاه فرانسه میداند خیلی با حجب و آداب دان است بعد از انقضای مجلس که آنها هم رفتند تا عصر بملاحظه بعضی
نوشتجات و کارهای لازم شخصی و دولتی مشغول شدم گرمی هوا و بقیه ضعف مزاج موجب کسالت بود



روز پنجشنبه بیست و سیم شعبان امروز منزل قزل رباط است چهار فرسخ میگفتند شش فرسنگ بود صبح بیرون آمدم کالسکه
کوچک زمستانی که در ضمن تشریفات از جانب سلطان برای من حاضر کرده اند آورده بودند کالسکه چی لباس قلاب دوزی
کلابتون و شلوار گشاد بطرز قدیم رومیها دارد اول سوار اسب شدم تا مسافتی پاشاها و حسام السلطنه و وزیر امور
خارجه و مشیرالدوله همراه بودند از هر مقوله گفتگو شد بعد کالسکه خواستم همین کالسکه سلطان را آوردند نشستم
کوچک و مختصر است اما بسیار نفیس و قشنگ ساخته شده است تقریباً دو فرسخ رانده بنهارگاه رسیدیم
اسب آوردند سمت راست جاده آفتاب گردان زده بودند سوار شده رفتم نهار صرف شد لکن
کسالت باقی است دیشب درد سینه عارض شد که هنوز هم اثر آن باقی است و بسیار اذیتم کرد مشیخه مهیا بودند
بعد از نهار باز بکالسکه نشستم راه تا اینجا قدری پست و بلند اما راه کالسکه خوب است از سمت راست بعضی
دهات و آبادی دیده میشد از دور کوههای کوچک تپه مانند هست طرف چپ جاده هیچ آبادی نداشت
و این طرف با کوه مسافت بعیدی بود زمین بوته کمی دارد بعد از نهار قدری سواره رفتم بکالسکه خودم نشستم
هوا بسیار گرم بود تپه و ماهوری از جلو پیدا شد از ماهور گذشتیم با صحرا وسیع و مسطح اجزائی پست و بلندیها است
در مسافتی باز بدره تپه دیگر رسیدیم از آنجا گذشتیم جلگه قزل رباط پیدا شد از دور اردو در جبهه شرقی قزل رباط
زده اند تقریباً دو میدان بقزل رباط مانده نهر عظیمی پیدا شد بسیار عمیق و کم عرض منتها دو ذرع عرض دارد
راه عبور منحصر بپلی خاکی است که تازه برای سهولت عبور کالسکه ساخته اند خلاصه از نزدیکی ده گذشتیم

نخلستان زیادی داشت دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم آبادی اینجا کمتر از خانقین است بنظر دویست خانه می آید اهالی اینجا از عرب و کرد و عثمانی مرکبند بعضی از سکنه اینجا هم مذهب خوارج دارند بعد از ورود بمنزل فوراً حمام رفتم بیرون آمدم با کسل بودم شکارچیها یک آهو صید کرده آورده بودند صحرای قزل رباط آهو و تیهو بسیار است شب بعد از شام شیخیه مهمان را خواستم ساعتی بودند مرخص شدند از شهروان انار خوب و لیموی درشت آورده بودند سمت راست تا کوه قزل رباط قراء و مزارع بسیار است آنچه کنار جاده بود از این قرار است

علی آباد آبادی مهدی بیک امامزاده محمد آبادی خالد بیک دهکده حاجی قلعه

آبادی دست چپ منحصر است بمزرعه کهریز اسامی کوههای سمت چپ ای کنه ملکانه رشته است

کوههای سمت راست بسیار دور است مگر جبل مرداریه که میانه مغرب و شمال خانقین واقع است قریب قزل رباط بهم نزدیک شده برجانیه موسوم میشود آب دیاله از دامنه آن عبور میکند جنگل و نی زار و دراج و گراز زیاد دارد دیروز

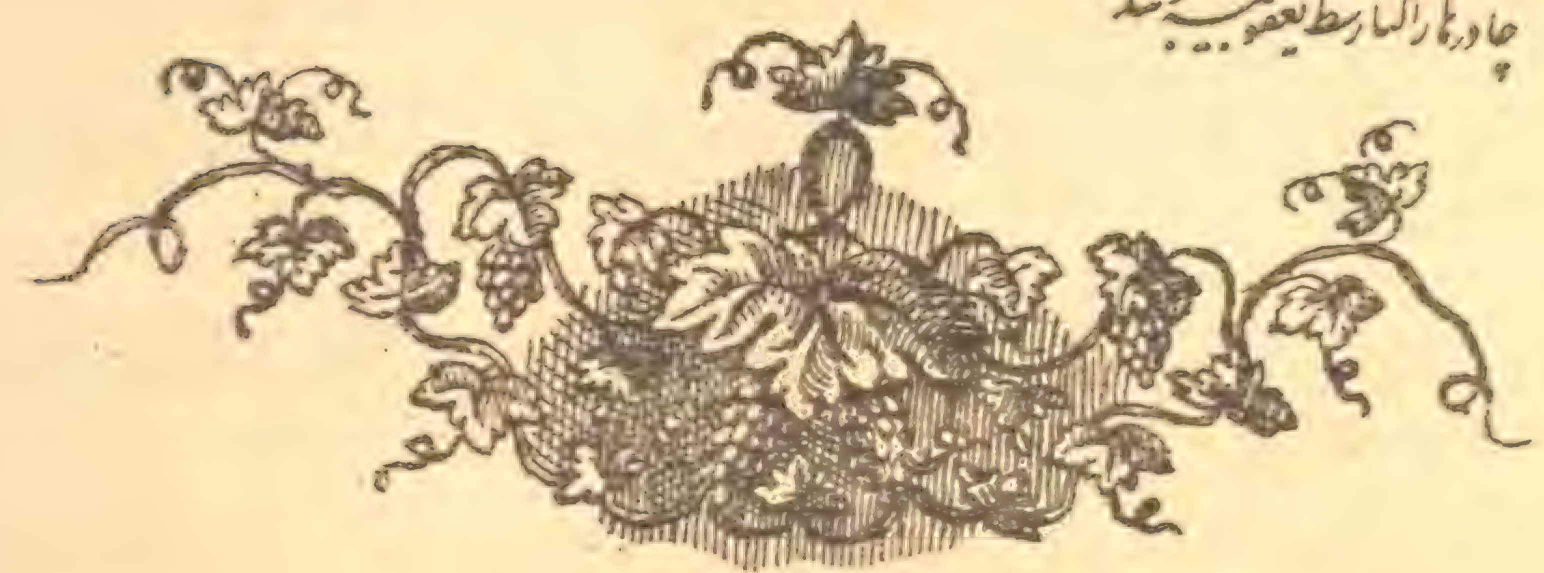
قزل رباط آثار ده خرابه ایست موسوم به گاوور کندی یعنی ده ارمنی



روز جمعه بیست و چهارم منزل امروز شهروان پنج فرسخ مسافت است صبح بیرون آمده سوار اسب شدم با حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیرالدوله و پاشایان قدری صحبت کنان رفتیم بعد بکالسکه تشریفات نشستم راه کالسکه خوب بود تقریباً در دو فرسخ مسافت به تل و ماهور رسیدیم آفتاب گردان زده بنهار پیاده شدیم شیخیه مهمان بودند امروز مدحت پاشا والی بغداد میگفت با تلگراف خبر داده اند که از جانب دولت روس نقض و تغییر بعضی فقرات عهدنامه هزار و هشتصد و پنجاه و شش منعقده در پاریس را رسماً اعلام کرده اند

مشیرالدوله ملک نیاز خان سرتیپ را بحضور آورد مرخص شد بزهاب مراجعت کرد باالجمله بعد از نهار سوار شده دست راست دهی پیدا شد موسوم به زاویه تل و ماهور زیادی بود بقدر یک فرسخ در میان تل ماهور طی مسافت کردیم هوا گرم بود با تابستان طهران چندان فرق نداشت تا از این دره و ماهورها بیرون رفتیم خسته شدیم نزدیک شهروان رسیدیم آبادی شهروان پیدا شد اما هر چه میرفتیم هنوز راه باقی بود این صحرا بوته زیاد دارد رودخانه دیاله هم از دور پیدا بود نزدیک شهروان بنهر رسیدیم نهر اول دو ذرع عرض داشت و بسیار عمیق بود دو طرفش خاکریز بلند دارد و نی زار است امکان عبور از هیچ طرف نیست الا پلی که ساخته اند این نهر قدیماً از دیاله منشعب شده بنهر بلدروز موسوم است نهر دیگر موسوم بمهروز و از نهر اول کوچکتر است نزدیک شهروان پل و نهر دیگر است سواره از آنجا گذشتیم شهروان نخیلات زیاد دارد و از حیثیت خانوار و جمعیت از قزل رباط آبادتر است این دو روز زوار آذربایجانی که از عتبات مراجعت میکردند دو دسته در این راه دیده شد حاجی اینخان چلیبانلو

پیرمرد ریش سفیدی با این دسته بود خواستم احوالات بپرسیدم قایم مقام یعقوبیه و اجزای اینجا با سواره نظام
و سواره‌های ایلیاتی باستقبال آمده بودند سواره‌های ایلیاتی سواره چریک غیر نظامی است وارد منزل شدیم میرزا
علیخان احوالات جنگ نهروان را خواند شب بعد از شام مشهدی تیمور را خواستم گفتم امین السلطان در یعقوبیه
چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند



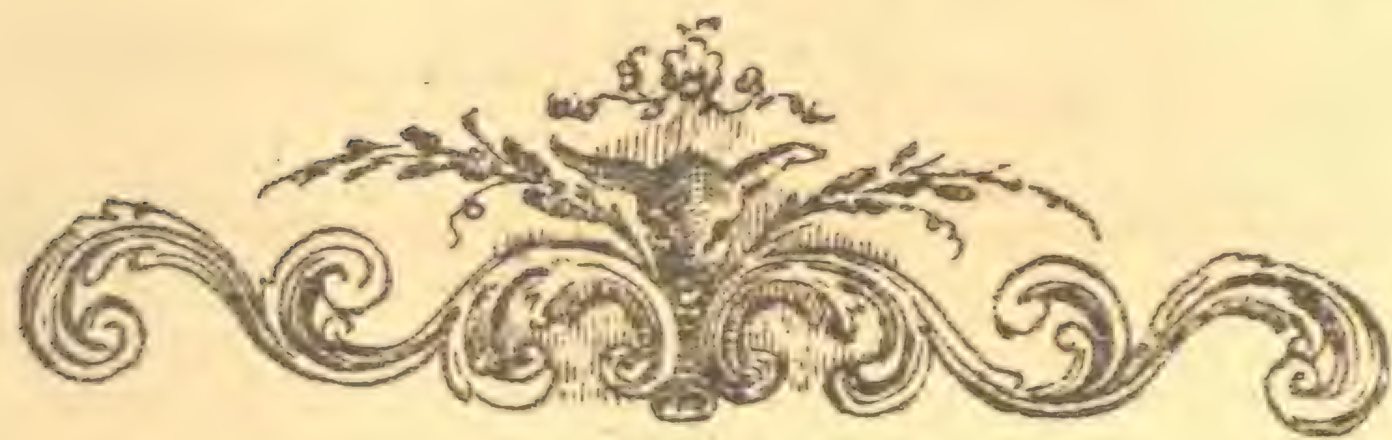
روز شنبه بیست و پنجم شعبان منزل امروز یعقوبیه و هشت فرسخ است صبح زود سوار شدم با وزیر امور خارجه و پاشاها
صحبت کنان رفتیم اسب ترکمانی که سوار بودم شوخی و جلافت میکرد کالسکه خواستم کالسکهٔ تشریفات را آوردند راه
کالسکه خوبست اندک پست و بلند دارد قدری راه که رفتیم طرف راست پنبه‌زاری دیدیم تیمور میرزا و قوشچیها
میان آن گردش میکردند دراج زیاد هم بود متصل از میان پنبه‌زارها میپرید اسب خواستم قدری میان پنبه‌زار
گشتم بعد از قطع مسافتی بقبر مقداد رضی الله عنه رسیدیم دست چپ واقع شده بود رفتم نزدیک بقعه سلامی کردیم
بقعه مختصر و خراب بود مناسب جلالت قدر مقداد ندیدیم قرار دادم بتوسط مشیرالدوله تعمیرات لازمه بشود شمعطو
سواره قدری راندم از نهری گذشتیم بنهر دیگر رسیدیم گفتند این نهر ابوجسری موسوم است تیمور میرزا گفت کنار این

نهر وراج

نهر دراج زیاده رفتیم یک دراج برخواست در روی هوا زدم افتاد گرد و غبار جاده اذیت میکرد در سمتی که محفوظ از گرد
و خاک بود بکنار پیاده شدیم تفنگدارها و میرشکار خوک زیاد صید کرده بودند بعد از صرف نهار بکالسکه نشستم
نهر ابوجسری همینطور از طرف چپ جاده میرود و بقلعه مختصری که گویا کاروانسرا است رسیده از آنجا گذشته دستجیه
و عقیر زراعت میشود طرف راست دهات و نخلستان زیادی بود طرف دست چپ هم دهات بود درین صحرا همه قسم شکار
هست قاز قیل قوبروق و غیره زیاد است بعد مسافت دوری راه کسالت آورد یکساعت بغروب
مانده باول نخلستان و آبادی یعقوبیه رسیدیم اهالی اینجا کلیه باستقبال بیرون آمده بودند نخیل و باغ اینجا بقدری است
که خانه و عمارت هیچ مرئی نمیشد سر جسر از عابرین ازدحام غریبی بود که ساعتی مانع عبور ما شدند تأمل کردم تا مردم
گذشتند از عقب حسام السلطنه و وزیر امور خارجه و پاشایان رسیدند رفتیم بدروازه ماندی رسیدیم که
مدخل شهر یعقوبیه جسر بود اردو بقدر نیم فرسنک از طرف شط مقابل باغهای یعقوبیه زده شده است نیمساعت از غروب
آفتاب گذشته وارد منزل شدم چادرها کنار شط زده شده است جای ناهموار پست و بلند است آب شط یعقوبیه
خیلی کم است که اسب و قاطر بسهولت میگذرد و جریان آن بی صدا است هوا گرم است بعلت کسالت بعد از صرف
شام زود خوابیدم



روز یکشنبه بیست و ششم بواسطه خستگی در یعقوبیه اتراق شد اما مزاجا دیگر کسالتی ندارم بملاحظه بعضی نوشتجات مشغول شدم دیشب سرایدارها آن سمت شط مقابل سراپرده چراغان و آتش بازی کردند



روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان چون یکسره ببغداد نمیتوان رفت در محل موسوم بمشیریه سه فرسخ و نیمی منزل قرار دادند راه کالسکه بسیار خوب بود طرف راست جاده صحرا و زمین مسطح است با حسام السلطنه و وزیر امور خارجه مشیرالدوله و کامل پاشا و ناظم افندی صحبت کنان میرفتیم مدحت پاشا دیشب از یعقوبیه ببغداد رفت از نهر خشکی عبور شد میگفتند مجرای قدیم نهروان است که غزوهٔ معروف خوارج در آنجا واقع شده بود پنج ساعت بغروب مانده وارد منزل شدم راه اورته خان که منزل عابرین و زوار است سمت چپ جاده واقع شده باغ و نهر مشیریه سمت راست اردو در کنار شط افتاده است ساعتی در منزل خوابیدم عصر تیمور میرزا آمد درنا قاز هوبره دراج گرفته بود آورد پسر عباس میرزا معتمد الملک بحضور آورد سن دوازده سال با مزه و خوش اندام است

اسامی آبادیهائی که از طرف راست نزدیک جاده بود ازین قرار است

جده هاشمیه رجب جرانی نهر خدریه مزاویه

سمت چپ

نقره

شفته بهروز ابوتمیس عیاده و ساکنین ابن ول و حوش بنی تمیم کرخه زبید ال عزه محج

ال بو عامر بنی زید



روز سه شنبه بیست و هشتم شعبان باید ببغداد وارد شویم راه پنج فرسخ است امروز هوا برودتی دارد صحرا مثل راه دیروز مسطح و بی گیاه است کالسکه سهل و خوب حرکت میکرد چنانکه در ورود رسمی بیک شهر لازم است طبقات ملتزمین با لباس رسمی و شقیح و زینت حاضر شده اند در دو فرسخ و نیمی منزل که نصف راه طی شده و بنهر مشیریه رسیده بودیم نهار پیاده شدیم نهر مشیریه آب زیاد دارد از شط بغداد منشعب کرده برای زراعت و نخیلات مشیریه میبرند دو نفر صیاد عرب دو آهوی نر و ماده با چرخ شکار کرده آورده بودند آهوی عربستان نوعاً با آهوی صفحات ایران فرق کلی دارد خیلی کوچک و نازک اندام و از خرگوشهای آن مملکت اندک بزرگترند تیمور میرزا با این شکارچیها آشنائی داشت بعضی احوالات پرسید بعد از صرف نهار باز بکالسکه نشسته راندیم صحرا مسطح و صاف است از همه طرف جرافق چین نفیشه مشیرالدوله مدحت پاشا والی بغداد که از یعقوبیه یکسره ببغداد رفته بودند آمدند قدری صحبت شد باز پیش افتاده ببغداد رفتند اقبال الدوله همراه بود صحبت میکرد مستقبلین بغداد از دور پیدا شدند اول اثری که از

آبادی مشاهده کردم منارهای بقاع کاظمین علیهما السلام بود و از اینکه بحمدالله تعالی صحیح و سالم بمقصد نزدیک شدیم خیلی شکر کردم محظوظ شدم مستقبلین نیز دیگر شدیم اسب خواستم سوار شدم از اهالی شهر جمعیت زیاد بیرون آمده دو طرف جاده صف زده بودند ساکت و بی صدا و خفیف الوضع‌اند از عساکر عثمانی در جلو مستقبلین بفاصله کم یک قراول ایستاده بود بعد از آن افواج و سواره نظام صف کشیده پیش روی مردم را گرفته بودند امروز شکوه و وضع سواره و افواج بهتر از ایام سابق بود و دسته‌های موزیکانچی متعدد در فاصله افواج و سواره داشتند سایبانی برای توقف و صرف قهوه و تعرفه وجوه و معارف مستقبلین زده بودند سایبان سلطنتی از اطلس زرد و زری و ریشه‌ها و طرازهای کلابتون بود فرش ابریشمین زرد و زری انداخته وجوه عسکریه و ملکیه و قاضی و مفتی و سایر معارف ایستاده بودند قهوه خوردم بطور اجمال از مستقبلین احوال پرسیدم مهربانی کردم تا پاشا و سایر بقول خودشان آلای جلو را ترتیب کردند پاشاها و اعیان مزبوره کلیه پیش افتادند منهم سوار شدم رسیدیم بطاق نصرت که فرنگیها ارک تریونف میگویند مخصوص تشریفات ورود من بنا کرده بودند با علمها و بیدقها که با پرده‌های مختلف در روی طاق نصرت و سایر علمها کشیده و زینت داده اند وضع و ترتیب با شکوهی داشت ارامنه و کشیشها و یکدسته اطفال خوشگل ارمنی که لباسهای حریر نازک و حمایلهای کبود منقح داشتند سمت راست صف زده با آهنگ خوب و حنجر لطیف تغنی میکردند خیلی دلکش و دلربا بود و سمت دیگر علما و یکدسته اطفال یهود خوب صورت بهمین ترتیب و آداب ایستاده با لحن خوش دعا میکنند بعد از آنها

ایتام

ایتام مسلمین که از آثار ایالت مدحت پاشا تربیت میشوند با ملبوس سفید خیلی لطیف و پاک صف زده خیلی خوش آیند و منظم دعا میکردند تهنیت ورود میگفتند پشت سر اینها از هر قسم و هر مذهب سکنه و اهالی شهر بودند بطاق نصرت که رسیدیم همه پاشایان و اعیان پیاده شده جلو افتادند در سمت چپ بنای آجری محکم و مرتفعی بود گفتند کرانتین بوده است روی دیوار آن جمعی زن نشسته بودند و غیر آنها در میان مستقبلین زن ندیدم از طاق نصرت تا در باغی که برای ما منزل معین شده است افواج خودمان ایستاده بودند و در مجمع عثمانی افواج ایرانی خالی از یکنوع نمایندگی و شکوه نبود وارد باغ شدیم خیابانهای خوب ساخته‌اند درخت نارنج و مرکبات و نخل وغیره دارد اینجا و باغ را نجیب پاشا والی اسبق بغداد کرده ترتیب خیابانها و عمارت آن که بسبک جدید است و خیلی خوش وضع ساخته‌اند از مدحت پاشا والی حالیه است عمارت چوبی یعنی کلاه فرنگی در وسط ساخته‌اند عمارتی که بنا شده و بقصر ناصری موسوم است در انتهای باغ مشرف بشط واقع است عمارتی عالی و خوش طرح است اطاقها همه با زینت و مخلفات ممتاز بود آینه و اسباب چراغ و میز و صندلی و پرده‌های خوب و مناسب داشت سه ساعت بغروب مانده وارد شدیم مدحت پاشا وجوه عسکریه و ملکیه و سایر را معرفی کرد باین تفصیل که نوشته میشود



امرا و ضابطان عسکریه

فریق نافذ پاشا   میرلوا حمدی پاشا   میرلوا صالح پاشا

میرلوا عبدالله پاشا	منقش میرلوا حسین پاشا	سرعسکر یاوری قائم مقام فهمی بیک
میرآلای حاجی مصطفی پاشا	میرآلای حاجی فیض الله بیک	میرآلای حسن بیک
میرآلای صالح بیک	متقاعد میرلوا حسین پاشا	میرآلای عبدالرحمن بیک
قائم مقام ارکان حرب حسین بیک	قائم مقام حسین بیک	قائم مقام محمد بیک
قائم مقام احمد بیک	محاسبه چی حافظ افندی	قائم مقام حاجی مصطفی بیک
قائم مقام حسین بیک	قائم مقام مصطفی بیک	حکیم باشی حاجی عمر آغا
حکیم باشی بهاءالدین افندی	حکیم باشی عمر افندی	حکیم باشی اطباء فانوا افندی
اجزای صحیه شاکر افندی	اجزای صحیه حسن افندی	

ملکیه

متصرف بغداد شاکر بیک	دفتردار عبدی بیک	مفتی محمد ربابی افندی
کاتب اسرار صائب افندی	مدیر اوقاف درویش افندی	شیخ سابق منتفق منصور افندی
معاون متصرفی بغداد احمد بیک	رئیس اداره بلدیه بغداد ابراهیم افندی	نایب بغداد مظهر افندی
رئیس مجلس جنایت نظامی ابراهیم افندی	اعضای اداره نظامی محمود افندی	معاون والی بغداد رائف افندی
حاکم کربلا مظهر پاشا	مفتش حکام زین العابدین افندی	نقیب علی افندی

مدیر مهام خارجه حمدی بیک	شیخ عشیره شمر فرحان	مدیر تلگراف دیمتراکی افندی
مدیر قرنتین مصطفی افندی	اعضای مجلس اداره ولایت بغداد فوزی افندی	متولی امام اعظم مصطفی افندی

بام قصر ناصری خیلی باروح و باصفاست آبادی بغداد از دو طرف شط و کشتیها آبادی کاظمین و نخیلات بغداد کهنه و نو چادرهای اردو آمد و شد بغداد بکاظمین همه نمایان است امروز در صحرای قریب بغداد از اثر طغیان آب شط سطح زمین شکافها داشت خیلی مهیب و خطرناک که جز همان خط راه جای دیگر ممکن العبور نبود و ناچار باید از راه گذشت ورود این بلد که بحمدالله تعالی با سلامت مزاج و صحت عامه بود بی اندازه باعث شکر و شعف من است



چهارشنبه بیست و نهم شعبان تا بعد از نهار در منزل ماندم مشغول بعضی تحریرات و کارهای شخصی بودم شش ساعت
بغروب مانده لباس پوشیدم بکنار اسکله که مخصوص این عمارت در ساحل شط ساخته‌اند آمده بقایق نشستیم
از آنجا بکشتی بخار کوچک سوار شدیم مشیرالدوله والی پاشا پیش من بودند وزیر امور خارجه حسام السلطنه
وغیره در قایق دیگر بودند در کنار شط سمت بغداد کهنه عمارت قدیمی مشاهده کردم که از ابنیهٔ خلفاء عباسیین بوده
از آن باقی مانده و ارکان آن بیشتر خراب شده و بآب ریخته است با آجرهای تراش معرق کتیبه‌ها نوشته‌اند
گفتند چندی حضرت موسی کاظم ع در همین عمارت محبوس بوده است از محاذات آن گذشته بخشکی رفتیم سوار کالسکه
شدیم معیرالممالک وغیره همه بودند دیشب از چادرهای صارم الدوله که در خارج آبادی کاظمین منزل دارد قدری
اسباب سرقت شده است و دزدها را هم گرفته‌اند کالسکه در راه جدید که مدحت پاشا برای سهولت عبور عراده
ساخته است ایستاده بود قدری راه که رفتیم مسجد براثا از سمت چپ بفاصلهٔ جزئی از راه واقع است دو نخل
خرمای چرکین گرد آلود پیش روی آن بود قبر معروف کرخی هم این سمت است از کنار باغ مرحوم حاجی میرزا هادی
معروف بجواهری گذشتیم نخیل و اشجار زیاد داشت اطراف جاده هم درخت خرما زیاد بود در این راه کالسکه
که همه خاک دشتی ریخته شده و جز توده غبار ریگ و سنگ ندارد گرد و خاک غریبی بود نزدیک قصبهٔ کاظمین
سوار اسب شدم سمت چپ از دور آثاری پیدا شد تیمور میرزا گفت قصر خورنق است تحقیق کردم گفتند
عقرقوف است از دور بنای مرتفعی بنظر می‌آمد بالجمله اهالی کاظمین باستقبال آمده بودند زنهاشان

بآیین

بآیین عرب بهلهله میکردند مسافتی بدرب صحن حضرت مانده پیاده شدم حجی خدام و شیخ طالب کلیددار بیرون
آمده بودند از کلیددار بعضی سؤالات کردم وارد روضه شدیم از نسبت جزوی و از رحمت آسمانی است از این
موهبت و سعادت شکرها کردم شیخ عبدالحسین طهرانی مرحوم که از جانب من بمرمت اماکن مشرفه مأمور بود
دو طرف گنبد مطهر و ایوان و ستون و سقف را خوب ساخته و کاشی کاری خیلی اعلی شده از خشتهای طلای
گنبد مطهر عسکریین علیهما السلام که زیاد آمده مشغول طلا کردن ایوانهای کاظمین هستند فرشهای روضه و رواق
خوب نبود گفتم اندازه بگیرند انشاءالله تعالی از قالی فراهان وغیره بیاورند دیوارهای دور صحن کمی مرمت
لازم داشت بشیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم گفتم برآورد کند چه قدر مخارج دارد در ضمن تعمیرات اماکن مقدسه
تعمیر و اصلاح شود بالجمله وارد روضه شدم آداب زیارت و عبادت تقدیم شد با خلوص نیت بصمیم قلب دعا
گفتم امین حضور از پیش آمده صحن و روضه را قورق کرده بود معیرالممالک عضدالملک خازن الملک
پیشخدمتها بودند طلای دو گنبد که کوچک و سبک اندازه است از آقا محمد شاه شهید است بنای اصل
گنبد از شاه اسمعیل صفوی کرده است آینه‌بندی میان گنبد از میرزا شفیع صدراعظم خاقان مغفور است کاظمین
هر دو در یک ضریح هستند ضریح بسیار بزرگ فولادی است دو صندوق نقره بفاصلهٔ جزئی در میان ضریح
فولاد است ازارهٔ روضه کاشی معرق خیلی ممتاز است که میتوان از جواهرات شمرد رخصت طلبیده معاودت
کرده سوار شدم از سمت مقبرهٔ امام اعظم ابوحنیفه آمدم که آنجا هم فاتحه قرائت شود حسام السلطنه

حاجی سیف الدوله تیمور میرزا وزیر امور خارجه معین الممالک مشیرالدوله وغیره بودند کوچهارا خلوت و پاک کرده بودند در اطراف مقبرهٔ امام اعظم بعضی بیوتات و باغات زیاد است محوطهٔ که مقبرهٔ امام اعظم در آن واقع است قلعه ایست آجری مشتمل بچهار برج در کمال استحکام از دروازهٔ آن داخل شدیم بالاخانهٔ فرنگی در سر در ساخته اند خدام زیادی صف کشیده بودند مصطفی افندی که امام مسجد و متولی قبر است حاضر بود مردیست سیاه چرده سینه پهن با ریش و موی سیاه لاغر اندام عمامه کوچکی داشت اول داخل مسجد شدیم بسیار بنای خوبی است با غالیهای کوچک کردستانی فرش شده بود از اینجا ببقعهٔ امام اعظم وارد شدیم بنای عالی این بقعه از سلطان مراد است ضریح نقره دارد که هم از سلطان مراد است قندیل نقرهٔ خوبی هم سلطان عبدالعزیز خان فرستاده است بالای سر آویخته اند یک جفت شمعدان نقرهٔ بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده اند سلطان عبدالمجید خان مرحوم فرستاده است غیر ازین هم قندیلها و نذورات بود فاتحه کردم بیرون آمده بعمارت بکشتی بخار کوچک نشستم حرکت این کشتی بسیار بطئی بود مشیرالدوله با والی پاشا پیش من بودند تیمور میرزا و [illegible] در کشتی دیگر بودند با پاشا خیلی صحبت کردم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدم امروز مخصوص اینکه حلول شهر رمضان بسبب تعویق میشد والی پاشا خواهش کرده بود در خارج بغداد باردوی نظامی بروم مشق و حرکات و اعمال عسکریهٔ عثمانی ملاحظه شود سوار شده بسمت اردوی نظامی رفتیم جلال شاه پسر آقاخان محلاتی که از هند آمده عریضهٔ از آقاخان آورده بود جوانی است سمین میان قامت زبان انگلیسی میداند

از علوم

از علوم ادبیه فارسی و عربی بی بهره نیست خلاصه بکالسکه نشسته رفتیم صفوف قشون عثمانی که طرف چپ ایستاده بودند رسیدیم حسام السلطنه وزیر امور خارجه مدحت پاشا شهاب الملک نایب دس اقبال الدوله صاحب منصبان خودمان و عثمانی همه بودند در اول صف نظام سوار اسب شدم صف نظامشان خیلی ممتد بود لکن در قسمت عده نفرات هر فوج زاید بر چهار صد نفر بنظرم نیامد با هر دسته موزیک و بیدق و ملزومات یک فوج بود چند عراده توپ و قپس قاطری هم همراه آورده بودند چادری که از برای من زده بودند خیلی دور از صف نظامشان بود رفتیم آنجا در رسیده پیاده شدیم چای صرف شد یکساعت بیشتر بغروب نمانده بود سربازشان آمدند و مشق مختصران کردند چند تیر شلیک هم کردند غروب شد افواج و توپخانه و سواره نظام بطور دفیله آمدند از جلو گذشتند بعد از اتمام بوالی پاشا و کمال پاشا و مشیر پاشا و سایرین حمایل و نشان داده شد مشیرالدوله بکمر نشان انداخت سوار شدیم یکساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم بعد از صرف شام آتشبازی کردند در کشتیها و سربازخانها موزیک میزدند فردا خیال دارم با کشتی بزیارت مقبرهٔ حضرت سلمان و ملاحظه طاق کسری بروم



روز پنجشنبه سلخ شعبان بقصد مداین و زیارت حضرت سلمان بکشتی بخار بزرگ نشستیم حسام السلطنه عباس میرزا
وزیر امور خارجه مجدالدوله امین الملک معتمد الملک مدحت پاشا کامل پاشا عضدالملک کشیکچی باشی
دبیر الملک منشی حضور امین السلطان امین حضور محمد علیخان عکاسباشی ساری اصلان
امین نظام محقق مظفرالدوله عبدالقادر خان میرزا محمد خان محمد تقیخان قهوه چی باشی دهباشی
سقاباشی آقا محمد تقی آبدار آقا حسن نایب قهوه چی باشی حسنخان سرتیپ قراپاپاق آقا وجیه وغیره بودند
بناها و عمارات بغداد از دو طرف خوب دیده میشد جسر را باز کردند کشتی گذشت در طرف چپ که بغداد نو باشد
سرباز خانه تازه و خوبی والی پاشا ساخته است سرای پاشا هم که خانه حکومت است نزدیک سرباز خانه است
بنای عالی ندارد مندرس و بوضع قدیم است مدحت پاشا خیال دارد تجدید کند مکتب صنایع که تازه ساخته اند
پیدا بود عمارت اداره کشتیها و کارخانه کشتی سازی که کمپانی انگلیس بانی است مدرسه مستنصریه که بنای مستنصر
خلیفه منسوب است یک دیوارش که بشط مشرف است و کتیبه بخط ثلث از آجر تراشی بر جبهه دارد خوب و تازه محفوظ
مانده است در تاریخ و تفصیل این مدرسه در تاریخ الفی شرحی دیدم که بعینه اینجا نقل میشود

وقایع ششصد و سی هجری

و هم درین سال در بغداد مدرسه که مستنصر بالله عباسی بنا فرموده بود و الحال بمدرسه مستنصریه اشتهار دارد باتمام رسید
و الحق آن مدرسه که باتفاق اهل تواریخ مثل آن در هیچ موضعی از مواضع ربع مسکون بنا نشده و همانا اگر مدرسه سلطان حسن

پسر ملک

پسر ملک ناصر محمد بن قلاوون که در سال هفتصد و شصت از هجرت در مصر بنا کرده بود باتمام میرسید باتفاق عقلا بهتر از
مدرسه مستنصریه میشد اما چون باتمام نرسید همان در ربع مسکون مانند مستنصریه مدرسه نیست و بعد از اتمام عمارت
آن مستنصر بالله آنرا بر چهار مذهب وقف فرمود از هر مذهبی شصت و دو طالب علم فقه را که بتحصیل فقه و سایر
علوم دینی اشتغال داشتند موظف گردانید و چهار نفر از برای اعاده و تکرار سبق ایشان مقرر ساخت
و یک مدرس چنانکه تدریس شافعیه بشیخ محیی الدین ابو عبدالله بن فضلان و تدریس حنفیه را برشید الدین ابو حفص
عمر بن محمد فرغانی واگذاشت و تدریس حنبلیه بمحیی الدین یوسف پسر ابن جوزی ارزانی داشت و تدریس مالکیه
بشیخ ابوالحسن علی مغربی تعلق گرفت و در آن مدرسه یک محدثی را جهت تسمیع حدیث قرار داده و دو نفر
قاری حدیث و ده نفر دیگر که بطریقی که در آن زمان متعارف بود استماع حدیث میکرده باشند و یک طبیبی
و ده نفر دیگر علم طب پیش او میخوانده باشند نیز موظف ساختند و یک مکتبی جهت قرآن خواندن اطفال و یتیمان
قرار داده جهت ایشان معلم قاری موظف ساختند از برای جمیع این طلبه خوردنی در وقت آنچه خاطر ایشان
خواهد مقرر شد و کتابخانه بر آن مدرسه وقف نموده که نفایس و بسیاری کتب تا آن زمان هیچ احدی نشان
نمیداد و روزی که این مدرسه باتمام رسید مستنصر با جمیع وزرا و امرا و اعیان دولت بآن مدرسه آمده مهمانی
عام کرده هر کس را فراخور حال او بخلعت سرافراز ساخت و چون سرکاری عمارت آن مدرسه بمؤیدالدین
علقمی که آخر وزیر شده بود تعلق گرفته و سعی او باتمام رسیده بود مستنصر بالله در روز ضیافت او را بانواع

انعام و الطاف پادشاهانه سرافراز ساخته و جاگیر او را دو چندان گردانید

قونسول خانه انگلیس کنار شط بود خوب عمارتی است باغچه مشرف بشط داشت چند نفر زن و مرد فرنگی ایستاده
بودند خانه اقبال الدوله و خانه میکائیل مترجم انگلیس پیدا شد خانه‌های خوبی است بعضی از یهودیها هم خانه‌های
خوب ساخته‌اند بعد کم کم خانه‌های مخروبه و رعیتی اعراب شد نخلستان و باغات تا مسافت خیلی دور ممتد است
طرف دست راست که بغداد کهنه میگویند بیمارخانه تازه والی پاشا شروع کرده میسازد خانه عباس میرزا
را هم که خانه مختصر قشنگی است دیدم خانه‌ها و بناهای دیگر هم بود بالاخره باغات و نخیلات تمام شد طرفین شط
همه جا چاه کنده با چرخ و دلو با مدد اسب آب می‌کشند هرچه زراعت طرفین شط است با همین چاه و چرخ مشروب
میشود صدای چرخها که آب می‌کشیدند متصل می‌آمد صدای غمناک حزن انگیزی دارد در شط هم در بین بعضی محل
جزیره‌ها پیدا میشود که در روی آن بیگاری و زراعت می‌کنند چند فالیز در وسط شط دیده شد شغال و مرغابی و درنا
و مرغ سقا و قاز و حقار زیاد بود دو مرغ ماهی خورک دراز نی هم زیاد بود در هوا زدم بواسطه کمی آب کشتی با احتیاط
میرفت دیر حرکت میکرد گاهی هم بگل می‌نشست لاینقطع موزیکان میزدند بعد از ظهر خیلی مسافت
بعقب شط دیاله رسیدیم که آب قلیلی بدجله داخل میشد اما هرچه میرفتیم اثری از مداین و مقبره سلمان ع بنظر
نمی‌آمد بغروب سه ساعت بیشتر نمانده بود مشیرالدوله را خواستم که بوالی پاشا بگوید امروز برگردیم روز دیگر
به سلمان بیائیم جواب فرستاد که منزل نزدیک است و اینطور بود که بعد از جزئی مسافتی از سمت چپ

طاق

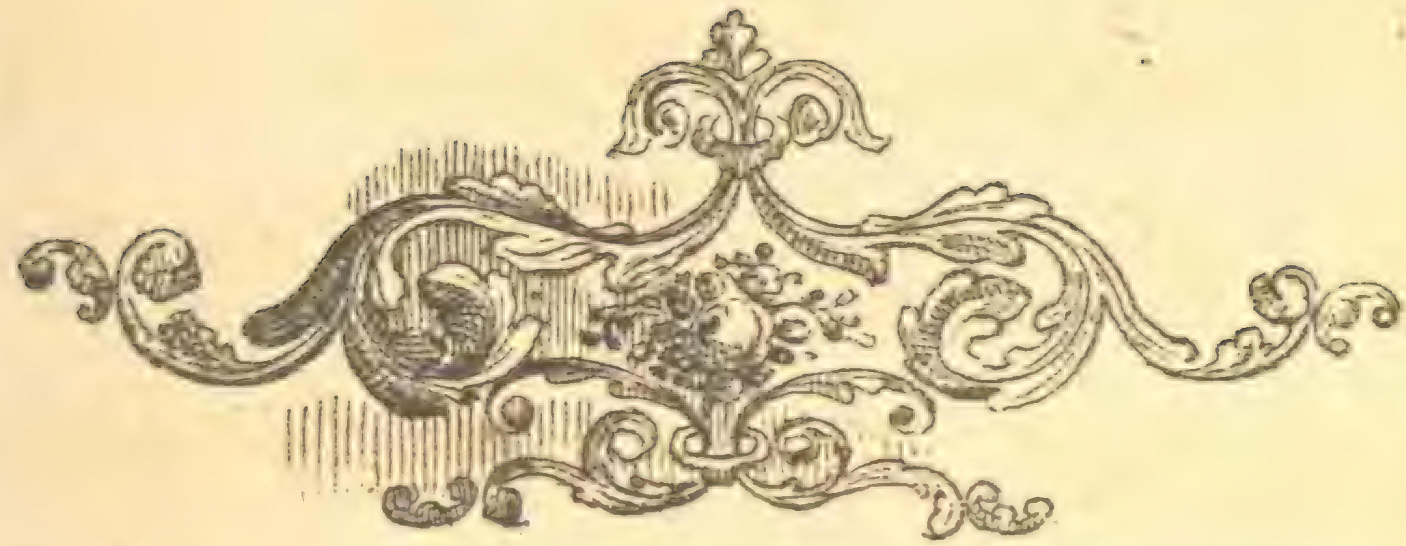
طاق کسری و بقعه حضرت سلمان نمودار شد طرف دست راست هم بعضی آثارها بود گفتند شوره خانه و باروت
خانه است ابراهیم خان نایب میرآخور و قهرمان خان تفنگدار و سایر تفنگداران با بعضی غلامها که دو شب
آمده بودند پیدا شدند کشتی ایستاد من و مشیرالدوله و صاحب پاشا بقایق نشسته بخشکی رفتیم از آنجا سوار اسب
شدم و تند رفتیم آفتاب خیلی گرم بود تا چپر آوروند اذیت کرد صحرا از بوته‌های خار و از بزرگ جنگل شده دراج میان
این بوته‌ها بسیار است نزدیک طاق کسری یک دراج زیر پرید روی هوا زدم افتاد آوردند بتعجیل تمام رفتیم
طاق را دیدم بنای غریبی است میتوان گفت اول اثر دنیاست دهنه طاق تخمیناً سی ذرع است ارتفاع
آن بعد از آنچه از ابنیه فوقانی ریخته و منهدم شده است بیست و پنج ذرع الی سی ذرع بنظر می‌آمد از کنار شط
تا مقبره سلمان دو میدان اسب فاصله دارد و از طاق تا مقبره سلمان یک میدان اسب است فاتحه
مختصری با کمال تعجیل در سر قبر حضرت سلمان خوانده معاودت کردم مقبره مختصری دارد دو سه نخل
خرما در آنجاست چند نفر عرب فقیر خدام آنجا بودند مقبره حذیفه علیه الرحمه در طرف شرقی طاق است فرصت
نشد بروم فاتحه بخوانم اغلب مردم بواسطه تنگی وقت از کشتی بیرون نیامدند اشخاصیکه در کشتی ماندند امین الملک
محمدتقی خان محمدحسن خان عکاسباشی میرزا محمدخان مجدالدوله پاشایان امین حضور بعد از
زیارت سلمان فوراً معاودت بکشتی نمودم وقتی نزدیک کشتی شدم دیدم ساری اصلان تیمور میرزا
امین نظام عبدالقادرخان سرتیپ آقا یوسف سقاباشی حسنخان سرتیپ قراپاپاق جمعی دیگر میرسند

[illegible]

شب در سلمان مانده و فردا از راه خشکی مراجعت خواهند کرد خلاصه سوار کشتی شدم تا مردم در قایق نشستند
و آمدند طول کشید یک ساعت بغروب مانده بطرف بغداد حرکت کردیم قدری که رفتیم آفتاب غروب
کرد عکس ستاره ها در شط نمودار بود حالت خوبی داشت هلال رمضان المبارک در آب رؤیت شد وقت
رفتن نماز ظهر و عصر در کشتی خوانده بودم در مراجعت هم نماز مغرب و عشا در کشتی خوانده شد محمد حسنخان در
در رفتن و آمدن روزنامه لاتورکی میخواند هوا تاریک شد هر قدر می آمدیم اثری از بغداد نبود گاهی هم کشتی بگل
می نشست اما یکبار خیلی بد بگل نشست که احتمال خلاص نبود از شب هم چهار ساعت گذشت بالاخره کشتی از گل
درآمده راه افتاد قدری که آمدیم باول آبادی بغداد رسیدیم فشنگ زیادی از کشتی انداختند مراجعت کشتی را
اعلام کردند من رفتم سطح فوقانی کشتی آخر که نشستیم چراغانی که کرده بودند خاموش شده بود بمنزل رسیدیم
دراجی که بدست خود زده بودم کباب کردند با شام صرف شد



روز جمعه غره رمضان المبارک صبح در منزل بملاحظه بعضی نوشتجات شخصی مشغول شدم قونسلها و مامورین
خارجه متوقف بغداد باتفاق مشیرالدوله و مدحت پاشا بحضور آمدند با هر یک بالمناسبه گفتگوئی شد مشیرالدوله
قونسلها و سایرین را معرفی کرد اسامی قونسلها ازین قرار است کلنل هربرت جنرال قونسول انگلیس
دکتر تی حکیم سرکاری دکتر کالویل حکیم قونسولگری مستر اولم نایب قونسول میکائیل مترجم موسیو کیرژ قونسول فرانسه
اشیل مورا مترجم موسیو وارتمان قونسول ایطالیا حبیب مترجم قونسول هلاند متوقف بوشهر هم ببغداد
آمده است با سایر قونسولهای بغداد آمده بود موسیو انگله هم که از طرف انگلیس متوقف طهران بمعیت اردوی
آمده است امروز بحضور آمد خلاصه بعد از رفتن قونسولها جنرال قونسول ایران متوقف بغداد که حالا حاجی
میرزا حسین خان است آمد قدری صحبت با او داشتم نیم ساعت فاصله بعزم زیارت کاظمین ع بیرون
آمده بقایق نشسته از آب گذشتیم سوار کالسکه شدم مشیرالدوله و معتمدالملک و سایر نوکرها همراه بودند
در راه گرد و خاک غریبی بود اذیت کرد بالاخره بصحن حضرت کاظمین ع رسیدیم امین الملک عضدالملک
امین حضور آنجا بودند زیارت کرده و نماز ظهر و عصر خواندم در ایوان مقدس چای صرف شد درب
نقره که محسن میرزای میرآخور ساخته و فرستاده بود در رواق مطهر نصب کرده بودند در مراجعت هم حسب العاده
بکالسکه نشسته در اسکله مقابل قصر ناصری قایق و کشتی حاضر بود بمنزل آمدم کشتی کوچکی آتشی تازه در بغداد
ساخته بودند باتمام رسیده بود میخواستند باب بیندازند از قهمائی که راه میرفتم دیده میشد تماشا کردم



روز شنبه دویم رمضان المبارک امروز بواسطهٔ بعضی کارها و نوشتجات لازم از زیارت کاظمین ع بازماندم
در منزل نهار صرف شد بفوج و سوارهٔ ملتزم رکاب قریب ده هزار تومان انعام داده شد و به
ایتام و مریضخانه و افواج عثمانی قریب هشت هزار تومان انعام فرستادم بعد از نهار کالسکه حاضر کردند
بقصد مزار شیخ عبدالقادر گیلانی و اردوی نظامی عثمانی بیرون آمدم وزیر امور خارجه مشیرالدوله
دبیرالملک معتمدالملک شهاب الملک رحمت الله خان بعضی رؤسا و پیشخدمتها همراه بودند
بقلعهٔ بغداد داخل شدیم غالباً خراب و بایر است بعضی دیوارها و آثار از عمارات قدیم باقی است دیوار
قلعه بیشتر آباد و برقرار مانده بعضی جاها ریخته و منهدم شده است بنیان قلعه و بناسی برجها که همه با
آجر است خالی از متانت و اعتبار نیست خیلی محکم ساخته شده همه جا دو مرتبه جای پاسبان و مستحفظ
و مزغل تیر و کمان دارد و آبادی بغداد منحصر بکنارهٔ شط است که بطول ساحل دجله باغات و عمارات
و آبادی است قدر یکه عرضاً از ساحل شط میگذرد داخل قلعه صحرا و بکلی بی آبادی است از سمت
راست یعنی جبههٔ جنوبی که میگذشتم گنبدی مخروطی و مرتفع دیدم که در صفحات ایران باین طرز و سبک

است

هیچ ندیده بودم پرسیدم گفتند مرقد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی علیه الرحمه است و مردم بغداد
در زیارت این بقعه روز مخصوص دارند که بیشتر خلق آنجا از زن و مرد در آن روز باین مکان آمده نذورات تقدیم
میکنند از آنجا گذشته داخل کوچه و محله شدیم کوچه بسیار تنگی بود بهر قدر کالسکه چی عثمانی اسبها را
میراند حرکت میکردند آخر با دست کالسکه را از خم کوچه گذرانیده از تنگنا بیرون دادند کالسکه هم جزئی
عیب کرد رفتیم تا بدر مقبره رسیدیم پیاده شدم صحنی است اطراف آن طاقنماها دارد جمعی از زن
و مرد در اطراف صحن و بامهای مشرف آنجا مجتمع بودند دور مقبره غلام گردش و ایوانی است که احداث
سلطان حاضر سلطان عبدالعزیز خان بنا شده مناره جدیدی هم عالی و مرتفع ساخته اند متولی
مقبره آقا سید علی نقیب و پسرش بودند اینجا هم مثل صحن امام اعظم مسجد عالی متصل است و چون
در بحبوحهٔ آبادی است در ایام رمضان و سایر اوقات جمعیت زیاد میشود گنبد و رواق مقبره هم
متین و مرتفع است روی قبر ضریح نقره و شمعدانها و قندیلها دارد بنای این مسجد و رواق از سلطان
سلیمان و سلطان احمد و سایر سلاطین سلف عثمانی است فاتحه قرائت کرده بمسجد رفتم درویش
ضخیم سیاه ریش سفید در گوشهٔ مسجد نشسته بود نزدیک او رفتم سؤالات کردم گفت از اهل مغربم
و مذهب مالکی دارم گویا در مذهب و عادت اهل مغرب خوردن گوشت گربه و سگ و موش و بعضی
حشرات مباح است متولی مقبره گربهٔ براق سفیدی دارد چند سال است که درویش باین گربه

قلوسچه بخوردن آن سمت گماشته است متولی در خط گربه و نگاهدار سپر او اصرار میکند بیچاره درویش
پای بند گربه است و ازین خیال منصرف نیست درین مسئله قدری گفتگو شد و بجالت درویش و اصرار
والحاح او خندیدم بعد بیرون آمده بکالسکه نشستم بسمت اردوی نظامی عثمانی رفتیم دورتر از چادرهای اردو
چادری مخصوص زده توپها را بآنسمت کشیده بودند نشانه در راه دور وضع شده بود در چادر چای صرف
شد توپچی ها آمدند توپ انداختند نشان نخورد منهم دو تیر قراول رقه انداختم بنشانه نرسید فوجی هم آمده
مشق تیپ نیزه و مجبران گردند گذشتند بمنزل معاودت کردیم از پستوی الماکلک تلگرافی رسیده که سهام الدوله
حیدرقلیخان ایلخانی در سمت تکه فتحی و صدمه بترکمانان مزبور زده است توپهائی که در اردوی عثمانی حاضر ترکره
بود پاره توپخانه ابتدا اول بود بعضی از به ترشید حرکات توپچی ها خیلی بتأنی بود



روز یکشنبه

روز یکشنبه سیم از بغداد حرکت کردیم امشب منزل خارج قصبه کاظمین است هوا سرد است قدری
ماندم در منزل تا تمام اردو رفت وقتیکه سوار شدم شش ساعت از دسته گذشته بود کشیشهای
ارمنی و علمای یهود کنار اسکله ایستاده بودند کشیش ارمنی نطقی بزبان عربی ساخته بود نوشته در دست
داشت خواند خیلی طول کشید بالاخره رفتیم بقایق و از آنجا بکشتی اشخاصیکه همراه بودند مشیرالدوله
پاشاهای بغداد علی بک معیرالملک معتمدالملک عضدالملک میرزا علیخان منشی حضور
محمدحسنخان امین السلطان میرزا هاشمخان امین خلوت میرزا محمدخان مهدیقلیخان پسر امین الدوله
آقا رضای یساول خلوت ناهار در کشتی صرف شد کشتی بتأنی میرفت از کشتی با دوربین اطراف را ملاحظه
میکردم خیلی راه رفتیم کشتی از محاذی کاظمین بسمت بالا گذشت الی باغ فرجات که مدحت پاشا باصرار باغ
فرجات برد صفائی نداشت عمارات مختصر بی ترتیبی ساخته اند مدحت پاشا معلم فرنگی و اسباب
فلاحت آورده است امتحان تربیت نباتات و فایده اسباب جدیده در زراعت و محصولات میکنند
نخیل زیاد داشت سایر اشجار از مرکبات وغیره هم بود قدری تفرج کرده بکشتی معاودت کردم از اینجا
۲ دخیل تا کاظمین یکفرسخ کمتر است طرفین رودخانه همه جا آباد و پر باغ است سمت راست که جنوب
غربی شط است سدی برای طغیان آب از قدیم ساخته شده بود که خراب شده پاره از دیوارهای
آن باقی است چای صرف شد نیم ساعت بغروب مانده وارد اردو شدیم امروز بزیارت



روز دوشنبه چهارم رمضان امروز منزل و محل موسوم بخوراست بعد از ادای فریضه و صرف چای سوار شده بزیارت حضرت کاظمین رفتم از کوچه بسیار تنگی که گرد و خاک غریبی داشت عبور افتاد رفتم داخل صحن حضرت بزیارت مشرف شدیم بعد از زیارت در ایوان آقا سید صادق علمای کاظمین را جلو آورده معرفی میکرد شیخ الشریعه پسر حاجی محمد قلیخان آصف الدوله و شیخ محمد برادر شیخ عبد الحسین مرحوم هم بعضی را معرفی میکردند خیلی در آنجا ماندیم مشیر الدوله انعام و خلاع علما را توسط آقا سید صادق و شیخ محمد حسن کاظمی که از اجله علمای کاظمین و زهد و تقوی و علم و عمل و درستکاری و وارستگی و دیانت معروف است ابلاغ کرده بود اسامی علما که حاضر بودند از اینقرار است شیخ محمد حسن یس عرب شیخ حسن شوشتری آقا سید احمد آقا میرزا اسمعیل پیشنماز آقا شیخ محمد ولد آقا شیخ محمد علی آقا شیخ صالح پیشنماز آقا سید محمد ولد آقا سید محسن حاجی میرزا باقر آقا میرزا محمد همدانی آقا شیخ مهدی شیخ عبد الغفار

اغالیه

خدام کاظمین علیهما السلام

شیخ طالب کلیددار شیخ حسن پسر کلیددار شیخ جواد رئیس خدام شیخ سلمان پسر کشیک چی حاجی محمد هادی چراغچی باشی شیخ محمد مؤذن باشی شیخ هادی قاپوچی باشی شیخ محمد برادر کلیددار خدام هفتاد نفر

بعد بیرون آمدیم از کوچه ها گذشتیم بکالسکه نشستیم بخلاف جهت از خارج راه برای ملاحظه عقرقوف که حالا مصطلح اعراب اگرکوف است راندیم اغلب سوارها را مرخص کردم خودم با یکصد سوار روانه آنسمت شدم کسانیکه در رکاب بودند عضد الملک محمد علیخان امین نظام میرزا علیخان تیمور میرزا معتمد الملک سلطان حمید میرزا پسر نصرة الدوله مظفر الدوله سارپی اصلان حبیب الله خان میر شکار با سایر شکارچیان تفنگدارها در صحرا نهار افتادیم از اعراب بنی تمیم در اطراف خیلی بودند آنجا که نهار خوردیم در آن نزدیکی دو دسته چادر سیاه عرب بود با دوربین ملاحظه کردم یکنفر مرد سیاه چرده گوشه یکی از این چادرها بیرون آمد نزدیک خواستم احوال پرسیدم اسمش ادسجه بود مشک آبی هدیه آورد که گویا پیش صحرانشینان و اهالی دیه از همه چیز گرانبهاتر است آب انجو دش رد کردم انعامی هم دادم بعد از نهار بکالسکه نشستم راه کالسکه بسیار بد بود این زمینها در طغیان شط فرات آب میگیرد مثل دریا میشود گودالهای کوچک و بزرگ و احجار بحری داشت زمینها همه سوراخ موش و شکافهای عجیب

بسیار بسیار بدرای است شغال و پیت دسته در این صحرا حرکت میکرد یکنوع مرغ اینجا دیده شد
برنج با قرقرا و قیل قویروق که از این نوع هیچ ندیده بودم درین بین قافله پیدا شد جمیعا شتر بود از حلب
می آمدند سی و پنج روز بود از حلب در آمده بودند تیمور میرزا با اعراب قافله بزبان عرب مکالمه
میکرد متاع آنها قهوه و غیره بود بالجمله بپای عقرقوف رفتیم بنای غریبی است آنچه خراب شده
و قدری که باقی است مساوی کوهی است دورش دویست و ده قدم میشود همه این آثار از خشت خام
ساخته شده است قطر هر خشت تقریبا یک وجب میشود و طولش بقدر آجرهای نظامی و سر ده خشتی که بالا میرفت
لای آن حصیر و بوریا گذاشته اند برای استحکام که الان آن بوریا باقی و بی عیب مانده است از [illegible]
حالا پست و پنج زرع است اطرافش آثار و خرابه بسیار است آجرهای بزرگ هم در زمین خیلی ریخته است
معلوم میشود بنای آجری هم بوده است و در نقشه فرنگیها بهمین اسم اگرکوف این مکان را معین کرده اند
در سایه این بنا قدری نشسته نماز کرده چای خوردم زنهای عرب آمدند تیمور میرزا با آنها حرف زد
پول دادم از دور دو گنبد پیدا بود زنهای عرب گفتند امامزاده هستند یکی صاحبین دیگری ابراهیم
ابن علی است سه ساعت چیزی کم بغروب مانده رو بمنزل آمدیم از اینجا تا منزل سه فرسنگ و نیم است
گاهی سوار کالسکه گاهی اسب راه خیلی بد و همه سوراخ موش بود و به نیزار مختصری رسیدیم
چند دراج پرید یکی را با تفنگ زدم یکی هم آقا حسینعلی آبدار زنده گرفت گربه کوهی وحشی هم پیدا شد

آدم

آدم مهد قلیخان نه صیده گرد آورد بسیار بزرگ بود باز او را رها کردیم قدری راه که رفتیم یک دسته آهو
هم دیدیم بواسطه تنگی وقت گذاشتیم و گذشتیم آفتاب غروب کرد و وارد اردو اثری بنظر نرسید ستاره
اصلان را فرستادم که بتعجیل برود و راه را معلوم کند با اندک فاصله فرستاد که اردو پیدا شد کمیاغت
از شب گذشته وارد اردو شدیم شام خورده استراحت کردم از راه متعارف که بخور میرود از قرار
آبادی و آثار وارو سمت راست مکانی است که متصل بشط فرات میشود آبادی آنها بدینموجب است
پشت کورها دهلیکه رضوانیه قلعه جوسراقا ده انبار از بناهای جعفر برمکی است که حالا آبادی
قلیلی از آنجا باقی است و از فرات مشروب میشود سمت چپ
مسجد براثا مزار شیخ جنید مقبره زبیده زن هارون قبر معروف کرخی
در مراصد عقرقوف را باین تفصیل ضبط کرده که ترجمه شرح آن این است عقرقوف مرکب از لفظ عقر و قوف
و کنایه از بنای مرتفع است گفته اند قریه از نواحی دجیل است و چنین نیست بلکه او قریه از ناحیه نهر
عیسی است میان آن و بغداد چهار فرسنگ مسافت است و در جانب او تل عظیم مرتفعی است
که از پنج فرسنگ دیده میشد و در وسط آن بنائی از خشت و بوریا و منهدم شده است و آنچه از آن
بنا خراب شده و باطراف آن ریخته بمنزله تل مرتفعی است
و در معجم البلدان میگوید عقرقوف قریه ایست از نواحی دجیل میان او و بغداد چهار فرسخ است

و در جنب آن قریه تل عظیمی از خاک است که از پنج فرسخ راه دیده میشد و چنان بنظر می‌آمد که گویا قلعه عظیمه است
و معلوم نیست که چه بوده است ابن الفقیه نوشته است که مقبرهٔ ملوک کنعانیین است و آنها ملوکی بوده‌اند
قبل از ساسان که اصل آنها از نبط است و بعضی اهل تاریخ نوشته‌اند که این قریه نامیده شده است
باسم عقرقوف بن طهمورث الملک و ابن ابی قطیفه گفته است که پادشاه روم میگرفت احدی از اهل
بغداد مگر اینکه سؤال میکرد از او احوال تل عقرقوف را و هرگاه میگفت آن تل بحالت خود باقی است امر
میکرد باو که باید آنجا بروی و آنجا مسکن بگیری و سعد بن زید بن ودیعه در زمان عمر بعراق آمد و در عقرقوف
منزل گرفت و اولاد او در آن قریه مسکن گرفتند و ماندند سعد بن زید بن ودیعه از صحابه است در بدر و احد حاضر
بوده است مراصد و معجم البلدان هر دو از یاقوت حموی است ابتدا معجم البلدان را تألیف کرده بعد از آن
مراصد را فهرست مانند با بعضی ملحقات و تحقیقات ثانوی نوشته است جای حیرت است که در ششصد سال
قبل که تاریخ تألیف این کتب است وضع عقرقوف را همینطور نوشته است که بی تفاوت حالا مشاهده میشود
بوریا و نی آن هیچ عیب نکرده و درست نمیتوان دانست که بنای آن در چه عصر بوده و از کی باقی مانده است

انه مقبرة للملوك الكنعانيين
وهم ملوك كانوا قبل
آل ساسان من النبط اي
من ملوك بابل من النبط
والربانيين في ملوك
الموصل سوى
من الجرامقة وقد
تقدم لنا ان ملوك
الارض من بعد
نوح عليه السلام
كان النعمان بن
... بن حامر
ثم الامة النمرودي
من بعده



روز سه

روز سه‌شنبه پنجم منزل امروز مسیب است و نه فرسخ است صبح زود سوار اسب شدم هوا هم سرد بود
با حسام السلطنه و مشیر الدوله و والی بغداد قدری صحبت کردم جزئی مسافتی که طی شد سوار کالسکه
شدم راه کالسکه بسیار خوب بود صحرا صاف و مسطح است عقب کالسکه عباس میرزا و تیمور میرزا و جمعی
مستقد رسیدیم بیک خانی خرابه بفاصلهٔ نیم فرسخ چاه آبی بود گفتند تلخ و شور است گوارا نیست و از آنجا
بقدر دو فرسخ مسافت بخان حاجی میرزا هادی رسیدیم چند خانوار هم دور کاروانسرا مسکن دارند از آنجا
که دو فرسخ دیگر رفتیم بخان محمودیه رسیدیم معیر الممالک و دبیر الملک آنجا چادر زده بودند و شب آنجا ماندند
دو فرسخ دیگر رفتیم بخان بئر نص رسیدیم یعنی جایی که در نصف راه واقع است در حوالی این خان آبادی زیاد
بود از آنجا بفاصلهٔ دو فرسخ خان مزارقچی است آنجا هم آبادی دارد نزدیک کاروانسرا نهر عریض
و بزرگی است موسوم بنهر اسکندریه که از فرات منشعب میشود این فصل آب نداشت بکلی خشک شده بود گفتند
مدتی است تعمیر نشده است آب نمیرسد از اینجا نخیلات مسیب دیده میشد در محاذی خان مزارقچی دست
چپ خانی پیدا بود متصل به جاده در راه حله ساخته‌اند گنبد طفلان مسلم ابن عقیل از اینجا پیدا بود از کاشی
ساخته‌اند از بناهای حسینخان سردار است خلاصه بمسیب رسیدیم بعضی سواره نظام متوقف آنجا با مصطفی بیک
قائم مقام مسیب باستقبال آمده بودند بفرات رسیدیم بسیار عریض و آبش گل‌آلود است مثل دجله بغداد
صاف نبود جریان آنهم نسبت بدجله تندتر است چادرها را کنار فرات زده‌اند جای باصفائی است

یک ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم نماز خواندم وچای صرف شد هوا قدری ابر داشت شب جزئی ترشحی هم کرد در فرات کشتی کوچک آتشی یعنی قایق بخاری بود ویک کشتی بزرگ آتشی ناو و کرجی بادبانی هم زیاد است عرض فرات تقریبا مساوی عرض دجله است جسرهائی که تا اینجا دیده شد یکی جسر یعقوبیه است که چهار ذرع عرض وارسدی که از دو طرف بسته وجسر بآن متصل است یکصد ذرع عرض دارد جسر بغداد که تازه مدحت پاشا ساخته است نه ذرع عرض ویکصد ونود ودو ذرع تخمینا طول آن است جسر مسیب پنج ذرع عرض ویکصد وشصت وپنج ذرع طول دارد امسال آنچه گفتند درین صفحات هم کم آبی شده آب شطها کم شده است



چهارشنبه ششم رمضان در مسیب توقف شد حاجی میرزا علینقی مجتهد شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی بعضی علمای دیگر وآقا سید حسین کلیددار حضرت عباس علیه السلام از کربلا آمده بودند آقا سید صادق بحضور آورده معرفی کردند بعد از ایشان احمد پسر آقا سید کاظم مرحوم معروف رشتی شیخی که در کربلا مجاورت دارد بحضور آمد مشیرالدوله ومدحت پاشا هم که امروز از پیش بکربلا میروند آمده رفتند رئوف پاشا هم که از همین شط فرات عزیمت اسلامبل دارد بحضور آمده روانه گردید عصر بزیارت طفلان مسلم رفتیم تا محل اردو مسافتی نداشت پیاده شده بمحوطه مختصری که هست وارد شدم صحن وگنبد وایوان وغیره را خراب دیدم قدغن کردم معیرالممالک قرار تعمیر ومرمت آنرا بدهد از دو مقبره که داخل روضه است یکی ضریح برنجی دارد گفتند میرزا هدایت وزیر لشکر ساخته است قبر دیگر ضریح ندارد بعد از زیارت وقرائت فاتحه مراجعت کرده سوار شدم واز خارج راه با معدودی عمله خلوت بسمت اردو می آمدم طایفه از عشیرت شمر آنجا یورت گرفته اند قدری ایستاده از دور وضع معیشت آنها را ملاحظه کردم عشایر وصحرانشینان همه جا در یک طبیعت وسبک معاششان بیک قاعده است اطفالشان درین فصل که زمستان سخت این صفحه است برهنه ومکشوف بودند ودخترهای کوچک در حلقه بزرگی بینی
داشتند که اعراب خزامه میگویند وعجب مکروه چیزی است خاصه این حلقه ها که در بینی این اطفال

بود هر یک مساوی قفلی حجم و وزن داشت از یورت عراب گذشته بمنزل آمدم امروز جمعی از ملتزمین
اردو دیگر بکربلا رفته اند مثل امین الملک تیمور میرزا امین حضور عضدالملک بعضی دیگر اما آنهائیکه شب حرکت
کردند اغلب راه را غلط کرده اند تا صبح در صحرا سرگردان مانده بودند ازجمله قهوه چی باشی که با بارهایش
دیشب در صحرا بیتوته کرده بودند بعضی اشخاص هم بر سبیل نذر و محض خلوص از مسیب بکربلا پیاده و پا برهنه
رفتند بالجمله شب بعد از صرف شام شیخ متهما احضار شدند قدری صحبت شد محمد حسنخان روزنامه
خواند از چیزهای مضحک یکی حالت و وضع محمد رضا بیک نام متولی مقبره طفلان مسلم بود که فضولیها میکرد
و بی آنکه سؤالی شود و مقدمه در میان باشد تعهدات در آبادی این مکان میکرد و در ضمن تعهد بسینه
و چشم دست میگذاشت حرکاتش خیلی مضحک بود



پنجشنبه هفتم رمضان از مسیب بکربلا عزیمت شد مسافت پنج فرسخ است صبح برخواسته رخت
پوشیده بیرون آمدم عبور ما را از جسر بملاحظه تراکم مالهای بنه و ازدحام عابرین و ملاحظات
دیگر مناسب ندیدند کشتی کوچک یعنی لنکه بخار که در شط فرات دارند حاضر کردند سه چهار
نفر عمله عثمانی داشت و یکنفر انگلیس در سر سکان و مراقب درجه بخار بود معتمد الملک محمد علیخان
علی بیک تشریفاتچی امین السلطان با من بکشتی آمدند اما کشتی بواسطه بخار ذغال و روغنی که بچرخها
زده بودند متعفن بود و خیلی بتأنی حرکت میکرد از محاذات سراپرده گذشته بکشتی موسوم بفرات
رسیدیم که دو دستگاه اسباب بخار داشت و خیلی تمیز و پاکیزه ساخته شده و گویا مدتی نیست که
بفرات انداخته اند قدریکه از کشتی مذکور دور شدیم کشتی با گل نشست عمله با رخت بآب افتادند
کشتی را بهر قوت میکردند فایده نمیداد زود از کشتی فرات قایقی بآب انداخته شخصی انگلیس
که گویا سمت معلمی داشت با قدری ذغال بسمت کشتی ما روانه کردند ورود او و تدبیری که کرد سبب حرکت
کشتی شد آنطرف شط از کشتی بیرون آمده سوار اسب شدم مجدالدوله معیرالممالک بودند
این شط اغلب جاها گود و عمیق است و در بعضی جاها آبش طوری تنک و کم عمق میشود که یکپا
و ذراع میرسد خاصه در این خشکسال و این فصل که آب آن خیلی نقصان یافته است خلاصه
سواره از محاذات کاروانسرائی گذشتیم که این سمت شط برای اقامت زوار قدیما ساخته

۱۳۵ شده است و دکان میکنم منزل حاکم مسیب هم در همین کاروانسرا بود از آنجا گذشته بکالسکه نشستم
بطرف غربی راندیم از پل نهر حسینیه که از فرات منشعب شده بکربلا میرود عبور کردیم آب زیاد در این
نهر جاری بود سلطان سلیمان مغفور عثمانی رابطهٔ اجرای این خیر و صواب شده واسطهٔ حفر این نهر
بوده است و پس از آن بلزوم تعمیر و تنقیه کرده اند از پل که عبور شد طبیعت صحرا تغییر میکند شن بوم و کثیر شد
و یکنوع حالت غمناکی و مهمومیت داشت که آدمی طبعاً ملول و دل تنگ میشود و شب قدری باریده
گرد و غبار نبود دو طرف راه مثل کبیر راه قم و مسیله تپه های کوچک بود همینکه مسافتی طی کردیم در سمت
چپ جاده نهار پیاده شدیم بعد از نهار وضو ساختیم بکالسکه نشستیم همه جا صحرا در یک طبیعت و حالت
بود و علامتی از آبادی نداشت تا از دور نخیلات کربلا پیدا شد و مقبرهٔ عون بن جعفر علیه و علیهما السلام
نمودار گردید در مقبرهٔ عون برای زیارت پیاده شدیم موضعی است که این مظلوم شهید و مدفون
شده و تا ابتدای آبادی کربلا قریب یکفرسخ مسافت دارد چون از این راه زوار آمد و شد میکنند کمتر کسی
بزیارت عون موفق میشود بعد از زیارت تجدید وضوئی شده بکالسکه نشستم قدریکه رفتیم میرزا حسن
کلید دار حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه و خدمهٔ آنحضرت باستقبال رسیدند میرزا حسن صحیح السیادات
خوش رو و با نورانیت ریش سفید بلندی دارد از قیافه و بشره گویا آدم خوبی است و همیشه او را بخوبی
و معقولیت تعریف کرده بودند قدریکه راندیم بقدر ربع ساعت باران شدید و تگرگ بارید مردم را
[illegible] کرد

تر گرد آسمان نو و از این آستان از لوث معاصی پاک خواست که پاک شو اول و پس دیده بر آن ۱۳۶
پاک انداز نزدیکی باغات شهر باران ایستاد در هوا طراوتی بهم رسید مشیر الدوله مدحت پاشا کمال پاشا هم
حاضر بودند از پلی که بپل سفید موسوم و بنهر حسینیه ساخته شده است گذشتیم نهر حسینیه از طرف چپ گذشته بسمت
راست جاده افتاد و بفاصلهٔ هر چهل قدم پنجاه قدم جسته جسته نهر کوچکی منشعب کرده برای شرب نخیلات
و باغات و زراعت که خیلی زیاد و با طراوت است آب میبرند سابقاً از این راه بواسطهٔ کثرت نهرها
و تنگی کوچه زوار کمتر از این سمت آمد و شد میکردند مدحت پاشا در ضمن تشریفات ورود ما باین راه وسعتی
داده همه جا خیابان و کوچه ده ذرع بیشتر عرض دارد و مجرای نهرها را از زیر قرار داده اند که کالسکه خوب
حرکت میکند از پل سفید تا دروازه نجف که محل اردو است یکفرسخ بیشتر مسافت است در این راه از
دو طرف معبر یکسره آدم و تماشاچی ایستاده بود که بیشتر آنها ایرانی بود و چنان مینمود که بیکی از شهرهای
ایران وارد شده ایم خدمهٔ حضرت عباس علیه السلام هم پیاده در خیابان استقبال کردند
و علمهای آنحضرت را تیمناً پیش میکشیدند از سکنهٔ کربلا بعضی عرب و هندی هم در سلک ایرانیها
دیده میشد بهمین حال از خیابان با جمعیتی که دو طرف صف زده بودند گذشته بقلعهٔ شهر رسیدیم قلعه ایست
آجری که مرحوم حسینخان سردار حاکم ایروان بانی بوده خالی از متانت و استحکام نیست از دروازهٔ
نجف وارد شدیم ابتدا کوچه بود با اندک وسعت و با اینکه مردم را از ازدحام منع کرده بودند تماشاچی

زیاد بود خانه‌های این شهر کم وسعت است و بچند مرتبه روی هم ساخته شده کوچه‌های تنگ و بد دارد
بدرب صحن مقدس رسیده پیاده شدم در ورود صحن حالت غریبی دست داد واقعات این زمین
و صادرات فطرت اشقیا مرتبهٔ غیرت دین و عالم مظلومیت مشهود و محسوس بود از ایوان گذشته داخل
رواق شدیم و از رواق بروضه تقرب و تشرف کردیم میرزا حسن کلیددار زیارت‌نامه خواند
چون پیر و ضعیف است طوری آواز نحیف کلمات را ادا میکرد که بیشتر از آن مسموع و مفهوم نبود بعد از
ادای آداب زیارت در بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر خواندم مقبرهٔ حضرت علی اکبر علیه السلام
در پایین پای حضرت و داخل ضریح مقدس است شهدای هفتاد و دو تن محاذی قبر حضرت علی اکبر ع
چسبیده بدیوار جنوبی مدفونند و در جلو دیوار ضریح علامت قبور ایشان است بعد از زیارت
بیرون آمده سوار شدم که بزیارت حضرت عباس علیه السلام بروم راسته بازار تنگ بدی صحن
مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را بصحن حضرت عباس متصل کرده است از همین بازار گذشته
داخل صحن حضرت عباس شدیم صحنی است وسیع گنبد کاشی مرتفعی دارد که امین الدوله صدر اصفهانی بنا کرده است
وارد روضهٔ مبارکه شدیم زیارت‌نامه را آقا سید حسین کلیددار خواند نماز زیارت هم خواندم بیرون آمده قصد اردو
کردم در راه بعضی بارها و کالسکه‌های حرمخانه راه را مسدود داشت برحمت باردو آمدیم شب شام را بیرون
خوردم پیشخدمتها بودند محمد حسن خان اخبار جنگ فرنگستان را از روزنامجات پطربورغ ترجمه بعد باندرون رفته خوابیدم

روز جمعه

روز جمعه هشتم رمضان نهار در منزل صرف شد چهار ساعت بغروب مانده بزیارت رفتم سر راه
جنجال زیاد بود رسیدیم به صحن مقدس زیارت کردیم نماز کردیم دعا کردیم انشاالله مستجاب است بعد
رواق حضرت را گشتم خراب است انشاالله باید تعمیر شود فرش عالی و مه گنبد مطهر بد است باید انشاالله نو شود
دور حجرات صحن را گشتم که شیخ عبد الحسین مرحوم از جانب من مباشر تعمیر آن بود خوب تعمیر کرده است ازاره‌ها
کاشی است باید سنگ بشود رطوبت زیاد است ازاره‌ها ریخته است مقبرهٔ خود شیخ هم در یکی از حجرات است
مقبرهٔ میرزا موسی وزیر طهران هم در ایوانی است بزرگ در سمت حجرات رو بجنوب شمعدان و چراغ و مستحفظ و قاری
داشت قبر معیر الممالک مرحوم در رواق حضرت طاق کوچک آینه کاری قشنگی است قبر میرزا تقیخان
امیر مرحوم ساعد الملک پسرش میرزا حسینخان برادرش سر سه در حجره از رواق است قبر میرزا آقاخان را
ندیدم امروز هم تقبل گاه آنطرف حبیب ابن مظاهر پله میخورد خیلی گود اطاقی است کوچک آینه کاری
نقاشی متولی و خادم دارد از آن گودی هم باز دری است دراز بلند که در سطح زمین نصب شده داخل آن
زمینی است گود محلی است که حضرت سید الشهدا علیه السلام از اسب بزمین افتاده بزانو تا محل قبر مطهر آمده‌اند
در مراجعت باز میان صحن گردش کردم والدهٔ سلطان عبد المجید خان مرحوم سقاخانهٔ ساخته مصارف
و خدمه دارد واردین را آب و شربت میدهند سقاخانهٔ را خوب و مزین بنا کرده‌اند در جنب آن
تکیهٔ بکتاشیه است طالار بزرگی دارد خیلی عالی و پاکیزه است جمعی درویش بودند و یکنفر شیخ آنجا

این سلسله که خودشان وده میگویند سلسلهٔ این طایفه بسلمان فارسی منتهی میشود از متصوفه سنی هستند
از سلوک و عقاید شان پرسیدم چیزی نفهمیدم مثل سایر طبقات صوفیه بآزادی و بی قیدی و فی الحقیقه راحت
و سلامت خو کرده و آسوده شده اند خلاصه بیرون آمده سوار شدم باردو رفتم شب بعد از شام مسجد شبها را
خواستم ساعتی بخواندن روزنامجات فرنگستان و صحبت گذشت حاجی میرزا علی مشکوة الملک و حکیم الممالک را
از کاظمین باینطرف هیچ ندیده ام هر دو ناخوشند امین السلطان هم تب کرده است



روز شنبه نهم امروز صبح سوار شده از صحرا از خارج آبادی بتحجر رفتیم پاشایان وزیر خارجه حسام السلطنه
معتمد الملک محمد علیخان عضد الملک میرزا علیخان منشی حضور امین الملک امین خلوت
محمد تقیخان پیشخدمتها سایر بودند مشیر الدوله تب کرده است همه جا از صحرا ما بین مغرب و شمال
راندیم یک فرسنگ راه بود میرشکار ساری اصلان سایر نوکر همه بودند صحرای خوب و همه جا آب
انداز بود اسب جلفه را سوار بودم تفنگ خواستم کلاغ زیاد در صحرا بود در تاخت یک کلاغ زدم خوب

انداختم

انداختم تیمور میرزا و سایرین هم انداختند نزدند علی بیک افندی را گفتم بزند روی اسب نتوانست تفنگ
بیندازد پیاده شد یک کلاغ زده بود خلاصه رسیدیم بمقبرهٔ حر دورش دیواری مربع دارد گنبدی
در وسط صحن است از آجر و خاک دو نفر عرب متولی بودند داخل گنبد و صحن و اطراف را بسیار کثیف
داشته اند با تعمیر نبود گویا مردم مثل کاروانسرا درین محوطه مال می بندند عرب متولی آنجا زیارت
خواند خیلی طول داد قبر حر ضریح برنجی دارد گنبد و عمارت آنجا چندان بنای عالی ندارد قدری خرابست
باید تعمیر شود در نگاهداری آنجا و اینکه در محوطه صحن مال نه بندند بجهت پاشا سفارش کردم مستحفظ
و خادم بگذارد بعد بیرون آمدم در صحرا سیر نهر حر که از نهر حسینیه سوا کرده اند نهار افتادیم آنطرف
نهر سیاه چادر زیاد بود چند نفر طفل و زن از چادرها آمدند کنار نهر تیمور میرزا یکنفر مرد آنها را پیدا کرد تحقیقات
شد میگفت از عرب زنگار ید هستند معلوم نیست ماخذ این لفظ چیست و در تحریرات چه طور نوشته میشود ظاهرا
لفظ مصطلح همین اعراب صحرائی و غیر فصیح است بزنها و بچهاشان و مردی که آمده بود و بیانات میکرد انعام
دادم آنچه تقریر میکرد این طایفه عرب پانصد ششصد خانوارند در حول و حوش کربلا زراعت میکنند مال
و حشم دارند غالبا این سمت کربلا مغشوش است و از زیارت مقبرهٔ حر نمیتوانند بروند اهالی کربلا یکروز را
بزیارت حر مخصوص کرده اند بهیئت اجتماع می آیند عصر آنروز مراجعت میکنند بعد از نهار سوار شده بجها
از کنار نهر از دروازه حر بشهر رفتیم این اراضی و زمین ها خالصهٔ دولت است پاشا بقیمت نازل میفروشد که کم کم

[illegible]

مردم باغ و نخلستان کنند میکفت اراضیکه امسال درکربلا فروختم با اینکه بقیمت ارزان فروخته شد پنجاه
هزار تومان عاید دیوان شد بالجمله قدری که رفتیم باول باغات رسیدیم این نهر جرا از کوچه پیچ می آید
دو طرف کوچه باغ و نخلستان است زمین سبز نخل درخت انار انجیر توت توت ابریشم سایر اشجار
زیاد داشت خیلی راه رفتیم بعد از پل کوچکی گذشته بانحراف داخل کوچه باغ دیگری شدیم بدروازه
حر داخل شهر شده کوچهای تنگ خانها مطبق داخل صحن حضرت شدیم زیارت کردیم نماز کردیم
آقا سید کاظم روضه خوان حضرت مده روضه مختصری خواند دو ساعت بغروب مانده بمنزل
معاودت شد بعضی اخبار تلگراف از کرمانشاهان رسیده بود خبرهای خوب داشت از جمله بارندگی
کرمانشاهان و آن نواحی که چون این اوقات خیلی کم بارندگی میشود خبر باران مفرح است شب جمعه از
شام مشخید تنها آمدند محقق از روضة الصفا حالات حضرت سید الشهدا علیه السلام را خواند
بعد از ساعتی خوابیدم دری که از صحن حضرت علیه السلام بحضرت عباس میرود صفه مسقف است
که سمت چپ و راستش حجرات دارد در حجره دست چپ ملا آقای دربندی آقا سید مهدی طباطبائی
و شیخ محمد حسن صاحب فصول اصفهانی دفن هستند در حجره سمت راست آقا سید ابراهیم مجتهد
قزوینی و آقا سید مهدی برادر آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسین قزوینی مدفون هستند

روز یکشنبه دهم رمضان بعد از ظهر آقا سید صادق و مشیر الدوله علمای کربلا را بحضور آوردند حاجی میرزا علینقی
آقا زین العابدین کویا برادر آقا میرزا صالح کربلائی است که در طهران است حاجی میرزا ابوالقاسم آقا میرزا
تقی شهرستانی حاجی میرزا حسین آقا سید مصطفی استرابادی شیخ زین العابدین ملا حسین اردکانی که
از اجله علماست و مجلس درس دارد آقا شیخ محمد رضا آقا شیخ صالح بعد از رفتن علما پسر آقاخان محلاتی
جلال شاه دو کلدان طلا و نقره ممتاز که در اسب دوانی بمبئی بطور نذر برده بود از جانب آقاخان آورده پیشکش کرد
کلدان های خوب و ممتاز است کلدان کوچک از نقره است بسیار خوب زرگری کرده اند با مین السلطان
سپردم بزیارت رفتیم نماز خواندم وارد ضریح مقدس شدم بیاض خط حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه را
بدست خود روی صندوق مبارک سید الشهدا علیه السلام گذاشتم قرآن خط امام زین العابدین ع که کم حجم
و کوچک است روی ضریح حضرت علیه السلام بود میرزا حسن کلیددار آورد زیارت کردم قرآن
خیلی بزرگی هم که در هند تمام شده است و محمد علیخان افتخار الدوله هندی که یکی از راجه ها و شاهزادگان
هند بوده و در آخر در کربلا مجاورت اختیار کرده و در همین زمین مقدس وفات کرده است بروضه
مطهره وقف نموده بتفصیل ملاحظه کردم از حیثیت خط و تذهیب و کاغذ و جلد و سایر محسنات
بی نظیر است باید مبلغی خطیر در اتمام این قرآن مصرف کرده باشند گفتم روضه خوانی ایستاده
روضه خواند رقت شد در سمت بالای سر حضرت در جزئی دو نیم ستون کوچک است از مرمر یزد

 نصب کرده این موضع را اختصاص داده اند گفتند مقام جرع نخله مریم است که حضرت عیسی تولد یافت
بالای این موضع چند سنگ سیاهی مایل بسرخی نصب شده است پرسیدم گفتند این سنگ از خراسان
با قافله زوار غلطیده بکربلا آمده است پانزده سال قبل درین موضع نصب کرده اند عوام اظهار
اعتقادی میکنند در مس و لمس این سنگ اصراری دارند از پرده های مروارید دوز و تاجها و جقه ها
و اسلحه مرصع و قندیلها و پنجره های طلا و نقره زیاد نصب کرده و آویخته اند اما در گنبد حضرت عباس
بیشتر نذورات اسلحه است قندیل و پنجره هم دارد با نقره سر و دستی هم مجسما ساخته اند سیاه هم
شده بود از بیاری قندیلها و پنجره ها امتیازی داشت سؤال کردم گفتند سپاهی نذری کرده و در ازای
آن اعمال و توسل نموده بود در سر و دستش مرضی بهم رسیده از معجز حضرت دانست این سر و دست
نقره را جریمه تاخیر نذر ساخته باینجا فرستاده است وقت بیرون آمدن از صحن جلو ایوان ایستادیم
عکاسباشی عکسی از بالا انداخت از آنجا بزیارت حضرت عباس رفتم بعد از زیارت کلیددار
درب ضریح را باز کرد قبر مبارک را بوسیدم بعد تیمور میرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح در
سردابی است اما رفتن این سرداب خیلی مشکل است کلیددار هم گفت نمیتوان رفت همت کرده
گفتم برویم من حسام السلطنه ایشیک آقاسی باشی امین الملک معتمد الملک محمد علیخان
کلیددار پسر کلیددار آقاوجیه تیمور میرزا کشیکچی باشی آمدند در سطح رواق دری بود قفلی

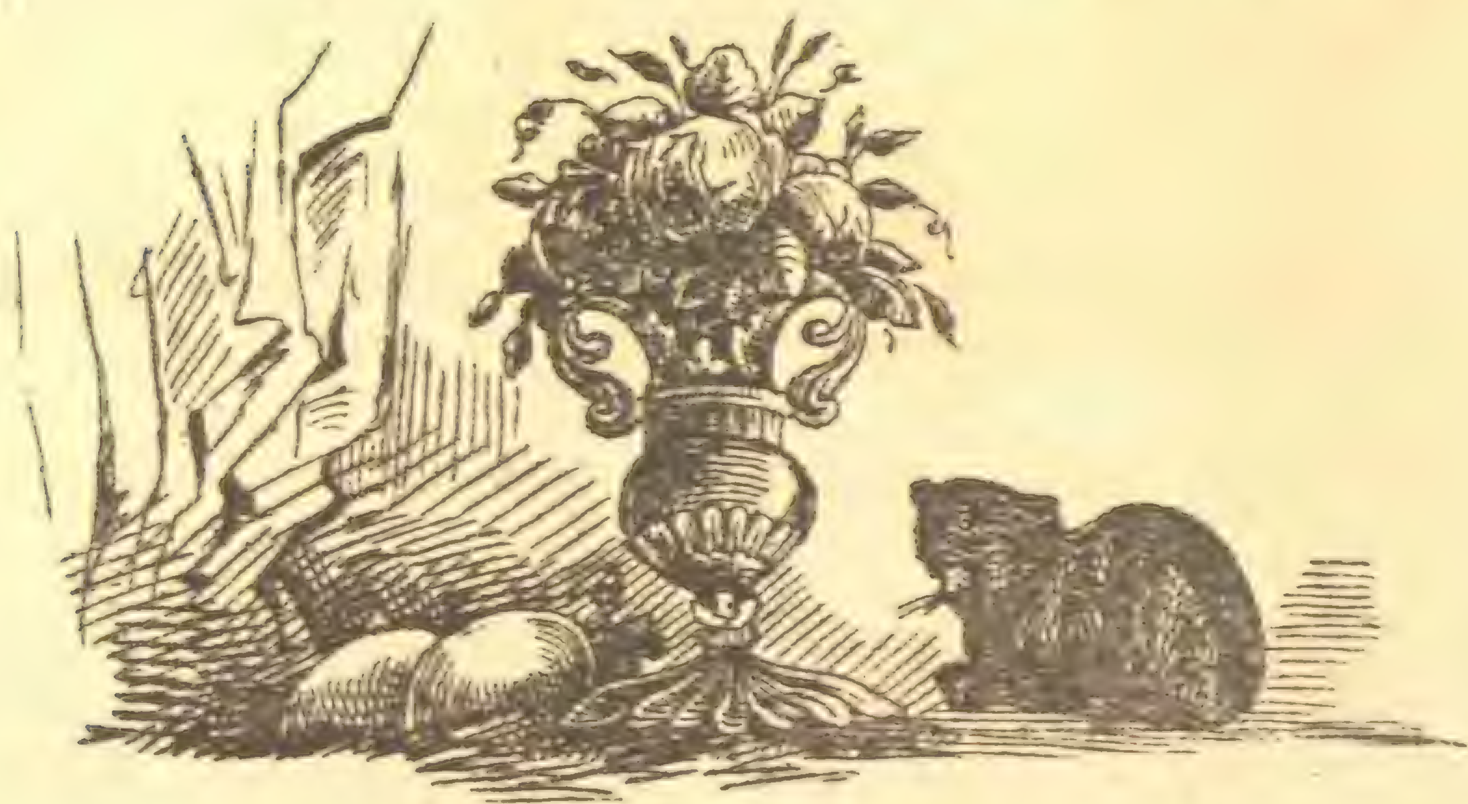
 داشت در را باز کردند پله متعدد و زیاد داشت خیلی گود و عمیق و تاریک هر کس شمعی بدست گرفته
بود با نتهای پله ها رسیدیم دالان تنگ درازی پیش آمد طوری تنگ و کم فضا بود که یکنفر باشکال
میگذشت زحمت عبور ازین راه تنگ را دیدم تردید کردم که برگردم عزمی که در زیارت اصل تربت
مطهر حضرت کرده بودم دامنگیر شد رفتم از نقب و دالان گذشتیم بفضائی بی منفذ و روزن رسیدیم
چند پله دیگر رو ببالا داشت فضای دیگر بود که قبر مبارک آنجاست علامت قبر در خاک معین بود
بمعتمد الملک گفتم از خاک روی قبر تربت حقیقی حضرت قدری برداشت در دستمالهای ریختیم به تبرک و تیمن
برداشتیم هوای این نقب و فضا بسیار غلیظ بود نزدیک بود خفه بشوم خلاصه برگشتیم منزل امروز
حاجی هاشم تمازی حاجی ابوالحسن بهبهانی که از تجار معتبر ایران ساکن ممبئی هستند با جلال شاه پسر آقاخان
بحضور آمدند بنای گنبد امام حسین اولا از آل بویه بوده بعد از خلافت عباسیه مخفف و مختصر
ساخته بودند آقا محمد خان مرحوم از نو ساخته طلای گنبد هم از خاقان شهید است نقره ضریح
از خاقان مغفور است طلای مناره ها که از نصف بالاست از زن خاقان مغفور دختر مصطفی خان
عمو است آینه را مردم بشراکت ساخته اند نقره ضریح حضرت عباس از والده شاه مرحوم محمد شاه است
اما نقره اش بسیار نازک است که همه ریخته است



روز دوشنبه یازدهم رمضان صبح بحمام رفتم بعد از استحمام نهار خوردیم طرف عصر سوار کالسکه شده
بزیارت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه و علی اولاده اجمعین الطاهرین مشرف شدم نماز را
در بالای سر حضرت کردیم بعد از نماز حرم مطهر را قوروق کرده درها را بستند من و میرزا حسن کلیددار
جسارت کرده توی ضریح حضرت رفته از ضریح هم درب کوچک دیگر بود میرزا حسن باز کرد شمعی در دست
داشت دور قبر منور با آجر فرش شده بود که پای روی آجر گذاشته شود من از طرفی میرزا حسن
از طرفی بزحمت زیاد رفتیم میرزا حسن متصل شمع را کج میکرد من از دست او میگرفتم کتاب دعا را میرزا حسن
گم کرد بعد بزحمت پیدا کرد با ضیق نفس با صدمه و زحمت زیاد رسیدیم من بطور عجیبی روی آجرها نشسته بودم
جا تنگ بود سرم به تخته ضریح میخورد جای نشستن تنگ و بسیار مشکل بود بزحمت زیادی نشستیم تحمل سهمگین و غمگین
بود حرمت و جلالت آن مکان همه چیز را از خاطر برد بطوری که میرزا حسن بخود شد و بمن زحمت میداد حضور
قلب نمی آمد کتاب دعا را گرفتم خواندم تخته روی قبر مطهر را میرزا حسن کشید دست برده دو سه مشتی تربت
صحیح از روی قبر مطهر برداشتم همانجا بدستمال سفیدی ریختیم میرزا حسن مهر کرده بیرون آمدیم عبای
سفیدی میرزا حسن از جانب حضرت سید الشهداء به من داد پوشیدم بیرون آمدم حالت غریبی دست
بسته تربت را بجیب گذاشته در منزل بامین السلطان سپردم خودم هم مهر کردم رختهائی که پوشیده
بودم و باین مکان متبرک شده بود در منزل بیرون آورده برخت دار سپردم که در بقچه بسته برای اوقات

مخصوص

مخصوص و خیر نگاهدارد اینجا بعد از آنکه از ضریح مقدس بیرون آمدم در بقعه روضه مطهره ایستادم حاجی
ملا باقر واعظ اصفهانی ساکن طهران و حاجی میرزا باقر شیرازی مجاور کربلا هر دو حاضر بودند روضه خواندند بعد آمدیم
بیرون که برویم کفشهای حرمخانه در راهند بزیارت می آیند قدری در صحن گشتیم پاشایان عثمانی و اعیان
ایرانی همه بودند محمد پاشای بابان حاکم حله که مردی پیر و لاغر اندام است بکربلا آمده است او هم بود پس از
جزئی گشت که حرم گذشت باز در رفتیم ملا آقا بزرگ مجتهد طهرانی و بعضی علما را عضد الملک بحضور آورد
قبل از زیارت هم حاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود با مشیر الدوله بحضور آمد از طهران
خبر رسیده است حاجی مشهدی سپقلی آقای قاجار نصرالله خان پیشخدمت پسر فرخ خان امین الدوله
میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی مرده اند علیقلیخان اجودان باشی عریضه نوشته بود در عزیمت بیت الله
رخصت خواسته بود اذن دادم



روز سه‌شنبه دوازدهم رمضان امروز باید بسمت نجف اشرف حرکت کنیم منزل خان شور است شش
فرسنگ بیشترک مسافت دارد صبح سه ساعت از دسته گذشته سوار شدیم بسمت جنوب شرقی میرفتیم
بکالسکه نشستیم حسام السلطنه وزیر خارجه مشیرالدوله والی بغداد سایر بودند صحبت کردیم راه
همه ریگ بوم و صاف و حرکت کالسکه بسیار خوب است در راه امروز میان صحرا بعضی جوانه نخل دیدیم
مثل اینکه وحشی سبز شده است از آبادی کربلا دور و بی ترتیب و بیموقع بود معلوم نشد کسی کاشته اند
یا بالطبیع ممکن است درین اراضی نخل بروید دو فرسنگ و نیم که رفتیم از سمت چپ جاده نهر و برکه و آب
و چمن و نیزار دیده میشد ایلات اعراب با چشم و مال زیاد اینجاها ساکن شده اند از طایفه بنی حسن و آل عمران
خزاعل هستند این محل مسکن دائمی اینها نیست عربهای امروز اغلب تفنگ هم داشتند قبیله
و چماقی بود سمت راست جاده در رل نهار افتادیم طولوزون آمد روزنامه خواند [illegible]
حکیم الممالک و حاجی میرزا عیسی پیدا نیستند هر دو ناخوش و علیلند بعد از نهار با کالسکه از جاده
گذشته بسمت چپ طرف آب و نیزار رفتیم تیمور میرزا پیدا شد قدری پی از کنار برکه و روی چمنهای
خشک رانده ایم خواستیم بجاده برگردیم دچار نیزار و لجن و اربدی شدیم تیمور میرزا تقار قوش می انداخت
با تماشا بود یک کلاغ هم من روی هوا زدم تماشا داد قاز مرغ سقا حقار زیاده از حد در رل
می‌نشستند تیمور میرزا حقار هم صید کرده بود برای نماز و عصرانه و چای ثانیاً با کالسکه بکنار برکه راندیم

برکه

برکه نمرودی بسیار با صفاست آب شیرین میان آب نیزارهای مختلف قشنگ دارد کناره همه چمن است و
بطول آب عرض چمن در هیچ نقطه از صد قدم و صد و پنجاه قدم نمیگذرد بعد از نماز و صرف چای و عصرانه آقا
آقا یوسف سقاباشی را گفتیم سواره میان برکه راند عمق زیادی ندارد لجن و گل هم نیست مسافتی سواره رفت
این آبها از فرات است که بمجرای نهر هندیه این ضیعها را برکه و مرداب کرده است و عمده محل زراعت بغداد
همین سواحل هندیه است برنج خوب و گندم و جو و غیره حاصل میشود از آنسمت برکه برج نمرودی که از
آثار عمده شهر بابل است فرنگیها برس نمرود میگویند نمایان بود با دوربین نگاه میکردم برجی است
بلند و خراب در بیه گویا از خرابی عمارات تولید شده است مقبره ذی الکفل نبی و آبادی اطراف آنهم که
بطور جزیره خیلی با روح و صفا در همین که واقع شده است محاذی این برج از سمت دیگر دیده میشد طایفه
یهود بزیارت ذی الکفل اعتقاد راسخی دارند بعضی سکنه انجا هم یهودی است بلکه آبادی آن از یهود است
از اطراف می آیند نذورات می آرند اعراب زارع هم در آن حول و حوش هستند مدتی با دوربین انجاها را
ملاحظه میکردم میرزا علیخان منشی حضور محمد حسنخان امین السلطان بودند بعد سوار شده
با سوارها آب زدیم قدری از میان آب رانده ایم بیرون آمده همه جا از کنار برکه از توی چمن با کالسکه
الی خان شور که منزل است آمدیم محمد علیخان حبیب الله خان ساعدالدوله مهدیقلیخان آقا وجیه
جلو بودند مرغابی کنار آب تفنگ می انداختند و نمیزدند مهدیقلیخان و تیمور میرزا علی بیک [illegible]

صحرا بشکار رفته بودند قاز و مرغابی آورده‌اند خلاصه نیم ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم جا را
در صحرا بالای خان شور زده اند خان شور مثل قلعهٔ خیلی محکم است برج و قراول دارد همه را از آجر ساخته‌اند
گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب الملک ساخته است کاروانسرای دیگری که همگر متصل باین کاروانسرا
است که از بناهای حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی بوده است خلاصه راه امروز بسیار با صفاست
شب بعد از شام شیخ مهار را خواستم محمد حسینخان هم قدری روزنامه خواند



روز چهارشنبه سیزدهم رمضان امروز باید بنجف اشرف برویم صبح بکالسکه نشستم همه جا سمت جنوب
راندیم پنج فرسنگ راه است مدحت پاشا والی بغداد و مشیر الدوله پیش رفته بودند کمال پاشا
حسام السلطنه و وزیر خارجه بودند صحبت شد قدری راه با کالسکه رفتم در صحرا قازها روی نشسته بود سوار
شدیم معیر امین الملک امین خلوت مجد الدوله تیمور میرزا میرشکار سایر بودند چند نوبت
تیمور میرزا بقازها توشقان انداخت این صحرای رمل بواسطهٔ مجاورت این نیزارها و مرداب‌ها مملو از

طیور

طیور آبی است قاز مرغ سقا حقار و غیره پانصد ششصد یکدفعه میپریدند هیچ اینطور شکارگاه
ندیده‌ام یکدسته قاز نشسته بود پیاده شدم با گلوله یک تیر انداختم نخورد با لوله دیگر در هوا تقریباً بیست
قدم مسافت یک قاز زدم افتاد خوب انداختم یک گرگ بزرگی بیرون آمد مهدیقلیخان اسب انداخت
متصل بگرگ میرسید تفنگ نمی انداخت اسبش از گرگ رد میشد باز میرسید تفنگ نمیتوانست بیندازد
بزند آخر پسر ابراهیمخان نایب سید گرگ را زد صحرا ریگ بوم و مسطح است گیاه شور دارد که مخصوص
شتر است اما کم علف است نهار پیاده شدیم غذائی صرف شد هوا گرم است هیچ علامت
سرما و زمستان نیست بعد از نهار بکالسکه نشستم میرشکار تیمور میرزا مهدیقلیخان آقا وجیه
برای آهو بصحرا رفتند آهو دیده بودند میرشکار و مهدیقلیخان اسب هم تاخته دماغ آهو را گرفته بودند
نتوانستند بزنند آقا وجیه یک کفتار زده بود حبیب الله خان سرتیپ یک آهوی نر زده بود
تیمور میرزا در منزل آورد از طرف چپ خیلی دور باغات و نخلستان مسجد کوفه پیدا بود گنبد و مناره
و خانه‌های ذی الکفل پیغمبر هم دیده میشد امروز صبح قبل از سواری در سراپرده بعضی از علمای
نجف که باستقبال آمده بودند بحضور آمدند ایستاده پذیرفتم مجال مجلس مفصل نبود حاجی سید محمد تقی
بحر العلوم با ریش سفید خیلی بشاش و خوش رو است آقا سید علی بحر العلوم از علما و سید جلیل القدر است
برادر آقا سید محمد تقی بحر العلوم است آقا سید باقر پسر آقا سید علی بحر العلوم آقا سید ابو القاسم

کاشانی آقا سید صادق هم بود آقا سید جواد بحر العلوم شیخ محمد حسین نوادهٔ شیخ جعفر مرحوم حاجی شیخ
جعفر طهرانی آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحر العلوم بالجمله بعد از نهار همه جا کالسکه را در کمال سرعت
میراندند در دو فرسخی منارهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حالتی دست داد که بحمد الله تعالی بنهایت مقصد دیده شد
و مقصود کامران شدیم با سلامت و فراغت خیلی شکر و شعف کردم یک فرسخ بشهر مانده پیاده شده تجدید
وضوئی کردم ثانیاً سوار شدیم نزدیک شهر پاشا و مشیر الدوله و مستقبلین آمدند از محاذی دروازه
وادی السلام گذشتم علمای نجف و مشایخ طلاب زیاد استقبال کرده بودند مثل آقا شیخ راضی و سایر
که اسامی آنها انشاالله نوشته خواهد شد جمعیت زیادی بود همه معمم رسیدیم بدروازه کوفه قلعه شهر
بسیار محکم از آجر ساخته شده است بانی آن حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی است نزدیک
دروازه از کالسکه پیاده شدم با همه نوکرها و وزرا و پاشایان پیاده رفتیم وارد شهر شدیم گوش
جانم اِنَّکَ بِالوادِی المُقَدَّسِ طُوی میشنید زبان دلم رَبِّ اَدخِلنی مُدخَلَ صِدقٍ میگفت این خاک پاک
و ارض مقدس را باید از عرش خدا جزوی و از جنت آیتی گرفت که وطن جان و منزل دل است روح
و راحتی مشاهده کردم که در طاقت بیان نیست داخل دروازه اولاً میدانی است وسیع و طولانی
در جنب آن سربازخانه ایست و عمارت و بالاخانه مشرف بهمین میدان دارد که حاکم نشین است از
میدان تا درب صحن مقدس راسته بازار وسیع و مسقف است پاکی و نظافت با طبیعت این زمین سرشته

بی پیرایه درخت از همه جا پاکتر و قشنگتر است از انتهای بازار وارد صحن شدیم صحنی است وسیع خیلی
با روح اطراف آن دو مرتبه حجرات است با کاشی معرق ساخته شده خیلی رفیع و ممتاز اصل بنای آن از
سلاطین صفویه رضوان الله علیهم است اگرچه بالای سر در صحن اسم نادرشاه رقم شده است میشود
که در طلا کردن گنبد که از اوست در صحن هم تعمیرات کرده باشد گنبد و رواق مطهر در وسط صحن واقع شده است
از سه سمت مجرد است از سمت شرقی طاق و رواق و روضه را بصحن متصل کرده اند که از زیر طاقها بطلو
دالان آمد و شد میشود از دست چپ کفش کن رسیده بایوان رفتم کلیددار آقا سید جواد پسر آقا
سید رضای مرحوم است که پدرش را سه سال قبل شب در خانه اش کشته اند جوانی مأنوس و خوش رو است
اذن دخول و زیارت نامه خواند وارد روضهٔ مقدسه شدم آستان مبارک را بوسیدم داخل گنبد را
با کاشی معرق مثل قدح چینی معلق ترصیع کرده اند اینطور کاشی باین لطافت واقعاً کمتر دیده شده است
از مینائی که بدقت در صفحه طلا شود دقیقتر و با جلوه تر است بنای گنبد هم از صفویه است قندیلهای
طلا و نقره شمعدان سایر نذورات معلق بسیار است پرده های زیاد از اطراف آویخته اند ضریح حضرت
که از نقره است گویا پیشکش صفویه باشد فرشهای ابریشمی عالی حریر مطرز که در قم هست و از شاه
عباس مرحوم صفوی است انداخته بودند کلب آستان علی عباس رقم داشت خیلی خوب حفظ کرده اند
چنان است که تازه از کارخانه بیرون آمده باشد خیلی فرشهای ممتاز و گرانبهاست دو ساعت

 بغروب مانده بود که وارد شدیم بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد الحمد لله باین سعادت
موفق شدم بعد از زیارت سر قبر آقا محمد شاه شهید رفتم صاحبقران میرزا متوسلی سر قبر است عمامهٔ
سفید کوچکی بسر بسته بود روی قبر مرمر بزرگ منبت حجاری شده دارد قبرهای فتحعلی شاه مرحوم قبر والدهٔ
والدهٔ ما قبر سلیمان خان قاجار جدّ ما قبر حسینعلی خان برادر فتحعلی شاه اطاق کوچکی است که مجمع ابدان رجال و نسوان
ایل طایفه شده رحمة الله علیهم از آنجا قدری در رواق گردش شد حاجی حمزهٔ خوئی متصدی رواق را آئینه میکند خیلی
خوب و عالی خود حاجی حمزه حاضر بود خواستم تمجید و تحسین کردم با امین الملک گفتم نشان و خلعت و فرمان محض تشویق
باو بدهد تا تمامی اینکار را تمام کند حکیم الممالک را در روضهٔ مقدسه دیدم هنوز ناخوش است بازگشته بهمان
اول پیاده رفتم دم دروازه سوار شده از وادی السلام عبور گذشتیم وادی السلام شهر خاموشان است
از چهار طاقی و آثار قبور پیش از یکشهر معتبر سواد دارد بعضی بقعه‌ها و گنبدها دارد که از جمله مقبرهٔ هود و صالح
علی نبینا و علیهما السلام است اردو را در جنبهٔ غربی شهر نزدیک قبرستان وادی السلام زده اند غالب
چادرهای مردم روی قبرها بود جای بدی دور از آب و آبادی با اینکه کنار دریا نزدیک بود
اینجا را برای اردو انتخاب کرده بودند زیاد متغیر شدم گفتم فردا تغییر بدهند از همه گذشته خلاف
حرمت قبور مسلمین بود شب مهتاب است شام را بیرون چادر خوردم میرزا علیخان منشی حضور بود محمد حسنخان هم
قدری روزنامهٔ پطربورغ ترجمه کرد بعد از شام قورق شد خوابیدم

روز پنجشنبه



روز پنجشنبه چهاردهم صبح برای انتخاب محل اردو سوار شده رفتم کنار دریا قدری از چادرها دور شدیم
تپه‌های کثیف کوچکی است که دور دریا را احاطه دارد از آن تپه‌ها گذشته ساحل دریا مسطح میشود بعضی
جاها تپه‌های مجرّد و مشرف بدریاست امین السلطان اشیخان پسر فراشباشی نصیر بیک نایب
فراشخانه معتمد الملک میرزا علیخان و غیره بودند در محلی نزدیک بدریا موضع سراپرده و محل
اردو را معین کردم آب دریا صاف و باصفا و خالی از عفونت است مرغهای زیاد ماهیخوار و غیره
روی دریا میپرند طول دریا از شمال بجنوب و عرض آن از مشرق بمغرب آبش را نمیتوان خورد تلخ نیست
قدری شور است در انتهای این دریا جزیره‌هاست که از اینجا نمایان نیست بالاخره عرض آن رفته رفته
کم شده بطور رودخانه بدریاچهٔ دیگر میرسد از آنهم بهیئت رودخانه با اصل فرات ملحق میشود گفتند
این دریا هم از نهر هندیه و از فاضل فرات تولید شده است بالجمله آفتاب گردان زدند نهار
خوردیم بعد از اندک مکث و تأمّل سوار شده از دروازهٔ کوچکی که رو بمغرب و سمت دریاست داخل

شهر شدیم این قلعه دو دروازه دارد یکی همان دروازه کوفه بود که وارد شدیم یکی هم این دروازه است
از کوچه بسیار تنگی رفتیم اما پاک و خوب بود باستانه حضرت مشرف شده زیارت کردیم باز رفتیم سر قبر
آقا محمد خان مرحوم قدری نشستیم قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است هنگام مراجعت سر قبر شیخ مرتضی
اعلی الله مقامه رفتیم در سر راه یعنی دری که بصحن وارد میشود رو به مشرق اطاقی است که چند پله رو ببالا دارد قبر
شیخ علیه الرحمه آنجاست فاتحه قرائت شد بعد آمده سوار شدیم از کنار دریا بمنزل رفتیم دو باغ در لب دریای
نجف تازه آباد کرده اند نخل های تازه سبزی کاری زیاد دارد کاهوی بسیار لطیف و ممتاز دارد که [illegible]
گفت در هیچ نقطه اینطور کاهو تربیت نمیشود



روز جمعه

روز جمعه پانزدهم امروز صبح سوار شدم رفتم بمسجد کوفه مسجد سهله قبر مسلم ابن عقیل هانی ابن عروه آثار
شهر کوفه از صحرای بالای وادی السلام انداختیم رفتیم تا رسیدیم بنهر وکیل الملک مرحوم که میخواهد آب شیرین
از فرات به نجف بیاورد لکن در حفر نهر از ابتدا دقت نکرده با ملاحظات مهندسی ارتفاع آب و سطح زمین نجف را
نسنجیده اند این مخارج گزاف بیهوده مانده ومحتمل است که مآلاً هم آب بسطح زمین نجف جاری نشود از روی نهر
یکدو موضع راه عبور بود باینطرف گذشتیم تیمور میرزا امین الملک امین خلوت میرزا علیخان محمد حسنخان
پاشایان معتمدالملک امین السلطان وغیره بودند قدری از راه که رفتیم در صحرا نهار پیاده شدیم
بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم باز نهر بزرگی که قدیماً مجرای آب فرات از حله بکوفه یا خندق کوفه بوده است
رسیدیم سوار اسب شده داخل خرابها و آثار شهر کوفه شدم مثل رسوم و آثار کهنه ری تلهائی کهن
و آجر و آجرپاره زیاد ریخته است از وضع این شهر قدیم معروف و هیات بنای آن طرحی نمانده است
بیشتر جاها زمین را برای جستجوی اسباب و بیرون آوردن آجر کنده و دوباره بحال خاک انباشته اند
عبور از آن خالی از خطر و اشکال نیست باید از همان راه معین گذشت وزیر خارجه حسام السلطنه
والی پاشا کامل پاشا تقی بیک درب مسجد پیاده شده منتظر ایستاده بودند پیاده شده اول
بعضی محوطه‌ها برای بستن مال و چاه آب و آب انبار است بعد داخل مسجد میشود محوطه ایست بزرگ اطراف
حجرات دارد وسط یعنی حیاط مسجد مقام‌های اولیا و انبیاست که در هر یک سکوی و محرابی

از آجر ساخته اند باید در هر مقام دو رکعت نماز کرد یک میل سنگی با ارتفاع دو ذرع در مقام امام محمد تقی
علیه السلام بود بقطر یک بغل آدم شاخص ظهر است که در بعضی مساجد نصب میکنند بعضی عوام الناس
قطر این سنگ را محک صحت نسب و میزان سلامت فطرت میدانند یعنی هر کس این سنگ را
بغل بگیرد و دستهایش بیکدیگر برسد حرامزاده اش میگویند شنیدم والی پاشا بمزاح و هزل جمعی را بانمقام
برده شوخی میکرده است محرابی که مقتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است در سمت جنوب
مسجد بود مردم بخطوط مختلف و عبارات غریب در دیوارها و محراب بقدری یادگار و تاریخ
سفر خودشان را نوشته بودند که سطح دیوار سیاه بود و این عادت مردم که بیشتر اماکن معروف و محل تفرج را
یادگار می‌نویسند از عادات ذمیمه و خیلی رکیک است خاصه در این امکنه شریفه که بسیار بی ادبیست
و نهایت جسارتست از ضلع شرقی مسجد دری است بمقبره مسلم بن عقیل رضی الله عنه گنبدی دارد
و ضریحی از برنج دارد که مادر آقاخان محلاتی ساخته است خادم و زیارت نامه خوان داشت
زیارت کردیم مقبره مختصر است بعضی تعمیرات لازم دارد مثلاً ازاره داخل گنبد انشاء الله
باید سنگ شود توی گنبد هم از بالای ازاره تا بالا باید کاشی بشود فرشش هم باید از نو بیندازند روبروی
مقبره مسلم مقبره و گنبد دیگر است قبر هانی بن عروه است فاتحه خواندم قبر هانی ضریح چیزی ندارد
همان قبر فقط است بامین الملک گفتم تعمیر کند و ضریح خوبی بگذارد از آنجا آمدم در محراب مقام

گرفت

حضرت امیر علیه السلام نماز ظهر و عصر خواندم بعد سوار شده رفتم کنار شط فرات که یک میدان
مسافت از مسجد است در کنار فرات تازه بنای آبادی گذاشته اند از دو سال پیش این شروع
شده است این آب از شعب فرات و از مجرای نهر هندیه است و در این اراضی بر جهت جنوب آب
و بعضی از اهل بلد زراعت را مشروب میکند همه قسم زراعت و اشجار سبزیکاری خوب و درختها
و نخیلات شاداب و با طراوت دارد زارع این اراضی هم از اهالی ایران بوشهری خراسانی
اصفهانی تبریزی و سایر بلاد ایران است در آنجا باقی عرب هم هستند چند دراجی هم توی
باغات پرید امین خلوت با قوش گرفت جایش برای شکار خوب نیست از باغات گذشته رفتیم ساحل
فرات چمن بود عرض آبادی باغات کم است تنها دویست ذرع میشود اما طول آن زیاد است
و از دو طرف آب آبادی شده است مقبره حضرت یونس علیه السلام آنطرف در ساحل آب بود
گنبد و محوطه داشت بزیارت موفق نشدم در میان آب مرغ سقائی نشسته بود مهدیقلیخان تفنگ انداخت
از خیلی نزدیک با چارپاره زد روی آب افتاد آدم آقا وجیه محمد قزوینی برهنه شد اسب را هم لخت کرد
سوار شده زد بآب قدری که رفت بشنا افتاد بعد باز بیرون آمد تا آنطرف آب رفت مرغ سقائی
که مهدیقلیخان زده بود روی آب بود محمد از اسب پیاده شد مرغ را با یک دستش گرفت با دست دیگر
دم اسب را چسبید اسب شنو میکرد محمد بهمین حالت خودش را بانطرف رسانید خیلی سخت جانی

و جاهائی که کسانی که از راه آب نجف میآیند در همین نقطه از آب خارج میشوند از مسجد کوفه الاغ بکرایه میگیرند تا شهر میروند خلاصه بعد از صرف چای سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته بصحرا افتادیم بمسجد سهله رفتیم انجا هم مثل مسجد کوفه است اما کوچکتر بعضی مقامات و اعمال و قاعدهٔ اعتکاف دارد و قدری مکث کرده معاودت کردم از مقبرهٔ کمیل بن زیاد علیه الرحمه گذشتیم محوطهٔ کوچک محقری است نزدیک راه واقع شده بود فاتحه خوانده بمنزل مراجعت نمودیم



روز شنبه شانزدهم امروز صبح که از خواب برخاستم هوا ابر و باطراوت بود از نصف شب دریا بتلاطم آمده امواج زیادی پیدا شده بود دریا متلاطم بود صدا میکرد بسیار باطراوت و صفا بود بعد از نهار آقا سید حسین مجتهد ترک تبریزی که از جملهٔ علما و امروز سرآمد اهل علم و فضل است طبعاً و هیئةً بمرحوم ملا آقای دربندی خالی از شباهت نیست با حاجی میرزا جواد مجتهد برادر حاجی میرزا باقر مجتهد مرحوم تبریزی باتفاق مشیر الدوله بحضور آمدند پس از ساعتی صحبت با ایشان بعزم زیارت خاتم

شهر

بشهر رفته حسب المعمول بصحن وارد شدیم زیارت کردم نماز گذارده موضع دو انگشت مبارک که در ضریح مطهر معین است بوسیدم جقهٔ الماس برلیان که بسرم بود پیشکش آستانهٔ حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه کردم در بالای سر حضرت روی دیوار بجائی که دست نمیرسد محلی معین شد که نصب کنند روی آن آینه و محفظه بگذارند امروز کشیک خزانهٔ حضرت که از ایام وهابی الی حال بسته است قریب هفتاد سال میشود کسی باز نکرده باز کنند اسباب موجوده را از جواهر و طلاآلات و سایر ثبت کنند دوباره از جانب ایران و عثمانی مهر شود از حیف و میل و کسر و نقصان محفوظ بماند درب خزانه از رواق آن رو بجنوب شرقی خراب میکردند که باز کنند میرزا رکنی مستوفی وزیر درب حرم مأمور شد ثبت بردارد پرده یعنی روپوش کلابتون دوزی از عهد عضد الدولهٔ دیلمی برای روی مقبرهٔ حضرت فرستاده اند وقتی که قبر مطهر بی زینت و حفاظ نداشته و از آنجا که بوده است الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است بدون عیب تقریباً هشتصد سال میشود که پیشکش کرده اند ضریح نقره حضرت را که نوشتم از سلاطین صفویه است امروز امین الملک خطوط کتیبه را خواندند با اسم منوچهر خان معتمد الدوله نوشته اند خلاصه آمدیم بیرون یک ناودان طلائی هم از بام رواق حضرت رو بمغرب نصب شده است ناودان رحمت میگویند قدری در صحن گردش کردم از دالان پشت صحن بالای سر حضرت در حجرات رو بمشرق جائیست درویش تکیه باشی می نشیند شیخ دانشمندرا باسیلی اسلامبول مردی بود

بلند قامت ریش کوسه سفید خالهای گوشتی زیاد و صورت زنگ زرد مذهب حنفی از علمای فقیه حنفی
خلاصه مراجعت نموده سوار شدیم بیرون دروازه بکالسکه نشسته بسرعت بطرف منزل آمدیم
یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم   حاجی ابراهیم خان پسر فراشباشی نایب السلطنه
مغفور هم سالهاست در نجف مجاورت دارد و در سلسلهٔ فقراست مردم اعتقاد درستی دارند
شنیدم شبها در جلو یکی از حجرات صحن می‌نشیند مردم عوام کالانعام دور او را میگیرند با خضوع و ادب
می‌ایستند بکسی اذن جلوس نمیدهد و از این بی ادبی اندیشه نمیکنند که در این مکان مقدس که شاه اولیاء
حاضر است این بازیها و افسانها دلیل کفر و علامت جهل است اگر راه مسلمانی نخواهند و اضحتر
از شرع مبین و شعار دین چیست اگر پیرو هوای نفس و میل و هوس هستند کاشانهٔ خود را بجای دیگر کشند
و باسلام و مسلمین ننگ نگذارند این حرکت بنظرم خیلی قبیح آمد   اسامی علمائی که امروز بحضور
آمدند و اسامی آنها نوشته شد   شیخ راضی عرب   شیخ مهدی عرب   آقا سید حسین بحر العلوم
ملا محمد ایروانی   شیخ منصور برادر شیخ مرتضی اعلی الله مقامه   حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی
در طهران مکرر بحضور آمده بود چندی است در نجف اشرف مجاورت دارد   حاجی میرزا ابو القاسم
همشیره زادهٔ آقای حاجی سید اسد الله پسر آقا محمد مهدی اصفهانی نوادهٔ مرحوم حاجی کلباسی
شیخ محمد حسین نوادهٔ مرحوم شیخ محمد حسن نجفی   شیخ محمد کاظمینی   آقا سید حسین ترک کوه کمری

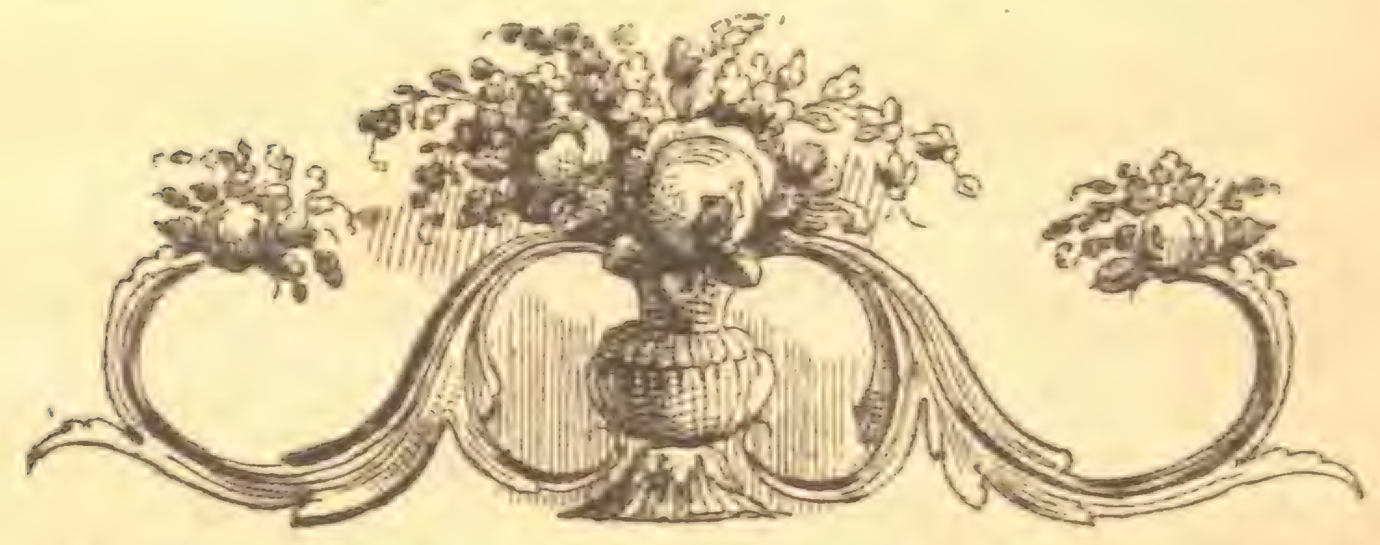
که از

که از اجلهٔ علماست   خلاصه شب خوابیدم با این یادونی بزیه
تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن   محوطهٔ بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر
ساخته شده است معلوم نیست کی بنا کرده و در چه تاریخ ساخته اند   آنچه از روی تحقیق میگویند
دیوار سمت قبله که محراب حضرت ولایت مآب علیه السلام آنجا واقعست از قدیم مانده است
لکن از دو طرف دیوار کشیده و بنای کهنه را حفظ کرده اند   پایه‌های جلو صفهٔ قبلی هم قدیمی است
که مرتبهٔ سقف آن افتاده است سقفی که حالا موجود است از بنای سید بحر العلوم مرحوم است
سمت شرقی طاقنماهای دور را شخصی تاجر از اهالی مسقط تقریباً صد و بیست سال پیش از این ساخته است
در سمت غربی هفت حجره از مرحوم ملا محمود کلید دار نجف است   چهار حجره حاجی صالح تاجر
نجفی از پیه بنا کرده   باقی را معتمد رجا ایرانیها ساخته اند   بنای طاقنماهای سمت شمال باتمام از روا
ایوانی است   منارهٔ مسجد را که در جنب باب الفیل ضلع شمالی مسجد واقعست حاجی قاسم تاجر
سمنانی بنا کرده است   تعمیرات حجرات دوره که همه خراب و شکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط
مسجد است باهتمام بتوسط مرحوم شیخ عبد الحسین از وجوه جمعی او ساخته شده است
مقامات مسجد که در هر یک دو رکعت نماز وارد است از اینقرار است   اول مقام حضرت ابراهیم
علیه السلام   دویم مقام حضرت رسول صلواة الله علیه و آله و سلم که در لیلة المعراج در آسمان

چهارم محاذی این مقام منار خوانده اند سیم مقام حضرت آدم علیه السلام چهارم
مقام جبرئیل علیه السلام پنجم مقام حضرت امام زین العابدین علیه السلام ششم
مقام نوح علیه السلام هفتم محراب حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله که مقتل آنحضرت
هشتم محراب دیگر که بفاصله سی قدم در صفه دیگر واقعست و اختلاف کرده اند که شهادت در کدام
ازین دو محراب واقع شده باشد نهم محراب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دهم
دکة القضاء که محل حکومت و مرافعه حضرت ولایت مآب صلوات الله و سلامه علیه بوده است
یازدهم بیت الطشت موضع معجزه معروف حضرت امیرالمؤمنین در باب دختر حامله دوازدهم
مقام حضرت خضر علیه السلام و آنچه معلوم میشود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع
بعضی ستونهاست بنای محرابها که در مقامات ساخته اند مختلف است و معلوم نیست کی ساخته است
غالباً بتوسط مرحوم سید بحرالعلوم تعمیر شده است سنگهای مقامات که اعمال هر مقام را نوشته
و حجاری شده در محرابها نصب کرده اند خط مرحوم میرزا عبدالعلی نواب یزدی و از خوشنویسهای معروف است
علینقی خان پسر محمد تقی خان یزدی فرستاده است مگر دو سنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است
بقعه حضرت مسلم سلام الله علیه در ضلع مسجد ما بین مشرق و جنوب واقعست اصل بنای بقعه
از مرحوم شیخ محمد حسن مجتهد است از پول هند ساخته است ایوان و تعمیرات و طارمه و غیره را

از جانب

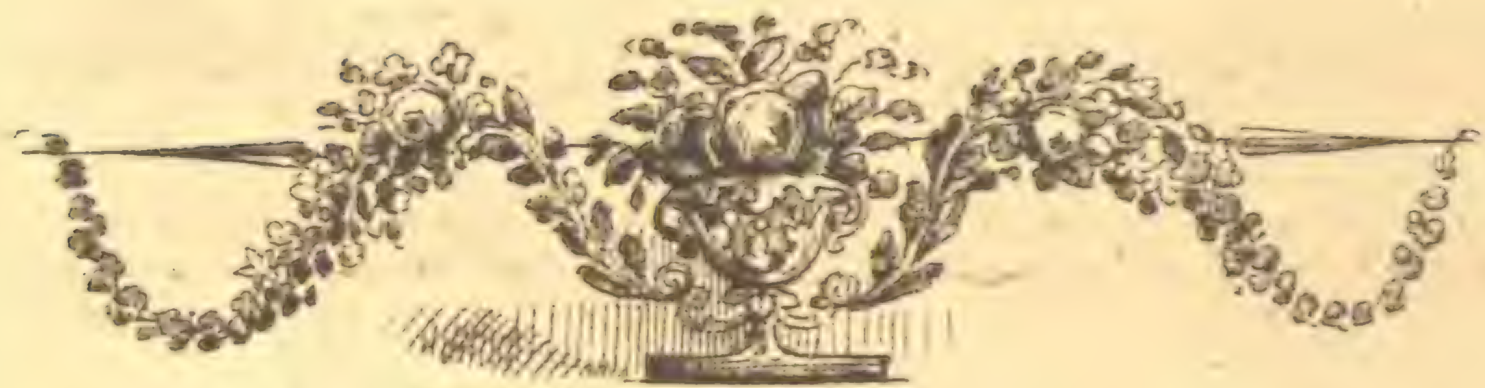
از جانب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است درسمت مشرق بقعه هانی بن عروه است
بشرح بقعه مسلم اصل بقعه را شیخ محمد حسن و اضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است درسمت شمال مقبره
حضرت خدیجه صغری دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است درسمت قبله متصل بقعه
مسلم مقبره مختار است و بفاصله صد قدم خانه حضرت ولایت مآب علیه السلام واقعست
که برای علامت گنبد کاشی کوبی ساخته شده است در این خانه پهلوی منبر حضرت بوده که نزدیک
مقام هفتم معین است و حالا برای علامت سنگی نصب کرده اند سه باب دکان خارج مسجد
شیخ عبدالحسین مرحوم از تنخواه جمع خودش ساخته است و در سمت باب الفیل واقعست حوض آب
شور که همین جا واقعست از سید محمد تقی بحرالعلوم است حوض آب شیرین را آقا سید اسمعیل مجتهد
بهبهانی از جانب حاجی ابراهیم بهبهانی اعمی بانی شده است دو مسجد کوچک دیگر نیز هست
که یکی صعصعه و دیگری مسجد حنانه است نزدیک مسجد سهله واقع در هر یک آداب
اعتکاف و نماز مستحب وارد است



روز یکشنبه هفدهم رمضان امروز در منزل بودیم صبح هوا ابر بود طوفانی داشت آب دریا
تلاطم میکرد موجی برخاسته بود بعد از نهار باد تند و بارانی آمد رعد و برقی کرده هوا سرد شد شیشه‌ها و پنجره‌ها
و چادرها را باد انداخت محقق امروز دیده شد با خانلرخان سرهنگ افشار معاً از راه آب یعنی
از هندیه آمده بودند چون خانلرخان در قبایل اعراب سمت ذی الکفل آشنا و دوست داشته است
چند شبی در مضیف اعراب مانده اند حاجی میرزا علی مقدس مشکوة الملک ناخوش است میرزا ابوالفضل
طبیب کاشی را فرستاده بودم او را ببیند گفت مقدمات استسقا است اگر معالجه نکنند احتمال خطر دارد
باید شراب بخورد میرزا علیخان و محمد علیخان متحمل شدند بروند حاجی را بمعالجه مجبور کنند رفته بودند
هنگام عصر مراجعت کردند معلوم شد حاجی را راضی بمعالجه کرده اند و حتی بخوردن کنیاک که از جمله
مسکرات سخت است انشاء الله معالجه میشود خلاصه سوار شده بزیارت رفتیم چاپار از طهران آمده
بود کاغذهائی که آورده بود خواندم نوشته بود در عرض راه همه جا باران آمده است باعث انبساط
و خوشحالی شد اینجا هم باران زمینها را تر کرده است الحمد لله گرد و خاک امروز نبود بعد از زیارت
نماز خواندم رفتم سر قبر مرحوم آقا محمد شاه یک جعبه جواهر که از خزانه حضرت بیرون آورده بودند
والی پاشا وزیر امور خارجه مشیرالدوله آمدند در حضور باز کردند تماشا کردم جواهرات نفیسه
و ممتاز زیاد داشت اغلب از مرحوم نادرشاه افشار بود که بعد از فتح هندوستان پیشکش این آستانه

مبارکه

مبارکه نموده است جواهرات نفیسه داشت از جمله دو الماس بزرگ بود یکی پیکانی و دیگری آینه که از
تراش هندی داشت بسیار الماسهای خوب و گرانبها بودند زمردهای خوب یاقوت کبود خوب
لعل ممتاز بعد از ملاحظه اینها بیرون آمده از بازار که روز اول آمده بودم سوار شده از وادی السلام
گذشتم سوار کالسکه شدم باز از سمت دروازه کوچک بمنزل رفتم محمد حسنخان هم در روزنامه خواند
میرزا علیخان هم بود



روز دوشنبه هیجدهم رمضان امروز هوا ابر بود بعد از ظهر سوار شده رو بمغرب از کنار دریا
بگردش و تفرج رفتم مهدیقلیخان آقاوجیه محمد علیخان بیگلربیگی میرزا علیخان محمد حسنخان
موچول خان بودند نیم فرسنگ رفتیم کنار دریا پیاده شدیم از طرف پائین دریا رعد و برقی
برخاست هوا منقلب گردید مستعد باریدن شد سوار شدیم تعجیل بطرف منزل راندیم در راه
قدری باران لباسها را تر کرد بمنزل آمده قدری مکث کردم وضو گرفته بکالسکه نشسته راندیم
بصحن مقدس وارد شدیم همه بودند زیارت کردم درب ضریح مطهر را باز کردند داخل شدم

شمشیر جهانگشا نادرشاه و حمایل حضرت و زینتهای مخصوص حضرت سید الشهدا و حضرت عباس
علیهما السلام و پاپوش و عبای خاص حضرت را که برای تبرک در ضریح مقدس گذاشته بودم بیرون
آوردم عبای سفید خلعتی حضرت را پوشیده بودم در بالای سر نماز خواندم با قرآن خطی بزرگ که بخط
ثلث و خیلی ممتاز است یکدو سوره تلاوت شد از طرف مهد علیا چند تا بسیار خوبی پیشکش آورده
بودند بضریح مبارک نصب نمودند وزیر امور خارجه چادر کلمدوزی مخمل مخصوص این سفر
دوخته پیشکش کرده نقره آلات از برای پاشیدن در رواق معین کرده پرده‌های از در ازاره
روضه مبارکه میگویند گویا مخصوص همین روضه منوره دوخته شده بود از حیثیت عرض و طول
مطابق ازاره بود پسرهای غلامحسین خان سپهدار که یکی حسنخان است و در مدرسه نظامی طهران
در مجمع درس کرسیش معلم متعلم توپخانه بود حالا با برادرش یوسفخان در سلک طلبه نجف مقیم شده
مجاورت اختیار کرده اند دیدم برادر میرزا عبدالله مستوفی ناظم میزان میرزا علی اکبر نام
تحصیل علوم دینیه میکند بحضور آوردند باالجمله بقعه مرحوم آقا محمد شاه رقم جواهرات
و اسبابی که دیشب از خزانه حضرت مشیرالدوله و مدحت پاشا بیرون آورده و ثبت برداشته
بودند انجا بود ملاحظه شد از جمله قندیل بسیار بزرگ مرصعی است که علیمراد خان زند پیشکش کرده است
فیروزه‌های درشت و بعضی جواهرات دیگر داشت احجار آن چندان امتیاز نداشت

چهار

چهار جعبه مرصع خیلی ممتاز اعلی برای چهار گوشه ضریح مطهر شاه سلطان حسین صفوی پیشکش کرده است
شمشیر جواهر و بعضی جواهرات دیگر و یک عطرسوز مرصع خیلی ممتاز از پیشکشیهای مرحوم نادرشاه است
قندیل مرصع بزرگ با زنجیر طلا و آویزهای مروارید درشت جور و غلطان که خیلی امتیاز دارد
زیب بیگم دختر مرحوم شاه طهماسب صفوی پیشکش کرده است دریغ دیدم مخفی و مکنون بماند
و باز بخزانه ببرند دادم از سقف گنبد روی ضریح مطهر آویختند خودم حضور داشتم خیلی خوب و مزین بود
بعد از آن بمنزل مراجعت شد شب قدری باران آمد



روز سه شنبه نوزدهم رمضان امروز از خدمت حضرت با کمال ملال و تأسف و نهایت حسرت
و کدورت رخصت خواسته بسمت کربلا عزیمت کردیم در صحن و روضه مطهره بودند آقا میرزا
حسن شیرازی که از اجله علما است و باستقبال هم نیامده بود و ایشان را ندیده بودم در صحن مطهر
مشیرالدوله بحضور آورد دیدم آدمی زاهد و متعبد و منقطع است و از علم و دانش واقعاً بهره گرفته است
در همین یکدفعه ملاقات مختصر عالم وارستگی و آراستگی و فضایل ظاهر و باطن ایشان را معاینه کردم

در فنون فضل و علم هم آنچه گفتند امروز سر آمد اقران است قدری صحبت شد دعای مسافرت بگوشم خواند
بیرون آمدم از دروازهٔ وادی السلام عبور کردیم بیرون شهر جمعیت زیادی بود در کوچهای شهر
و بازار و خارج دروازه و تل جودی که میگویند در انقضای طوفان کشتی نوح درین مکان بگل نشست
زن و مرد عرب و عجم ازدحام غریب کرده بودند بیرون شهر بکالسکه نشستم عبور مان همه جا
از کنار نهر وکیل الملک بود که ابتدا مرحوم شیخ محمد حسن مجتهد از پول هند شروع کرده ناقص گذاشت
وکیل الملک مرحوم خواست باتمام رساند مباشرین ندانسته از روی بی بصیرتی ارتفاع ارا
موازنه نکرده حفر کردند هنوز ناقص و معوق است و بیحاصل مانده در صحرا انهار پیاده شدیم
شیخ مهدی و سایر بودند حکیم طولوزون با نایب روس و دکتر معلم موزیک از راه آب
بسیاحت ذی الکفل و حله و شهر بابل رفته اند محقق تفصیل ضیافت ابن هزال شیخ عنیزه و مهمانی
شیخ جلوب را حکایت میکرد که از نهر هندیه باتفاق خانلر خان سرهنگ بنجف آمدند دو شب
در مضیف این دو شیخ بودند عادات و رسوم اعراب و احترامات و امتیازات شیوخ آنها را
میگفت بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم هوا گرم و گرفته و مگس و پشه زیاد بود ذی الکفل را
با دوربین ملاحظه میکردم محمد حسن خان کنار کالسکه روزنامه و اخبار جنگ فرنگستان میخواند حاجی
میرزا علی را دیدم سواره جلو کالسکه میتاخت از تب و جمعیت ما میگریخت میرزا علیخان گفتم

تاخت

تاخت جلو حاجی را نگاه داشت آورد دیدم بیچاره درین ناخوشی خیلی ضعیف و لاغر شده است
یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم از خان شور گذشته قدری بالاتر چادر زده اند
میان چمن امروز در صحرا حنظل که معروفست بهندوانهٔ ابوجهل زیاد بود میرزا علیخان چیده آورد میگفت
از دواهاست که در بعضی معالجات بکار میرود شب هوا ابر و انقلاب داشت قدری هم بارید
رعد و برق زیاد بود

روز چهارشنبه بیستم رمضان امروز بکربلا میرویم راه پنج فرسخ است صبح هوا خیلی سرد بود باد سردی
از پشت سر میوزید بکالسکهٔ تشریفات نشستیم والی پاشا کمال پاشا حسام السلطنه وزیر خارجه
مشیر الدوله و غیره بودند قدری صحبت شد بعد از قطع مسافتی تنها راه افتادیم تا چادر زدند در کالسکه
توقف کرده بعضی کاغذهای وزیر خارجه را ملاحظه کردم خودش هم حاضر بود و ندانم امروز در روز میکنند
دولت روس بدول متحابه نقض عهدنامهٔ بعد از جنگ قرم را صریح اعلام کرده است بعد از
ملاحظهٔ کاغذها از کالسکه بیرون آمده با آفتاب گردان قدم زدم نهار در دو فرسنگ شدت گرد و باد تا منزل

دو دندان باقی بود محمد حسنخان کتابدار که روزنامهٔ اخبار جنگ فرنگستان میخواند در بین راه
یکدسته عرب پیاده مسلح پیدا شدند دهل میزدند هلهله میکردند فرستادم پرسیدند معلوم شد
عرب بنی سعید هستند از طایفهٔ بلوچ که در سواحل عمان ساکنند خاقان مغفور فتحعلی شاه بعد از ظهور فتنهٔ
وهابی برای محافظت زوار نجف باینجا فرستاده است در ساحل نهر هندیه منزل دارند زراعت میکنند
حالا خانوار زیاد دارند رئیسشان محمد علیخان نام بلوچ است خلاصه نزدیک آبادی کربلا کالسکه را
که هم نگاه داشتند در همان کالسکه تجدید وضو شد کالسکه براه افتاد زمین چمن بود و نهرهای خشک زیاد
داشت ناچار اسب خواستم سوار شدم باد سردی هم میوزید دو ساعت بیشتر هم بغروب نمانده است
جای اردو را هم تغییر داده اند از اهل شهر و ملاها هم اجماعی شده بود بزیارت رفتم حاجی رضا قلیخان
برادر سپهسالار را دیدم عزیمت مکه دارد قرار دادم سه روز توقف شود انشاءالله بیست و چهارم
حرکت کنیم بعد از زیارت بمنزل آمدم هوا سرد است خسته بودم زودتر خوابیدم



روز پنجشنبه بیست و یکم رمضان صبح برخاستم باز دندان کاری درد میکرد کاری بهتر بود اذیت میکرد

هوا بسیار سرد است باد سرد زننده میوزید کاغذهای از حشمة الملک از سیستان و طهران رسیده بود
خوانده شد جواب نوشتم دو ساعت بغروب مانده بقصد زیارت بیرون آمدم قاضی و اجزای
مجلس کربلا بیرون سراپرده ایستاده بودند دیدم وکیل الملک از کرمان و قوش طرلان پیشکش نقد
و جنسی فرستاده بود از بندر عباس و دجله بغداد آورده بودند رفتیم بزیارت شاهزاده هندی
موسوم بزاهد الدین شاه برادر محمد بخت میرزای مرحوم که در ایران بود و اینجا مجاور است دم کفش کن
معتمد الملک بحضور آورد جبهٔ زری کلابتون دوز رنگ کوتاهی در بر داشت کلاه غریبی بزرگ و هیچ عمل
نه ایرانی و نه فرنگی و نه شباهت بعربی در سر داشت از اطراف کلاه هم پارچه دور گوش و گردن آویخته
جیقهٔ بزرگی هم از مصنوعات قدیم هند جلو کلاه نصب کرده دو شیشهٔ عطر با یک انفیه دان طلای فرنگی
تقدیم کرد با من بروضهٔ مطهره آمد مهربانی کردم تا صحن حضرت عباس هم با من بود بعد از زیارت
بهنگام غروب آفتاب بمنزل معاودت نمودم



روز جمعه بیست و دوم رمضان صبح حمام رفتم بیرون آمدم والدهٔ شاه بعضی شاهزاده خانمها را

که در عتبات مجاورت دارند آورده یکی را معرفی کرد احوالات پرسیدم ساعتی بود بعد از
شیخ تنها را خواستم برای شاهزاده هندی انگشتری فرستاده بودم خود او با همان جقه و لباس
تنگ آمده بود   رضا خان خواجه قدیمی را که سالهاست اینجا مجاور است معتمد الملک بحضور آورد
عمامه کوچکی و چند دانه موی سفید زیر گلو داشت همان رضا خان خواجه است اما با ریش و صباحت
اولا وضع مضحکی داشت عکس شاهزاده هندی و رضا خان را گفتم عکاسباشی بردارد بعد
سوار کالسکه شده رفتیم زیارت موافق معمول هر روزه برگشته آمدیم منزل الحمد لله تعالی علی کل حال
امروز حاجی میرزا محمد حسین اصفهانی ناظم التجار آذربایجان را که زیارت آمده است هنگام رفتن
زیارت در سراپرده دیدم با او آمده و پسرش که او هم تاجر معتبریست مدتی اینجاها خواهند بود



روز شنبه بیست و پنجم رمضان   امروز صبح که برخاستم دندانم بشدت درد میکرد تا عصر
خیلی اذیت کرد از این جهت زیاد کسل بودم نمیدانم سبب چه شده است نتوانستم چیزی بخورم
بعد از نهار بکالسکه نشسته زیارت رفتم فی الحقیقه روز وداع بود قتلگاه را هم زیارت کردم

در بالای

در بالای سر نماز خواندم آخوند ملا حسین مجتهد اردکانی را برای وجهی که بفقرا باید انفاق شود خواسته
بودم آمد قدری صحبت علمی هم شد بیرون آمده در صحن مقدس هم گردش کردم متصل برواق
رو بجنوب مقبره شاهزاده های هندیست آینه کاری کرده اند جای کوچکی بود متولی هم داشت
از اهل هند قدری صحبت شد از آنجا اطراف صحن را طواف کردم از مقبره شیخ عبد الحسین مرحوم
گذشتم حجره بود رو بمغرب آینه کاری خوب کرده اند قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی هم آنجاست بعد از آن
حجره دیگر بود گفتند قبر مرحوم عیسی خان اعتماد الدوله است درش بسته بود   پس از طواف رفتیم بزیارت
حضرت عباس بعد از زیارت بمنزل مراجعت شد شیخ عبد المحسن ابن هزال شیخ عنیزه و شیخ
جلوب که از شیوخ قبایل اعراب و معتبر هستند با آشنائی که در راه هندیه با مخلق پیدا کرده اند
خواهش کرده بودند بحضور بیایند خواستم آمدند علی الرسم مهربانی و ملاطفت کردم حاجی محمد صادق تاجر
که از تبریز بزیارت آمده بود بحضور آمد میرزا اسمعیل سلماسی پیشخدمت در طهران مرده است
محمد تقی بیگ نایب کالسکه خانه که در قصر فیروزه دوشان تپه هنگام آمدن عتبات اسب بصورتش
لگد زده و این سفر نتوانست همراه بیاید وفات کرده   دندان درد زیاد اذیت میکرد بحضرت
سید الشهدا علیه السلام متوسل شدم که از شفاخانه غیب علاجی بفرستید الحمد لله تعالی
درد ساکت شد راحت شدم   از صحن حضرت عباس علیه السلام راه دیگر است که امروز

عبور کردیم نزدیکتر است از راهی که روزهای دیگر آمد و شد میکردیم قدری بازارات از انجا بکوچه میرسید
که بکمرکخانه انجاست از انجا گذشته بخانه حکومت میرسد فاصله کمرکخانه و سرای حکومت میدان است
آقا سید حسین نامی از اولاد صفوی در صحن حضرت عباس نماز جماعت میخواند آدم خوبی بود شباهت
صوری و معنوی بنظام العلمای ما دارد



روز یکشنبه بیست و چهارم رمضان باید از کربلا بمسیب برویم صبح سوار شده از سمت شرقی شهر
کربلا خارج باغات و آبادی بصحرا راندم از اجماع روز آخر تعیین داشتم باعث زحمت و معطلیت
گریختم از زیارت هم باینجهه بازماندم ظهیر الدوله آمد مرخصی بمکه خواست که چندی در کربلا بماند از راه
بصره و عمان بمکه برود علیقلی خان اجودانباشی هم مرخص شده و در کربلا مانده است که از راه نجد برود
شاهزاده هندی بکره مادیان بسیار کوچکی سوار بود با کلاه و تاج و جقه مشایعت آمده مرخص شد
گفتند از این سمت راه نیست نهر زیاد در جلو است بدون بلد خودم پیش افتادم والی پاشا و پاشاها
معتمد الملک میرزا علی خان محمد حسنخان امین حضور بودند همه این صحرا محل زراعت است

زمینها

زمینهای پر نهرهای عمیق و نهر عریض عمیق زیاد بود که همه از نهر حسینیه جدا شده است متصل از نهر میگذشتیم
دو قیل قو بیرق روی جو ازدوم تقریباً دو فرسخ که رفتیم باصل نهر حسینیه رسیدیم یک نهر بزرگ و پل
کوچکی فاصله بود از طرف نهر حسینیه راه مسیب است که مردم میرفتند راهی پیدا کرده بآب زدیم
پل نداشت اما کود بود اسب خوب گذشت براه معمول رسیدیم باد میوزید گرد و غبار غریبی بود
از راه خارج شدم از صحرا میرفتیم که گرد و خاک کمتر باشد نهر زیاد بود اذیت کرد بکاروانسرائی
رسیدیم گفتند خان آتشی است دور از کاروانسرا نهار پیاده شدیم باد گرد و غبار زیاد
می آورد درد دندان هم قدری هست درست نمیتوانم چیزی بخورم باد هم طوری خاک و غبار می آورد
که قوت غالب امروز خاک است این راهی است که زوار آمد و شد میکنند و متداول و متعارف
همین راست کالسکه بسختی عبور میکند همه را هم سواره آمدم همین جهت آمدن بکربلا راه عوض شده خواستند
ما را از راه دلالت کردند که این نهرها و موانع از برای عبور کالسکه نبود پاشاها و معتمد الملک بودند
زیاد صحبت شد مشیر الدوله عقب مانده است نزدیکی مسیب رسیدیم اردو پیدا شد چهار
دراج پرید یکی را زدم از پل نهر حسینیه گذشته رفتیم منزل رو بطرف فرات افتاده است
چادرهای ما را لب آب جای خوب زده بودند از بس خسته بودم باتراق فردا حکم شد و شب
عربها سر پیشخانه ریخته دو نفر فراش را زخم زده اند یک چادر کلدو را باز کرده برده بودند هاشمخان

پسر فراشباشی میگفت که عربها را تعاقب کرده چادر پاره را که داشتیم بردند دیشب اینجا خیلی دزدی
شده است شب بعد از شام شیخ مشهدها را خواستم عضد الملک میرزا علیخان محمد علی خان
مهدیقلیخان بودند ساعتی صحبت شد محمد حسنخان یوزباشی پدر محمد علیخان در کربلا مانده است که بعد بیاید
حاجی آقا بابای حکیمباشی هم ناخوش بود در کربلا ماند رضاقلیخان قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی
هم مانده است آقا سید صادق مجتهد کربلا تشریف دارند بعد خواهند آمد



روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان امروز در مسیب اتراق شد صاحب دیوان از اصفهان
بارخانهٔ پیشکش فرستاده بود آدم امام جمعهٔ اصفهان هم آمده بود مشیر الدوله از کربلا آمد میگفت
در شهر کربلا یهود تنها دو میخانه باز کرده بودند خلاف تعظیمات شعائر الله دیده موقوف کردم یهود تنها را
بحبس حکومت دادم بالجمله چهار ساعت بغروب مانده برای تفرج شط کشتی بخار کوچک را حاضر
کردند با والی پاشا معتمد الملک بعضی مشیخها تنها بکشتی رفتیم خیلی بتأنی و آرامی حرکت میکرد بوی
هیزم و روغن چرخهای آنرا باد بسمت ما می‌آورد سبب صداع شد بمنزل برگشتیم اغلب بارها

امشب بغداد میرود هنگامه غریبی بود متصل صدای تفنگ می‌آمد که اهل اردو میانداختند دفع شر
میکردند عرب هزره مسیب معروفست حکیم طولوزون که بحله و ذی الکفل و بابل رفته بود
امروز آمد تفصیل سیاحت خودش را نقل میکرد گفتم آنچه دیده است بنویسد انشاء الله تعالی
در آخر این روزنامه نوشته خواهد شد



روز سه شنبه بیست و ششم رمضان صبح زود برخاستم هوا ابر بود باران هم می‌آمد رخت پوشیدم
سوار شدم هوا سرد بود باد تند و مردم اینطرف جسر اجماع کرده بودند قدری با معطلی شد از جسر
عبور کرده از بازارچه و کوچهای کثیف مسیب گذشتیم در صحرا کالسکه نشستم بهمان ترتیب که آمده بودیم
از خانات عرض راه میگذشتیم از طرف خان محمودی نهار را قبا دیم محمد حسنخان روزنامه میخواند طولوزون
معیر الممالک شیخ مشهدها اغلب بودند حکیم الممالک باز ناخوش و کسل است تیمور میرزا هم با
اظهار نقاهت میکرد میگفت امشب در خان محمودی میمانم بعد از نهار بکالسکه نشستم راه دو رست

همه را کسل و خسته کرده در راه زوار زیادی از خراسان و مسقط و طهران و غیره بکربلا میرفتند
عباس بیک پیشخدمت قراباغی با عیالش از طهران میآمد میخواهد بمکه برود محمد رحیم خان سرتیپ زند را
دیدم تا سر من رای همراه است بعد میرود بنجف از راه نجد بمکه خواهد رفت دو ساعت بغروب
مانده از خور گذشته باسکله رفتیم که با کشتی ببغداد برویم حاجی جابرخان حاکم محمره را که ببغداد
آمده است معتمد الملک در خور بحضور آورد احوالات پرسیدم با کشتیهای خودش از راه بصره
ببغداد آمده است در کشتی محمد علیخان محمد حسنخان معتمد الملک مشیر الدوله
امین السلطان مهدیقلیخان آقا وجیه حکیم الممالک عکاسباشی عضد الملک
میرزا علیخان کشیکچی باشی بودند در کشتی نماز خواندم چای و عصرانه صرف شد یکساعت
و نیم از شب گذشته بعمارت ناصری رسیدیم آب شط گل آلود بود از این بارندگیهای جدید قدری
زیاد شده است رسیدیم بعمارت نماز مغرب و عشا خواندم جسر را برای عبور کشتی باز کرده بودند
مردم را خیلی معطل گذاشت تا نصف شب باز بود و مردم در کوچه‌های بغداد که منتظر مانده
بودند راه عبور نداشتند گفتند یکدو نفر هم در آن اجماع و ازدحام با بار بشط افتادند اما گرفتند
کسی تلف نشد درین ازدحام بسبب خیلی دزدی و دست اندازی از عربها بیاروبنه مردم شده
بود یکدو نفر را زخم زده بعضی اموال و اسباب مردم را بسرقت برده اند امروز در راه

کاظمخان فراشباشی را دیدم نزدیک کالسکه آمد خیالاتش سخت پریشانست گمان ندارم
با اینحالت علاج پذیر باشد در عبور از جسر مسیب بحاجی میرزا علی مشکوة الملک هم صدمهٔ عجیبی
وارد شده است در عبور بحاجی تنه زده از اسب انداخته اند با ضعف و ناتوانی قوه برخاستن
نداشته مال و بار زیادی گذشته است و حاجی را پامال کرده سر و روی حاجی را درهم شکسته اند
آقا حسن رخت دار دیده بود حکایت میکرد که صورت حاجی تمام مجروح است بینی کج و صورت
معوج شده است اطاقهای قصر ناصری بوی رطوبت گچ داشت شب گیج شدم صداع
سخت عارض شد درها را باز میکردند سرد میشد می بستند گرم و دم و بو و رطوبت گچ اذیت میکرد
خیلی کم خوابیدم



روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان برای خوابگاه شب گفتم در باغ چادر و الاچیق زدند
نهاری صرف شد بعد از نهار بعزم زیارت کاظمین علیهما السلام برخاستم حاجی جابرخان پسرش
میرزا مهدی و پیشکارش در باغ بودند دیدم رفتم زیارت نماز خواندم از تون تلگراف کرده بودند

که چند ساعت برف و باران باریده است سبب انبساط شد در خدمت امامین همامین عرض
شکر کردم در بازار کاظمین میگذشتم قدری عطر خریدم والده شاه در خارج آبادی چادر و سراپرده
زده است رفتم از ایشان دیدن کردم از آنجا بمنزل آمدم امروز در روضه مطهره شخص معممی موسوم به شیخ
ابابکر که از سلسله عرفاست با آهنگ غریب و طرز مخصوص از مناقب ائمه میگفت و جست و خیز
غریب میکرد و در فاصله عبارات گوش خود را بضریح مبارک میگذاشت که جواب بشنود و واقعا منبر میکرد
میگفت تصحیحات ایران آمده شاه مرحوم را ملاقات کرده ام حرکات مضحک میکرد



روز پنجشنبه بیست و هشتم رمضان   اسب و چادر و آشپزخانه مختصری از راه خشکی بسمت مداین
فرستادیم خودمان با کشتی بقصد یکشنبه توقف و ملاحظه طاق کسری و زیارت حضرت سلمان
میرویم و حرمخانه مختصری هم همراه است در کشتی کوچکتر موسوم بالوس   چهار ساعت و نیم.
از دسته گذشته بود بیرون آمدم مریم یهودی لاله که ایام ولیعهدی خودم در طهران دیده بودم
و مدتیست اینجا متوقف است بیرون درب عمارت ایستاده بود بهمان ترکیب و حالت دعا میکرد

از بنیه و مزاج او حیرت کردم که در این مدت بوضع ظاهر او تغییری راه نیافته زنده و سالم
مانده است   در اسکله بقایق نشستم مدحت پاشا و سایرین با من بودند وزیر امور خارجه خیال
آمدن نداشت کارهای لازم داشتم او را هم با خودم بکشتی بردم   مشیرالدوله   معتمدالملک
امین الملک   عضدالملک   حکیم الممالک   مهدیقلیخان   آقا وجیه   حکیم طلوزن   عکاسباشی
امین السلطان   و سایر بودند   در اطاق کشتی نشستیم باد سردی میوزید نهار صرف شد آب شط
زیاد است و گل آلود   از اینهای آبادی بغداد گذشتیم   وزیر خارجه   مشیرالدوله   امین الملک
حضور آمدند کاغذهای مفصل میرزا محمد علی که از سرحد شکوه نوشته بود خوانده شد خیلی طول کشید
کشتی تجار بزرگی هم گفتند از بصره آمد از ما گذشت با و مسافر زیاد داشت من مشغول نوشتجات بودم
ندیدم هوا سرد است نسیم سردی میوزد برای والی پاشا خرقه ترمه بطانه خز که در دوش داشتم و سالها
پوشیده بودم یکفروند کشتی تجار که مساوی همین کشتی است که نشسته ایم از حاجی جابرخان حاکم محمره از ما
گذشت ببغداد رفت بعد از اتمام نوشتجات حکیمباشی طلوزن آمد قدری روزنامه اخبار جنگ فرنگستان
خواند دو ساعت بغروب مانده بساحل مداین رسیدیم چادرها را تازه در کنار شط میزدند قایق
نشسته بکناره رفتیم   ابراهیم خان نایب امیرآخور اسب آورد سواری اصلان و چپر گردها
سواره ایستاده بودند اول بسمت طاق آمدم چند دراج از جلو اسب پرید دو قطعه در هوا زدم

از آنجا بملاحظهٔ طاق کسری رفتم صبح امین السلطان را فرستاده بودم که آدمی ببالای طاق بفرستد با طناب ارتفاع و عرض و طول دهنهٔ طاق را معین کنند سابقاً بطور تخمین نوشته شد

آنچه بدقت ذرع و معین کرده بودند از این قرار است

طول فرش انداز ایوان	قطر پایهٔ دیوار طاق	قطر پایهٔ درگاه سمت شط
چهل و هشت ذرع	دست راست هفت ذرع و یکچارک	چهار ذرع و نیم
قطر پایهٔ درگاه	**عرض دهنهٔ طاق**	**ارتفاع طاق**
دست چپ هفت ذرع یکچارک	سی و چهار ذرع و نیم	سی و دو ذرع
دهنهٔ پایهٔ طاق از ابتدا تا انتها	**طول درگاه سمت شمال**	
سمت شمال نه ذرع	شش ذرع	

عرض هر درگاهی سمت شمال
چهار ذرع

عکاسباشی هم عکس از بناها و اماکن برداشته بود بعد از ملاحظهٔ طاق بمقبرهٔ حذیفهٔ یمانی و عبدالله انصاری رضی الله عنهما رفتم در یک محوطه است که چند نخل دارد و یکی از نخلات را تازه باد شکسته بود چند نفر خدام از عرب بودند فاتحه خوانده بیرون آمدم بکشتی تا کشتی نشست نهار را در کشتی خوردم و بسلامت و صحت و فراغت از درد دندان شکر گفتم و بین نهار کشتی ما بکشتی تنجار

حوالی طاق آثار کهنه را که گویا دیوار باره بوده است و حالا تل خاکست ملاحظه کردم بنای قلعه و دیوارها تماماً خشت خام است آجر ندارد و اطراف عمارت مجدد و دشت حصار مدوری داشته است که رسم آن باقی است قدری گردش کرده هیأت ابنیه و طرز عمارات را سنجیدم صحرا بوته زیاد داشت سوراخ موش و سایر حیوانات بسیار بود اسب را خیلی با احتیاط حرکت میدادم خواستم بزیارت حضرت سلمان بروم وقت مقتضی بود درد دندان هم اذیت میکرد بمنزل آمدم نماز خواندم بعد از شام عضدالملک محمدعلیخان محمدحسنخان وغیره بحضور آمدند ساعتی تحویل آمدن و روزنامجات وغیره مشغول بودم نواحی مقبرهٔ سلمان

از توابع عزیزیه است و با این محل چند فرسخ مسافت دارد



روز جمعه بیست و نهم رمضان صبح بعد از حمام رفتن سوار شدم امین خلوت دیروز با ما در کشتی نبود از راه بیابان بصحرا آمده است قوش هم برای شکار دراج آورده است سوار شده با ما آمد ابتدا بزیارت حضرت سلمان رفته فاتحه خواندم آداب زیارت تقدیم شد

از آنجا

انگلیس که از این کشتی بزرگتر است و بصره میرفت رسید گویا شب از اینجا میگذشت کل نشسته بود

مسافر زیاد از فرنگی و غیره و بار و اسب متعدد در کشتی بود و هرچه جهد میکردند از گل بیرون

نمی آمد سکنه کشتی مضطرب بودند از آنها گذشتیم در کناره اردو ریک هوا سل نشسته بود

با گلوله انداختیم اقلا و خیلی دور بود و با حرکت کشتی گمان نمیرفت اینطور گلوله بخورد آبادی هم رو بکشید

با بتدای باغات رسیدیم بسیار با صفا و طراوت بود درختهای مرکبات نخیلات درختهای

صدر که در ایران کنار میگویند خیلی بزرگ و بلند و سبز و خرم آبادی سمت راست که طرف

بغداد و نواست بیشتر بود از محاذات خانه اقبال الدوله میگذشتیم تیمور میرزا و کنیز فرنگی را

آنجا دیدم از وقتیکه بکربلا و نجف رفتیم و برگشتیم تا امروز دیگر اقبال الدوله را ندیده ام

کشیدند نقاهتی دارد • بالجمله باسکله رسیدیم از کشتی بیرون آمده با قایق باسکله رفتیم حاجی رحیمخان

خازن الملک نورالدین میرزای نایب ناظر و غیره بودند کپانیکه از راه خشک و صحرا

بمداین و قبر حضرت سلمان میروند بازنا چار در جسر از شط دیاله محتاج بکشتی هستند نه اینکه

بتوانند بکسره با اسب بروند



روز شنبه غره شوال عید رمضان است و مثل سنوات قبل در توضیح عید میان ایرانی و عثمانی اختلاف شده

نهار در تالار قصر ناصری خوردیم پیشخدمتها بودند تیمور میرزا از آمدن سامره استعفا میکرد که خیال دارم

بشهروان بروم مرخص کردم برود میرزا نصرالله علی اکبر نایب نظارتخانه هم از اینجا بطهران میرود حکیم الممالک

نیز بواسطه سوء مزاج و ناخوشی بسامره نمی آید از اینجا بطهران خواهد رفت تیمور میرزا از خانه اقبال الدوله

شور آورده بود مثل خوشه انگور خود میوه بیامیه شبیه است قدری بزرگتر طعم انجیر دارد بعد از نهار

سلام عید منعقد شد حکیم الممالک و قهوه چی باشی با شال و کلاه و جبه حاضر شده بودند حکیم الممالک

غلیان سلام آورد مدحت پاشا والی بغداد کمال پاشا ناظم افندی در اطاق پیش من ایستاده بودند

سایر وجوه و اعیان ملکیه و عسکریه عثمانی اعیان و اعاظم ایرانی با تزیین رکاب قاضی و مفتی افواج و توپخانه

ایرانی و عثمانی همه مرتبا در خیابان صف زده بودند همه با لباسهای رسمی با کمال نظم و زیر امور خارجه

سلام مخاطب بود بعد از ختم گفتگوی من آقا محمد علی نقیب باشی خطبه که فارسیا و عربیا از منشآت وزیر امور خارجه

و خیلی فصیح و خوب تلفیق و انشا کرده بود خواند بعد از نعت حضرت رسالت پناه و خلفای راشدین

دعای سلاطین اسلام را معا بیان کرد اینطور مجلس سلام ملمع هیچوقت منعقد نشده بود خیلی خوب

۷ رقم گذشت بعد از اختتام سلام بزیارت کاظمین علیهما السلام نماز خوانده در گوشه ایوان طلای خود بان

نشستیم یوسف بیک قهوه چی باشی والده شاه چای آورد خلاصه بیرون آمده سوار شدیم امروز هم

علاوه بر انعامات سابق بخدام انعامی داده شد بعد از ورود منزل معیر الممالک در تالار
قصر ناصری بعضی جواهرات و اسباب از تجار بغداد بحضور آورده بود خریداری شد میرزا هادی
معدل پیشکار مشیر الملک از فارس آمده پیشکش و عریضه آورده بود بحضور آمد با همان کشتی از بصره
آمده است که روز رفتن بزیارت حضرت سلمان آن مدار کشتی ما گذشت جلال شاه پسر آقاخان هم
جعبه تفنگ خوب گلوله زنی و دو لوله ساچمه زنی در مجمعه پیشکش آورده بود خوب تفنگی است عکاسباشی
البوم بزرگی از عکسهای اسکندریه و مصر و سوئز از شخص عکاس فرنگی گرفته آورده بود ملاحظه کردم تا
یکساعت از شب گذشته میرزا علیخان حکیم الممالک مهدیقلیخان عکاسباشی بودند بعد از نماز رفتم شام
خوردم بعد از شام آتشبازی مختصری کردند امروز بعباس میرزا یک نشان تصویر با خلعت داده
یک شال و یک حلقه انگشتر هم برای مادر عباس میرزا فرستادم امروز مشیر الدوله هم بوزارت عدلیه
اعظم و وزارت وظایف و اوقاف منصوب شده جبه مرصع و یک حلقه انگشتر برای او فرستادم پشمینه



روز یکشنبه دویم شوال امروز باید از بغداد بسمت سامره حرکت کنیم راه امروز را شش فرسنگ میگویند
اول گفتند به بنکجه منزل خواهد شد که از توابع بغداد و اعظمیه است ثانیاً منزل را دخاله قرار دادند که قدری بالاتر از
بنکجه است در اسکله بقایق نشسته بکشتی بخار رفتیم از راه آب بمنزل رویم براحت نزدیکتر است مردم
و بارها از ساحل سمت راست شط براه خشکی رفتند بکشتی رسیدیم میرزا علیخان محمد حسنخان میرزا محمدخان موچولخان
خازن الملک معتمد الملک مشیر الدوله امین السلطان محمدتقیخان کشیکچیباشی عکاسباشی محقق
دهباشی قهوه‌چی‌باشی پسر امین الدوله بودند قدری در کشتی مکث شد عباس میرزا آمد مرخص شد با قفه
بمنزلش مراجعت کرد پنج ساعت از دسته گذشته بود که کشتی حرکت کرد از سواحل کاظمین و امام اعظم و قریجات
غالباً سمت راست شط که شمال شرقی است آبادی داشت با چرخ و دلو بحرکت اسب آب می کشیدند خانوار
و نخیل و زراعت بود سمت دیگر شط کمتر آبادی داشت والی پاشا با گلوله در میان یکدسته قاز که در آب بودند
یک قاز صید کرد کشتی را قدری نگاه داشته قایقی رفت قاز را آورد مرغ زیاد از هر نوع روی آب بود
حاجی شهاب الملک و سوار هاشر را کنار شط دیدم از آنها گذشته بفاصله زیادی مهدیقلیخان آقا
میرزا عبدالله محمدعلیخان بیگلربیگی را دیدیم در کناره اسب میدوانیدند دراج زیادی در زراعتهای ساحل
شط بوده است خیلی صید کرده بودند کشتی بتأنی حرکت میکرد و هرچه میرفتیم از منزل اثری نبود بالاخره
مقارن غروب چادرها دیده شد اردو بوضع خوب کنار شط زده شده است چراغها در آب شط عکس

واده بود خیلی روح و صفا داشت در تغییر سمت منزل در وسط دجله جزیرهٔ طولانی پیدا شده شط را
بدو شعبه قسمت کرده بود در نزدیکی محل اردو جزیره تمام شد و باز تمام دجله در کمال وسعت جریان داشت
کشتی از محاذات سراپرده ما خیلی گذشت قایق آوردند والی پاشا مشیر الدوله امین السلطان با من
بقایق آمدند رفتیم دم سراپرده پائین آمدیم الحمد لله بسیار خوش گذشت



روز دوشنبه سیم شوال بغازانیه میرویم چهار فرسنگ و نیم راه بود یعنی از روی آب این مسافت
بنظر می آمد از خشکی و خط مستقیم باید نزدیکتر باشد صبح سوار قایق شده بکشتی رفتیم پاشا مشیر الدوله
و اشخاص دیروزی همه بودند محمد تقیخان بعلاوه محمد قلیخان آقا وجیه میرزا عبدالله مجد الدوله
معیر الممالک دوست محمد خان عضد الملک بودند پنج ساعت از دسته گذشته حرکت کردیم دو ساعت
و نیم بغروب مانده بمنزل رسیدیم طرف راست دجله امروز آبادتر است سمت چپ کمتر آبادی
دارد اول آبادی منصوریه رسیدیم خیلی آباد بود نخلستان زیادی داشت بعد بسعدیه بعد بدیران
منزل که غازانیه است این آبادیها بیکدیگر متصل نیست در فاصله هر فرسخ یک آبادی است

وسرآبادی امتدادی دارد بعادت ایام گذشته نهاری صرف شد اما بحمد الله از روی اشتها و سلامت
محمد حسنخان روزنامه خواند مجد الدوله قصیده خوبی که گفته بود آورد خواند بدلخوشی و راحت بمنزل رسیدیم
کشتی محاذی سراپرده بکناره متصل ایستاد بی منت قایق پیاده شدیم بعد از ورود منزل نماز خواندم
باز نیمساعت بغروب مانده بقایق نشستیم محمد حسنخان عکاسباشی آقا حسن نایب قهوه چی باشی بودند آن طرف
شط رفتیم پیاده قدری گردش کردیم باز سوار قایق شده بچادر برگشتیم



روز سه شنبه چهارم شوال امروز منزل خان بجار و شش فرسنگ مسافت است صبح شهاب الملک کاغذی
فرستاده بود که علیقلیخان اجودانباشی قشار که بقصد مکه مرخصی گرفت و در کربلا ماند بصدمه جزئی که از پله
افتاده بود فوت شده است پنجساعت و نیم از دسته گذشته سوار کشتی شده راندیم یکساعت
و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم خلاصه خیال شکار
داشتم سوار اسب شدم قدری راه را کج کرده بصحرا رفتیم به بوته زاری رسیدیم دراج زیادی
پرید نایب ناظر محمد ابراهیمخان و سایر قوشچی ها امین خلوت سایر بودند چند دراجی صید شد خودم

بیرون آمد چند سواری عقب کردند نتوانستند کاری بکنند جلو این تپه زارها کال بزرگی بود آنطرف زمین
پست و بلندی زیاد داشت از آنجا که گذشتیم جنگل بصاف گیر ماند رسیدیم باد و سردی از پیش رو میوزید
همه پیشخدمتها و حسام السلطنه سایر بودند سردی هوا و باد خنکی که میوزید باعث خستگی شد با امین السلطان
گفتم نتوانستند کشتی را نگاه دارند نهار هم ببرند بکشتی خودم هم تاخته بکنار شط رسیدم کشتی عقب مانده بود
قدری تأمل کردیم کشتی رسید تخته گذاشتند بکشتی رفتم همراهان هم آمدند نهار خوردیم محمد حسنخان
روزنامه خواند عکاسباشی چند شیشه عکس انداخته بود در کشتی بکاغذ نقل کرد منتخبات اشعار شیخ را
گفتم میرزا علیخان مینوشت تفنگ زیاد بمرغ سقا و قاز وغیره انداختم نخورد سمت راست شط ایلات
عرب خیلی بودند سیاه چادر و کپر داشتند و همه جا با چرخ و گاو و اسب آب میکشیدند لکن خانه
و اشجار دیده نشد سمت چپ هم چرخ آب و عشایر اعراب بودند طرف راست بالنسبه بسمت چپ
اراضی ارتفاعی داشت و رفته رفته طبیعت زمین تغییر کرده سنگ و ریگ پیدا میشد در یکفرسخی
خان بنجار جمعی را دیدیم که با قفه خودشان و بار و مالشانرا عبور میدادند با دوربین نگاه میکردم
میرزا نبی خان کارگذار سابق بغداد را شناختم راهی است که از سمت کاظمین می آیند و در محلی
موسوم بجبیل منزل میکنند عصر بمنزل آمدم نماز خواندم چای صرف شد در اردو دراج زیاد دیده
گرفته بودند اراضی منزل سنگلاخ و ریگ بوم است راه این منزل از خشکی دره و ماهور

زیاد داشته است و از نهر موسوم بعظیمیه عبور شده است که در فصل بارندگی از سمت
جبال سرحدیه آبی باین نهر جاری میشود عربها مکشوف العوره مردم را از آب عبور میدادند
عشایر عرب که چادرهای آنها امروز دو طرف شط دیده شد آل بوفراج از طوایف عشیرة العزه
عشیره خسرج بوجواری مسعود جبور



روز چهارشنبه پنجم شوال امروز باید بسامره برویم میگویند از خشکی شش فرسنگ راه است
از سراپرده بیرون آمده بکشتی نشستم اشخاص دیروز بعلاوه حسام السلطنه وزیر خارجه مجدالدوله
میرشکار بودند همه جا دو طرف راه عشایر عرب ساکنند تقریباً در چهار فرسخی سمت راست آثار
بزرگی از قلعه و باره و عمارت بنظر آمد که خراب شده ریخته اثری باقی است پرسیدم گفتند جالتیه
یا جالوتیه از بناهای خلیفه هارون الرشید است و پیش از این آثار کاروانسرائی قریب
بشط دیدم گفتند خان مزراقچی است که زوار منزل میکنند امروز جزیره و شعبات در شط
زیاد بود سمت راست جزیره کوچکی بود که نخلی هم داشت نورمحمد خان پیشخدمت از بالای

کشتی دراجی نشان داد از توقف در کشتی خسته شده بودم گفتم کشتی را نگاه داشت تخته گذاشتند
بخشکی گذشتم جمعیتی با من آمدند معیر الممالک امین الملک محمد حسنخان آقا وجیه میرزا علیخان
محقق ناصر قلیخان میرشکار عضد الملک عکاسباشی امین حضور آمده بودند مقارن آن
حال مهدی قلیخان و عبد القادر خان سرتیپ سواره از صحرا پیدا شدند درین صحرا بوته های شور
که مخصوص گیر است و درختهای گز بقدر بری است که پیاده در آن پنهان میشود مثل اینکه غلامعلیخان را
گفتم دراج بپراند خوک بزرگی از زیر بوته بیرون دوید تفنگ چارپاره زن از میرشکار گرفته انداختم دور شده
بود بخورد قدری در کناره راه رفتم کشتی از ساحل دور رفته بود بقایق نشستم امین حضور و عکاسباشی
دهباشی با من آمدند سایر در ساحل معطل ماندند قایق بزرگی بردند که حضرات را بکشتی برسانند
قایق بکناره متصل نشد قایقچی یکیک را بدوش میکشید بقایق می انداخت جریان آب هم طوری
بود که قایق متزلزل بود و در محل خطر از کشتی طناب انداختند قایق را محکم بستند کشیدند حضرات با فضاحت
خودشان را بکشتی رسانیدند وضع و حالت مضحکی بود بالجمله امروز در بین راه نزدیک همان قلعه آجری
جالیه در شط آثار پل قدیم پیدا بود و هنوز چند پی آجرین در سمت راست شط باقی است و این
قسم آثار که غالباً از عهد عباسیین مانده بفاصله های مختلف جالیه را با سامره متصل میکند یکساعت
بیشتر بغروب باقی نبود که در کنار دجله برج کهنه بلند کم قطری دیده شد و آب شط بدو شعبه منقسم و جزیره

درمیانه حادث گردید کشتی ما در ورطه تردید افتاد که از کدام شعبه حرکت کند سر دو سمت را امتحان کرد
در سر دو شعبه انحدار و تندی آب و نزدیکی سطح زمین و کمی عمق قریب بمساوات بود بالاخره از شعبه سمت راست
کشتی بحرکت آمده و غافل از اینکه کشتی بخشکی رانده ایم بفاصله اندک صدائی با جزئی تزلزل از کشتی برخاست
در جای ماند تقریباً نیم ساعت بغروب مانده بود که بی حرکت ماندیم از اطاق مخصوص خودم بیرون آمده
بسطح فوقانی کشتی که مجمع اعیان عثمانیه و ایرانی بود رفتم کپیتان و عمله کشتی جهدها کردند تدبیرها بکار رفت
هیچ علاج سودمند نیفتاد و همچنان کشتی بتقلب یمیناً و شمالاً از پیش رفتن و پس نشستن عاجز بود
این نقطه که پای در گل مانده ایم محاذی یورت یکزمره اعراب بدوی است و بیچاره ها آنقدر بیمعونه و تنگ معیشتند
که نتوانستند مردم کشتی را یکشب آذوقه بدهند مردم غالباً در کشتی گرسنه مانده اند من خود از بالا باطاق
خودم برگشتم اول غلامعلیخان و بعد از او آقا رضای دهباشی را با قایق بکناره فرستاده پیاده مرد
روانه کردم که حالت کشتی را ببرد و خبر بدهند اسب بیاورند در اطاق بعد از ادای فریضه شام خواسته نشستیم
بحمد الله تعالی با نان و کباب جوجه و تخم مرغ آب پز تغذیه شد و حالا که سه ساعت از شب گذشته است
در اطاق کشتی اتفاقات و حالات امروز را تا این ساعت نوشتم هنوز صدای طناب و زنجیر و آمد شد عمله و آواز
ضعف و شدت بخار و صدای چرخها متصل شنیده میشود علامت نجات نیست در کشتی جزئی حرکتی هم رسید
لکن برای این بود که زود در همین نزدیکی سخت تر و محکمتر بگل بنشیند در این هنگام از ساحل شط صدا برخاست

ابراهیمخان نایب امیرآخور برای من اسب آورده بود برای حاضرین کشتی هم آمد مال سواری آورده اند
غلامعلیخان هم برگشته است با محمدعلیخان امین السلطنه بکشتی آمدند محمدعلیخان مسلح و با تفنگ وارد شد مسافت را
پرسیدم گفت از اینجا تا محل اردو سه فرسخ است بتصور بعد مسافت و انقضای وقت و موقع غروبست
رفتن را فسخ کردیم عزم رحیل باقامت بدل شد گفتم حسام السلطنه باردو برود و بمردم اعلام کند که در کشتی
ماندیم صبح می آئیم اسبها را هم قرار شد در همین اوبهٔ اعراب تا صبح نگاهدارند با اینکه پنج ساعت از شب
گذشته و در کمال خستگی بودم باز رفتن باردو را بهر ملاحظه راجح دیدم و ثانیاً قایق فرستادم آوردند
که اسبها را برگردانند باز هنگامه درگرفت های و هوی غریبی شد اسبها را تا پای پله کشتی آوردند همه
سوار شدند الا بعضی که نیامده اند من بقایق نشستم یکباره رفتیم اسب آوردند سوار شدم هوا سرد بود
سر و رو را پیچیدم برای روشنی و نمایندگی راه بعضی فانوسهای کشتی را با ما آوردند و همینطور تا منزل
همراهان چراغی در دست داشتند در راه با حسام السلطنه صحبت میکردم ماه در شرف غروب و در افق
شعاع مختصری داشت نسیم سرد میوزید در دست و پا سردی نسیم و هوا حس و قدرت نگذاشته بود
ابراهیمخان نایب امیرآخور با یکنفر عرب در جلو بلدی میکردند ابتدا بسمت شمال حرکت میکردیم تا بجائی
رسیده بطرف مغرب منحرف شدیم بلد عرب را هم انعام داده مرخص کردم و همچنان میراندیم
تا چراغی از دور نمودار شد باحتمال اینکه اردو و منزل است مشعوف بودم نزدیکتر رفتیم چراغ را

متحرک

متحرک دیدم پیشتر آمد معلوم شد آقا رضای دمباشی است برای من شام و رختخواب آورده است
ما را دید برگشت پرسیدم از راه چه مانده و تا منزل چه قدر باقی است گفت دو فرسخ کمتر است بیان او بر جهد
و تعجیل افزود که از گذشتن موقع خواب بسیار خسته بودم خلاصه راندیم تا آبادی شهر دیده شد اول
بنائی که دیدم برج متوکل بود که در تاریکی شب از کنار راه در طرف راست رؤیت میشد بنای عظیم مرتفعی است
از آنجا گذشته از کنار قلعه گذشتیم در ساحل دجله اردو و سراپرده زده شده بود هشت ساعت
از شب گذشته بمنزل وارد شدم و درین نیم شب هنگامه از نبودن آذوغه و علیق ما بود این یکشب مردم
و منزل خان تجار بردم خیلی سخت گذشته است کاه خرواری بیست تومان یا بیشتر بدست نمی آمد
سایر چیزها را بهمین قیاس میتوان معلوم کرد



روز پنجشنبه ششم شوال صبح با کمال کسالت دیرگاه از خواب برخواستم خستگی شب و بیخوابی و حرکت بی‌هنگام
از کشتی هنوز باقی است نهار در منزل صرف شد بعد از نهار بقصد زیارت بیرون آمدم تا دروازه شهر بطور
خیابان اردو افتاده چادر زده اند از اردو ناله گرسنگی و درماندگی بآسمان رفته هیچ چیز بدست نمی‌آید
هنگامه غریبی است مدحت پاشا و سایرین هنوز در کشتی مانده اند شاکر بیک آجودان والی باتفاق مشیرالدوله
آمده است اما کاری ساخته نشده چیزی یافت نمیشود مقدماً گویا برای اردو چیزی تدارک نکرده بودند
از غفلت و کودنی کارگذاران این بلد هیچ اثری مترتب نیست بهر حال وارد قلعه شدیم فضای
مخروبه است سکنه قلیل دارد که تقریباً از سیصد خانوار عدد آن نمی‌گذرد مردم تنگ معیشت
بی‌بضاعت هستند خانه‌ها خیلی محقر و مختصر کوچه‌ها تنگ و کثیف است در انتهای کوچه‌ها و یک محوطه که وسعت
آن نسبت با آن کوچه‌ها نمایش میدان وسیع داشت وارد صحن مقدس شدیم گنبد عسکریین علیهما السلام
که خود خدمت طلای آنرا مباشر بودم خیلی باشکوه و باجلوه بود صحنهای اینجا که سه محوطه است دو
بزرگ و یکی کوچکتر توسط مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب من تعمیرات شایسته شده است
آقا سید علی کلیددار و معدودی خدام با علمها و آدابی که دارند باستقبال آمدند آقا شیخ محمد برادر
مرحوم شیخ عبدالحسین و آخوند میرزا محمد باقر پسر مرحوم ملا زین العابدین سلماسی که سالها است در سامره مجاورت
اختیار کرده بودند با آداب زیارت بروضه مطهره وارد شدیم نماز خواندم بیرون آمده بمقام غیبت

حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه رفتیم اولاً گنبدی کاشی کاری که از بناهای مرحوم محمد علی میرزا
حاکم کرمانشاهان است و این گنبد در شبستان مسجدی است که شخص اول وارد میشود داخل مسجد را
با گچ ساده سفید کرده اند ازین مسجد دری است که با پله بپائین رفته بفضای دیگر که هم مسجد تنگ
و مردانه است میرسید بعد از آن فضای کوچکی است که از سمت جنوب چند روزن برای روشنائی
به بیرون دارد و در منتهای این فضا دری است که در عهد الناصر بالله عباسی ساخته شده
و در سنه ششصد و شش هجری است با علی درجه امتیاز ثبت شده و در صناعت نجاری از
نفایس روزگار است با اینکه اینهمه زمان بر آن گذشته و در مرور دهور بحفظ و نگاهداری آن هیچ اعتنا
نشده بعضی جاهای از شمع و آتش که گذاشته سوخته اند هنوز مثل بهترین جواهر جلوه گر است در اطراف
در تاریخ آن مثبت شده بود بمیرزا علیخان گفتم با روشنی چراغ شرح آنرا خواند و نوشت این است
که درین روزنامه ثبت میشود
بسم الله الرحمن الرحیم قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی وَ مَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فیها حُسناً اِنَّ الله
غَفورٌ شَکور هذا ما امر بعمله سیدنا و مولانا الامام المفترض طاعته علی جمیع الانام ابو العباس
احمد الناصر لدین الله المبین امیرالمؤمنین و خلیفة رب العالمین الذی طبّق البلاد احسانه و عدله و غمر
العباد بره و فضله قرن الله اوامره الشریفة بالنجح والیسر و جنوده بالتایید والنصر جعل لایامه المخلدة حداً

لا یلوی جواده ولرایته المجیده سعدا محتوما بزیاده سنی عمر تخضع له الاقدار فیطیعه عواصیها و ملک تخضع
له الملوک فتملکه نواصیها وتیوتی المولوی الحسین بن سعد الموسوی الذی یرجو الحیاة فی ایامه المخلده
ویتمنی انفاق عمره فی الدعا الدولته المؤیده استجاب الله له دعوته فی ایامه الشریفة السنیة من سنة
ست وستمائة الهلالیة

این در چندان بزرگ نیست بیات آن بالائی و در اضلاع آن دو صفحه خارج از سطح اصلی شده یک جا آیه
خط ثلث و متن آن اسلیمی نازک دارد سایر را بطرزهای مختلف منبت کرده اند و این فی الحقیقه چهار چوب
و پنجره ایست وسط آن دری است که وارد یک فضای کوچک محقری میشود اینجا را آقا شیخ محمد کاشی
کرده است و باسم من رقم شده چراغی افروخته‌اند وارد انجا شدم در سمت قبلی این فضا چاهی هست
دور آن را با سنگ مرمر فرش کرده اند محل غیبت کبرای خاتم الائمه علیه السلام اینجاست عمق چاه
منتها دو ذرع است بوی خوشی از آن ساطع بود سر چاه دو رکعت نماز خواندم گفتند که مردم بی ادبانه
بچاه میروند خاک برمیدارند باقا شیخ محمد گفتم شبکه مطلائی بسازند در سر چاه نصب شود مانع
اینگونه بی ادبیها باشد بعد از نماز و دعا بیرون آمدم برای ملاحظه و سرکشی تعمیرات ببام رفتم طلای
گنبد و تعمیرات همه خوب شده قدری هم وضع شهر و آثار کهنه اطراف را ملاحظه کردم پائین آمده
حسام السلطنه و مشیر الدوله را برای قرار داد امر آذوغه خواستم صحبت کنان از دروازه دیگر شهر

که بسمت

که بسمت شمال است بیرون آمدم از محاذات خانه که حاجی صالح کبه تاجر معروف ساخته و برای آمد و شد
زوار وقف کرده و خانه خوبی است گذشتیم در آبادی سامره گویا این عمارت و لیتن بناست در خارج
قلعه آثار و رسوم برجها و قلعجات و عمارات بسیار است اول بنائی که بقلعه حالیه شهر اتصال دارد
بنای مرتفعی است که بمتوکل عباسی نسبت میدهند مناره ضخیم و بلندی است که از پائین مخروطی ساخته
شده راه آنرا از سطح خارج بمارپیچ بالا برده اند رفته رفته باریک شده در سر آن طاقی بهیئات
تخت فیل ساخته اند راه این مناره ده مرتبه دور زده بالا میرود و آنچه مذکور است سواره با اسب و قاطر
بالا میرفته اند با وسعت راه و متانت بنا جای انکار این قول نیست و اگر بالمثل روزی بامتحان اسب
و قاطر بالا برده باشند ممکن است لکن در محلی که ارتفاع آن برای سیاح پیاده وحشت انگیز است
عبور و صعود مال بنظر مشکل می آید فاصله هر مرتبه این مارپیچ بدیگری تقریباً ده ذرع تمام است و از
بالای همه سمت خوب دیده میشود جمعی مردم تماشا بالا رفته بودند همینکه ما رسیدیم پائین آمدند
خواستم خودم بالا بروم دو مرتبه هم طی کردیم عضد الملک میرزا علیخان آقا وجیه اسحق خان هم
با من بودند از سطح راه هم آجرها شکسته و ریخته است پست و بلند و بعضی جاها تنگ شده بعلاوه
حرکت مستدیر هم مستلزم دوران سر و گیجی است تا بالا رفتن صعوبتی داشت در همان مرتبه دوم
نشستم عکاسباشی حاضر بود عکس می انداخت عکس ما را در همان مکان که نشسته بودم برداشت

قدری همانجا نشسته اطراف را با دوربین ملاحظه کردم چای و عصرانه صرف شد پائین آمده باردو
برگشتم محمد رحیمخان سرتیپ نزد آمده بود اجازه زیارت مکه میخواست مأذون و مرخص شد



[illegible]

جمعه هفتم صبح سوار شده بسمت خرابه‌ها و آثار کهنه سامره است رفتم هنوز در کار آذوغه و علیق اردو
نتوانسته‌اند قراری بدهند مردم ازین جهه پریشان و خودم کسل بودم غالب ملتزمین اردو اضطراراً
زوائد مال و آدم خودشان را از سمت قراتپه بقصر شیرین فرستادند یا بیعقوبیه و شهروان برگردانیدند
بالجمله اول عمارتی که دیدم اثر قلعه و شهری است که هنوز میتوان وضع بیوتات و بنیان آنرا معلوم کرد
درین میان بعضی عمارات باقی است از جمله طاق و کریاسی بطرز طاق کسری است نه بآن ارتفاع و وسعت
اما بآن سبک و نمونه ساخته‌اند در دو فرسنگ مسافت و قلعهٔ دیگر بود که در محل مرتفعی مشرف
بدجله ساخته شده دیوار و برج خشتی قرار است تا این دو قلعه هم بفاصله مختلف آثار قلعه‌ها و عمارات
خراب زیاد بود قریب باین دو قلعه در دجله شعبات بهم میرسد طبیعت ارضی تغییر کلی یافته سنگ
در زمین بیشتر بود وانحدار آب و کمی عمق آن بیشتر محسوس میشد در کنار یکی از شعبات شط برای

کنار

نهار پیاده شدیم پشه متها بود و بعد از سامره باینجا آمده شده زیاد بود در قریه موسومه بساپس
که در نزدیکی نهارگاه ماست کاهی سراغ کرده‌اند همچون آب شیرین و غوغای کاروانی هنگامه برپا بود
مشتکاه مثل دسته گل دست بدست میگشت بعد از نهار سوار شدم سمت بالای شط هرچه بنظر می‌آمد
آثار قلعه و رسوم عمارات بود اینجا از دجله میتوان با اسب عبور کرد گذرگاه معین دارد جزیره در میان
شط دیدم وسیع و مشجر یعنی درخت گز و بوته زیاد داشت احتمال دادم که دراج و تیهو داشته باشد بآن سمت
رفتیم تیهو و دراج زیاد پرید چند تا با تفنگ زدم عبدالقادرخان سرتیپ و دیگران قوش می‌انداختند
دراج و تیهو زیاد صید شد یک تیر تفنگ بموقع هم انداختم برای تیهو روی اسب کج شدم بعقب تفنگ روی
استخوان بازو بود صدمه زد دستم درد آمد دیگر تفنگ نینداختم قدری تفرج کرده در ساحل شط نماز
خواندم عکاسباشی چند صفحه عکس از ما و همراهان انداخت عربی دو مشک را باد میکرد سرش را می‌بست کشتی
فوری میساخت مثل ونق روی آب می‌افتاد عبور میکرد گفتم عکاسباشی عکس عرب را هم انداخت خلاصه سوار شده
از سمت آبادی ساپس والحاوی بمنزل مراجعت کردیم مقارن مغرب وارد اردو شدیم والده شاه معتمدالملک
و سایر که از عقب می‌آمدند در کشتی موسوم بالوپس بودند متعاقب کشتی‌ها خیلی سخت بگل دچار شدند قایقی هم که
کشتی تو شکست مراوده آنها با ساحل قطع شد در کشتی بی آذوغه مانده خیلی زحمت دیده بودند بالاخره با یک قایق
که اتفاقاً پیدا شده بود بکناره آمدند امشب بسامره رسیدند

روز شنبه پنجم شوال امروز از سامره کوچ میدهیم و فی الحقیقه امروز بسمت طهران عزیمت میشود صبح
حمام رفتم حکیمباشی طلزن آمد اسپتمانی از معطلی خودشان و والدهٔ شاه در کشتی موسوم بآلوس که متعلق
کشتی مانکل بنشسته بود حکایت میکرد که بکلی دستشان از ساحل گسیخته و یک شب و روز معطل مانده بودند
بالاخره باستعانت یک قفه که اعراب آن نواحی آورده بودند بساحل آمدند دیروز والدهٔ شاه بسامره
وارد شد خیلی سخت و بد گذرانیده بودند

بعد از حمام بقصد زیارت سوار شدم اول بمقام غیبت رفتم حسام السلطنه مشیر الدوله
وزیر امور خارجه پاشاها با من بودند در سر چاه دو رکعت نماز خواندم میرزا علیخان کتیبهٔ اطراف
در را میخواند تاریخ از آن تعیین میکرد بعد از نماز و تقدیم شرایط زیارت بیرون آمده بزیارت امامین همامین
عسکریین علیهما السلام رفتم ضریح امامین ع فولاد و از بناهای مرحوم شاه سلطان حسین صفوی و خیلی
ممتاز است در یک ضریح فولادی اول مرقد امام علی النقی علیه السلام است دویم مرقد امام
حسن عسکری ع است سوم قبر نرجس خاتون مادر حضرت صاحب الزمان علیه السلام است
در ضلع شرقی ضریح فولاد ضریح دیگر برنجی است که حلیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام مدفون است
بنای این گنبد و بقعه از مرحوم احمدخان دنبلی است داخل بقعه را محمد علیخان هندی که از نوابان
لکناهور است آینه بندی ممتاز کرده است گنبد کاشی مقام صاحب الامر علیه السلام و مسجد

و شبستان

و شبستان آنجا از بناهای مرحوم محمد علی میرزا است کاشی کاری صحن و طاق نماها و دو مناره و طلای
گنبد مطهر از تعمیراتی است که مرحوم شیخ عبد الحسین مجتهد از جانب ما متصدی بوده است یک
چهل چراغ هم با مصارف روشنائی سالیانه از جانب من پیشکش شده در رواق آویخته است قندیل
و چراغ دیگر نیست درین روضهٔ مطهره مثل سایر مشاهد نذورات و معلقات نیست زینت آن
خیلی کم است خلاصه بیرون آمده سوار شدم در خارج قلعه سامره بکالسکه نشسته راندیم
منزل امروز خان بخاره و گویا شش فرسخ کمتر بیشتر است بعد از طی یک دو فرسخ نهار پیاده شدیم
بشیخ مشهد و سایر بودند در عرض راه یکدسته زوار تصادف شد بیشتر اهالی شیراز
و بعضی متفرقه بودند پس از صرف نهار همچنان با کالسکه میرفتیم تا آثار قلعه جالیه نمایان
شد اسب خواسته سوار شدم از میان قلعه عبور افتاد وسعت قلعه تقریباً مساوی
ارک طهران است حصار و برجهای آن باقی است از عمارات وضع و اسلوب آن را معلوم نمیشود
گرد همینکه از آثار و رسوم قلعه گذشتیم بوته و درختهای گز در صحرا بیشتر شد انبوه درخت
و بوته حالت جنگل داشت دراج و تیهو زیاد برخواست بقصد شکار دراج رفتم دهباشی جلو
میرفت تفنگ خودش را بکنار کشید فریاد کرد دیدم گراز نری بیرون آمده بسمت من می آید با دو لوله
تفنگ ساچمه که در دست داشتم خیلی نزدیک انداختم نیفتاد گویا ساری اصلان و سایر هم تفنگ

انداخته بودند از شط گذشته گریخته بود بالجمله بسمت جاده رانده بکالسکه نشستم نهر خشک قدیم معروف بنهروان امروز از یک فرسنگی سامره همه جا در سمت راست جاده دیده میشد نتوانستم معلوم کنم که این نهر را در چه نقطه از شط منشعب کرده بودند بتخمین و قیاس باید از جای دور جدا کرده باشند حالا بکلی بایر است که هیچ آب نمیگیرد و بیفایده مانده است در کنار همین نهر خشک مقبره دیدم تحقیق کردم گفتند قبر ابراهیم بن مالک است خان مزراقچی هم که وسط راه و میان منزل است در کنار جاده واقع است آباد است لکن سکنه ندارد برای ادای نماز ظهر و عصر در صحرا پیاده شدم چای و عصرانه صرف شد مقارن غروب بمنزل رسیدیم چادرها را کنار دجله زده اند شب خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم



روز یکشنبه

روز یکشنبه نهم غازانیه منزل است علی الصباح بیرون آمده سوار شدم از خان نجار گذشته بکالسکه نشستم بعد از قطع مسافتی در صحرا برای نهار پیاده شدم شکارچیها آهوی زنده آورده بودند اعتضاد میکرد گفتم آزاد کردند با وجد و نشاط راه صحرا گرفت قدغن کردم تازی نگذارند فارغ بود بعد از نهار باز بکالسکه نشستم جاده بمسیلی افتاد که آب شسته و گود کرده است سطح آن هموار بود کالسکه خوب حرکت میکرد دو طرف این مسیل که نسبت بسطح آن مرتفع است بوته گاروان گش و بوتهای دیگر زیاد دارد قریب دو فرسخ در همین مسیل راندیم در بین میر شکار آمد گفت در سمت راست شکارگاهی است اسب خواسته سوار شدم قدری رانده از نهر اعظمیه گذشتیم آب این نهر نسبت بآن روز که از کشتی ملاحظه کردم خیلی کمتر شده است از نهر گذشته بجنگل گز و بوته زار انبوه رسیدیم اراضی اینطرف نهر را غالباً آب شسته و پست و بلند و ناهموار بود ساری اصلان امین خلوت قوشچیها تفنگچیها بودند دراج زیاد و پرید بحساب و قیاس نمیآید قوش ایلدرم محمد ابراهیم خان را همین آورد بدراج انداختم گرفت گفتم تیر کردند که قطعه دراج هم با تفنگ زدم خوک بسیار بیرون میآمد از هر طرف عقب میکردند منهم بشکار گراز رفتم دراج متروک ماند گراز بزرگی از زیر دست من بیرون آمد اسب تاختم تا مسافتی تعاقب کردم بسمتی رفت که درخت و بوته زیاد بود حرکت اسب صعوبت داشت گراز هم ایستاد خواستم با گلوله بزنم عقله برای اسب من برگشته

و چیزی نماند که اسب را مجروح کند با دو پا ستادی اسب را عقب کشیده صدمه که از زرا دفع کردم و با لگد
زدم که نتوانست حرکت کند ابراهیمخان نایب و حبیب الله خان شکارچی و آقا رضای ده باشی شترها
بودند ابراهیمخان از اسب تاختن احتیاط نداشت تخت زمین خورد اما صدمه باو نرسید این اراضی را
گویا در طغیان دجله آب میگیرد مثل زمینی که زلزله دیده باشد همه جا شکافته و سوراخهایی عجیب
پیدا کرده است خیلی با احتیاط میرفتیم نزدیک جاده کالسکه خودم را تفحص کردم گفتند از پیش منزل
برده اند ناچار با خستگی همچنان سواره راندیم باد خنکی میوزید خیلی اذیت کشیدیم در راه تخت روان
حاجی میرزا علی مقدس رسیدیم امین حضور و آقا وجیه رفته احوال پرسیدند مقارن غروب وارد
منزل شدیم خیلی خسته بودم گفتم حمام گرم کردند تغییر لباس و رفع خستگی کردم بعد از مغرب که نماز
خواندم مشغول شام خوردن بودم کشتی پاشا آمد از محاذات سراپرده گذشت موزیکان زدند زحمت
بکل نشستن و معطلیها که در رفتن سامره از کشتی دیدم چنان سبب نفرت شده که دیدن کشتی وحشت
انگیز است بعد از شام عکاسباشی میرزا علیخان محمد علیخان امین السلطنه حاجی میرزا علی مشکوة الملک
آمدند حاجی میرزا علی زمین خوردن خود و شترش را در جسر مسیب و گذشتن بار و بار از روی او و شکستن و جراحات
سر و صورتش را نقل میکرد هنوز هم بینی و صورتش مجروح و کج است داستان مضحکی بود شب
مهتاب با صفاست قدری در کنار دجله راه رفتم و بعد خوابیدم

روز سه شنبه

روز دوشنبه دهم شوال بقوبه رفتیم چهار فرسنگ راه بود کالسکه نشستیم حسام السلطنه مشیر الدوله
مدحت پاشا سوار بودند امروز جاده بسمت مشرق منحرف شده از ساحل شط دور افتادیم
صحرا مسطح و راه کالسکه خوب است محمد رحیم خان سر ترتیب زند مصطفی قلی خان میرشکار بعضی دیگر
ازین منزل جدا شده ببغداد رفتند که از سمت بصره یا راه نجد بمکه بروند در بین راه تیمور میرزا را دیدم
که از آمدن سامره تقاعد کرده همین جا مانده بود قدری صحبت کرد بآبادی معتبری موسوم بعلی آباد
رسیدیم باغ و نخل و خانوار زیاد دارد نهرها و پلها پیش آمد که ناچار اسب خواسته سوار شدم
از کوچه باغها و کنار نهر رد میشدیم شتری دیدم که از پل نهر بنهر افتاده بود نهرهای این صفحات هم
عمیق و آب باشتر مخلوط است بیچاره شتر از حیات نومید و از زندگی مأیوس گردنی بعجز دراز کرده بهمت
نگاه و استعانت میکند صاحب شتر از نای پس شتر را گذاشته و گذشته بود خیلی دلم سوخت بحال شتر
رحم آوردم که با دست و پا کردن باین درازی دراین مهالک چه قدر عاجز و بیدست و پاست قدری
مکث کردم گفتم جمعیتی آمدند با طناب و چوب شتر را نجات دهند معتمد الملک را گفتم با بستند شتر را سلامت
بیرون بکشند آمدند و گفت صحیح و بی عیب بیرون آورده از مرگ و هلاک نجاتش داده بودند در خانه
آبادی نخلستانی بی دیوار بود بنهار پیاده شدیم در جزئی مسافت از نهارگاه نهر دیگر پیش آمد
یک پل کم عرض مختصر داشت جمعیت غریبی شده بود مرکب از کالسکه و تخت روان و بار قاطر

و شتر سوار و پیاده همه میخواستند از هم پیشی بگیرند راه را بسته و خودشان را معطل کرده بودند آنقدر
تکش کردم که مردم و بارها را مرتباً از پل بگذرانند بعد از همه خودم گذشتم والی پاشا هم با چپه و عمال
ایستاده بود مردم را عبور میداد پل دیگر هم در اندک فاصله واقع شده بود باز همین قسم معطلی و مشقت
عبور کردیم گفتند در سمت چپ قراج زیاد است هوا سرد بود خودم خسته بودم طبیعتم بشکار اقبال نکرد
بکالسکه نشستیم رو بمنزل راندیم در سمت راست جاده ده معتبری سوم به حدیثیه واقع بود در سمت
چپ کاروانسرائی بود موسوم بخان کناطر یعنی قناطر باین تقریب اسم گذاشته اند که نزدیک این پلها واقع
شده است دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم معتمد الملک کاغذ تلگراف از کربلا
خبر داده اند که علیقلی خان اجودانباشی چهارم شوال فوت شده است رحمة الله بقصد زیارت که مانده بود
بخانه خدا نرسیده بخدا رسید بالجمله شب بعد از شام شیخها آمدند محمد حسنخان مرخص شد برای
عروسی خواهرش بچاپاری بکرمانشاهان برود



روز سه شنبه یازدهم شوال در یعقوبه توقف شد بتدارک خستگی و بعضی امور شخصی مشغول بودم دیروز
مدحت پاشا میگفت در عماره و بصره و با بروز کرده و شدتی داد در نجف و بغداد هم جسته جسته
بهم رسیده است خدا حفظ کند



روز چهارشنبه دوازدهم شوال از یعقوبه بشهروان رفتیم شهربنه و مال مردم شبگیر کرده اول نصف شب
رفته اند عضد الملک و ساری اصلان و غلامان جمعی ساری اصلان برای نظم عبور مردم
و خلوت کردن و سمت جسر ایستاده بودند آب شط چندان کم شده است که از همه جا عبور ممکن است
خلاصه از جسر گذشته بکالسکه نشسته راندیم وزیر امور خارجه مشیر الدوله مدحت پاشا بودند
شنیدم در هندیه از اعراب طغیانی ظاهر شده نسبت بعساکر عثمانی مامور آنجا در نواحی مسجد کوفه و مقبره
یونس علیه السلام که دیده بودم نزاعی کرده اند ایالت بغداد بالضروره برای تامین السمت از بغداد
سوق عسکر کرده اند از این اعراب تبعیت احکام و قبول نظمیات مشکل است خاطر مدحت پاشا را مشغول
این امر دیدم غالباً ایالت بغداد مبتلای این نوع زحمت است بالجمله محمد حسین خان رئیس قاجار

دولو و محمد رحیم خان رئیس قاجار شاهسون پیاتی آمدند بزیارت مکه معظمه مرخص شدند بعد رفتند بعد از قطع
مسافتی در سمت چپ جاده نهار پیاده شدیم میرزا علیخان نصیبی منتخب اشعار نوشت مجدالدوله و امین
الملک بودند مجدالدوله بیانات میکرد قدری با او شوخی شد علی بیک تیرخانچی چند روز ناخوش بود
ندیده بودم امروز با نقاهت و ضعف آمده بود گفتم با رکالسکه بنشیند راحت بمنزل بیاید امروز از کالسکه
نگاه میکردم قراقوشی یک قمری را عقب کرده مثل پرستهای که از الاق صید میکند بالا به و پائین آورده به پیش
و پس حرکاند جولانها کرد تا نزدیک معبر کالسکه قمری را گرفت نشسته میخورد کلاغی با آدب تمام و خفض جناح آمد
پیش روی قراقوش نشسته منتظر که از فاضل صید او نصیبی برد وضع صیادی قراقوش و حالت کلاغ خیلی تماشائی
و غریب بود عصر یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم مردم و مال خسته و مانده شدند قرار دادم
فردا در شهروان توقف شود شب بعد از شام حکیمباشی طلوزان آمد از روزنامجات مصور و غیر مصور انگلیسی ترجمه کرد
از اخبار جنگ فرنگستان گفت



روز پنجشنبه سیزدهم شوال در شهروان توقف شد وزیر امور خارجه و مشیرالدوله آمدند
در بعضی امور گفتگو شد قرار بعضی انعامات را دادم بعد از آنها از مهد علیا دیدن کردم مجدالدوله
و تیمور میرزا بودند بمنزل عود شد تحریرات و کارهای متفرقه گذشت



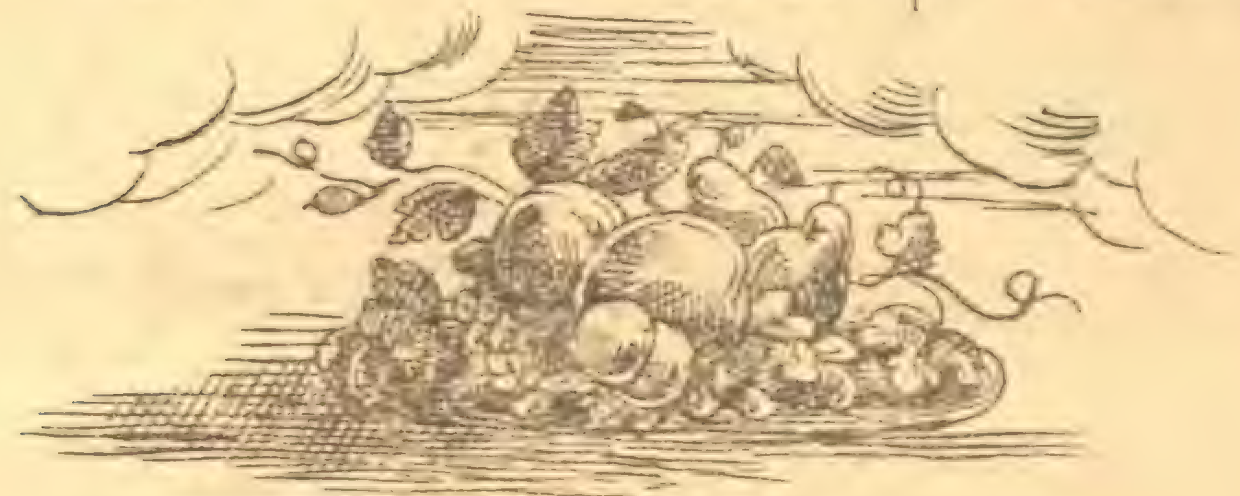
روز جمعه چهاردهم شوال منزل قزل رباط است صبح که برخاستیم هوا منقلب بود آسمان ابر غلیظی داشت بادی
سرد و غبار آلود میوزید بکالسکه رفتیم میرزا نصرالله مستوفی گرگانی عزیمت مکه دارد شانزدهم رمضان از طهران

بیرون آمده است نزدیک کالسکه خواستم از حالات درباری و سایر کارها پرسیدم از راهها و بزرگی سؤالات کردم بعد مرخص شده بشهروان رفت همچنان با کالسکه راندیم تا کنار نهری بپیاده شدم نهر دیگر و پلی در مقابل بود که بازار حاج و ازدحام کرده بودند مال و بنه زیاد جمع شده همه غریب داشتند فرستادم مردم را بنظم عبور دادند بعد از نهار خودمان هم گذشتیم نزدیک منزل ملک نیاز خان سرتیپ و حسن خان چه دار را دیدم شب بعد از شام طلزن معتمد الملک عضد الملک امین السلطنه حکیم باشی محقق سایر آمدند مهتاب و روشن بود هوا باد و دمه نداشت قدری با نخرده در فضای سراپرده تفرج کردم حکیم باشی طلزن و معتمد الملک روزنامه لاتورکی خواندند بعد باطاق آمده خوابیدم



روز شنبه پانزدهم بخانقین رفتیم هوا خوب و آرام بود از جزئی بارندگی که شده است زمینها سبز است طراوتی دارد در بین راه بالای تپه مرتفعی نهار پیاده شدیم منظر خوب داشت تمام راه و بنه و بار مردم که عبور میکردند

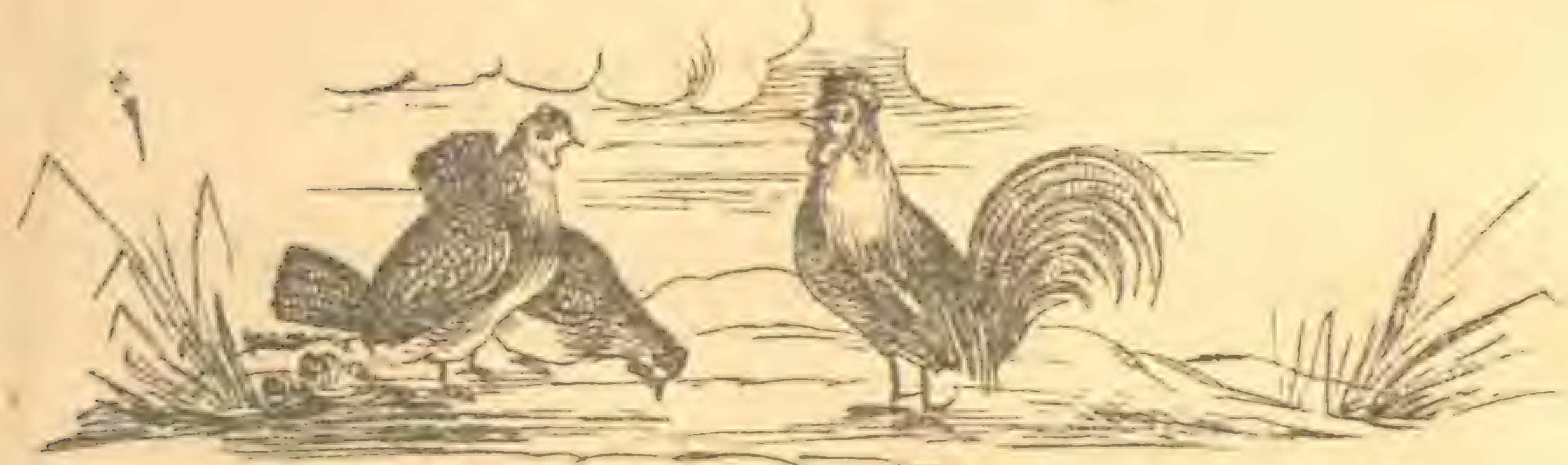
دیده میشد پیش از آنکه نهار حاضر کنند با دوربین راه و اطراف را ملاحظه میکردم معتمد الملک و طلزون روزنامه میخواندند بعد از نهار بکالسکه نشستیم محمد حسنخان کلهر علیمرادخان عزیز الله خان قلعه زنجیری آمدند عشایر سنجابی در کنار رود سیروان قشلاقی کرده اند سیاه چادر زیاد بر پا بود نخواستم از میان جمعیت و کوچهای تنگ خانقین عبور کنم نزدیکی منزل از سمت چپ آبادی از صحرا گذشته کنار رودخانه آمدم مشیر الدوله مدحت پاشا کمال پاشا علی بیک سایرین بودند صحبت کنان از رودخانه گذشته باردو آمدیم دو ساعت بغروب مانده بود اکراد جاف و غیره اسب و کره زیاد برای فروش باردو آورده بودند نایب اسب قزل شش سال توسط ابراهیم خان نایب سیصد تومان نقد و یکطاقه شال خلعت ابتیاع شد اسب نجیبی است



روز یکشنبه شانزدهم شوال در خانقین توقف شد بعد از نهار وزیر امور خارجه مشیر الدوله مدحت پاشا کمال پاشا ناظم افندی را خواسته بعد از بیانات رسمی همه را اذن جلوس داده در بعضی مسائل لازمه سرحدیه و غیره گفتگو کردیم بعد از ساعتی برخاسته رفتند برای پاشاها و مأمورین که از طرف سلطان آمده بودند و همراهان والی پاشا که متصدی خدمات بودند از انفیه دان مرصع و انگشتری و شال و وجه نقد بقدر ضرورت فرستاده شد

تا عصر بعضی تحریرات و کارهای شخصی داشتم شب بعد از شام پیشخدمتها آمدند محقق کتاب میخواند امشب اعیان و وجوه عثمانی حاضرین اردو و منزل معیرالممالک مهمانند از تازه‌ها اینکه علی با جمیع و طرد بخانه بعضی آمده و منزل بیچاره امین خلوت ورود داده است و امروز عصر دارد و پرسه میزد و فریاد میکرد و پیش عثمانیها عرض عرض میداد

بحال امین خلوت باید رقت کرد که عجب مبتلا شده است



روز دوشنبه هفدهم شوال قصر شیرین رفتیم علی الصباح بحمام رفته رخت پوشیده بیرون آمدم پاشاها تا مسافتی بمشایعت همراه آمدند هوا ابر و آرام بود و طراوتی داشت در بین راه بنهار پیاده شدیم پاشایان آمده وداع کرده برگشتند بعد از نهار سوار شده از دره‌ها و ماهورها شکارکنان میرفتیم تا بجاده رسیده بکالسکه نشستیم بدیع الملک میرزا از کرمانشاهان آمده بود قدری صحبت شد احوالات پرسیدم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم چادرها را کنار رودخانه الوند جای خوب و باصفا زده‌اند جهت که بصحرا و جنگل و مزارات باز که دشت‌ها منظر خوب دارد خیلی با روح و باصفاست چای خورده نماز خواندم شب بعد از شام پیشخدمتها آمدند یک جعبه تفنگ و طپانچه اقبال الدوله فرستاده بود معتمدالملک بحضور آورد خیلی ممتاز بود بقورخانه سپردم

روز سه

روز سه شنبه هجدهم شوال

منزل امروز قرالباغ است صبح سوار شده به تپه شرف آبادی قصر شیرین رفتم حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیرالدوله بودند طرح باغی کرده دستورالعمل دادم که نزدیک رودخانه در زمین وسیع مسطحی که بود باغ گرمسیری مرکب از نخل و اشجار مرکبات احداث شود بمشیرالدوله گفتم صورت خیال ما را برای ملک نیاز خان و حسن خان تقریر کند التزام بگیرد که باغ را زود غرس کرده باتمام رسانند از آنجا میان آثار عمارات قدیم رفتم بناهای مختلف دارد که بعنوان اسلوب آنرا معلوم کرد اصل عمارت بزرگ و معتبر بنائی است که در وسط او قفسه صفه‌ها و طاقها دارد و اثر حوض هم در میان آن باقی بود آب این عمارت و شرب این اراضی را از دو فرسنگ مسافت آورده در بستر نهر آن که همه از سنگهای بزرگ حجاری شده است از آنجا برده و خرجها کرده‌اند و هنوز اثر این نهر خیلی روشن و آشکار باقی است در همان صحرا بنهار پیاده شدیم معتمدالملک و سایر پیشخدمتها بودند بعد از نهار باز قدری سواره رفته بجاده رسیدیم بکالسکه نشسته راندم نزدیک اردو پائین آمده باسب سوار شدم حاجی هاشمخان پسر مرحوم حاجی مصطفی قلیخان صارم الملک و ابوطالبخان نایب آجودانباشی پسر ناظر باشی

که در خراسان بودند بقصد زیارت عتبات بحضور آمدند

سرآب ده را در محل با روح و صفا زده‌اند رودخانه از جلو میگذرد درختهای کج حکث و بزرگ خاردار و بیخار کنار رودخانه دارد بعضی مرغهای ماهیخوار ارده و از کوب که بترکی اغاج ولی میگویند برگها و رنگهای مختلفه اینجا دیدم

که از بس خسته صبح ندیده بودیم هوا خوب و ملایم است چای خورده نماز خواندم بعد از شام شیخ محسن خان آمدند
معیر الممالک هم آمده بود قدری مطالعه نوشتجات و ملاحظه روزنامه‌ها مشغول شدم شب هم بسیار خسته
شده خوابیدم



روز چهارشنبه نوزدهم شوال صبح پیش از سواری میرزا هدایت الله امام جمعه مشهد مقدس و میرزا
محمد صادق ناظر سرکار فیض آثار را که از راه عتبات بزیارت بیت الله میروند در سراپرده خوابگاه ایستاده
ملاقات کردم از حالات و امور خراسان پرسیدم بعضی اطلاعات تحصیل شد بیرون آمده سوار شدم از سمت هزار
جنگل که هنگام رفتن عتبات بشکار دراج آمده بودم رفتیم حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیر الدوله بودند
نی و درخت زیاد بود و حرکت اسب صعوبتی داشت دو طیهو و یک دراج ماده در جوار دم دراج بسیار
کم پیدا و کم دیده شد از هزار جنگل بیرون رفتیم کنار رودخانه نهار پیاده شدم حکیمباشی طولوزان روزنامه خواند
بعد از نهار همه جا از جاده راه میرفتیم در صحرا بالای تپه کوچکی آثار عمارت سنگی بود در محاذات ده سلیمان بیک
که جزو قلعه شاهین حاجی شعبان خان کلهر است و در سمت راست جاده واقع بود بملاحظه آثار مزبور رفته

از آنجا

از آنجا که نشستیم دم زیر دخمه داود عضد الملک محمد خان جنرال آجودان علیخان پیشخدمت پسرهای فاضلخان
والی نهاوند پیاده شده بودند قدری زیر دخمه مکث کردم همان درویشها که سابق دیده بودم در دخمه بودند
قنبا و یک کرمانشاهانی که گوهرو معروف است تقریباً بیست ذرع بالاتر از دخمه روی سنگی ایستاده بود
تا پایان دخمه و زمین سی ذرع بیشتر بود و سطح سنگ چنان صاف است که هیچ موضع آن ناخن نمیتوان بند کرد و صیاد یک
مزبور در کمال چابکی زیر آمد خیلی حیرت انگیز بود زیاد تعجب کردم از آنجا که نشسته به تکیه گل داود رسیدیم کالسکه نشستیم
دیگر تا اردو چندان مسافتی نبود محل اردو در انتهای دره است سراپرده را جای خوب زده اند معتمد الدوله فرهاد میرزا را
دیدم تازه امروز از کردستان آمده وارد شده است شنیدم بعضی مردم از این منزل که پای طاق است گذشته
بمیان طاق رفته اند



روز پنجشنبه بیستم شوال در پای طاق اطراق شد صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه
هجدهم شوال عزیز خان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است با اینکه من سردار مرحوم

قریب هشتاد سال بود از فوت او زیاد افسوس خوردم بعد از نهار حسام السلطنه معتمد الدوله مشیر الدوله
وزیر امور خارجه دبیر الملک آمدند مدتی در حضور بودند از امورات دولتی خیلی گفتگو شد آنها که رفتند نماز
خواندم شب تنها مدتی در حضور بودند مقارن غروب مرخص شدند امروز قدغن کرده بودم کالسکه و تخت روان را
که اسباب معطلی و سد راه بود از گردنه بگذرانند معیر الممالک بمیان طاق رفته بود امین الملک و سایرین هم
رفته بودند شبانه فرستادند که میان طاق جای توقف اردو نیست فرستادم که شترخانه را معطل نکرده بگذرانند



جمعه بیست و یکم منزل اردو را در میان طاق معین کرده بودند مناسب توقف ندیده بگردنه رفتیم صبح [illegible]
سوار شده راندیم همه کس از پیش رفته اند مشیر الدوله با من بود هوای خوشی است کاملا نسیم سرد میوزد گاهی باد
هوا گرم و ملایم رطوبت بارندگی سابق هنوز در زمینهاست بعضی جاهای سایه که برف کمی دارد در قله ها برف زیاد است
آنجا که برف نیست سبز و خرم است جنگل خزان کرده برگها برنگ مختلف ریخته و در درختها باقی است حالت خوشی
دارد بالای گردنه میرزا علی خان و آقا وجیه و سایر بودند معیر الممالک و امین الملک که شب در میان
طاق مانده بودند آمدند در کار آذربایجان و امور مرحوم سردار کل گفتگو شد عصر دو ساعت بغروب مانده وارد

اردوی

اردوی گردنه شدیم هوا سرد بود بیست پرده آتش زیاد کردند خسته بودم شب بعد از
شام زود خوابیدم



روز شنبه بیست و دویم در گردنه اطراق شد هوا بسیار سرد بود صبح حمام رفتم تغییر لباس کردم خیالم خسته و پریشان بود
طبعاً افسرده بودم نهار را اندرون خواستم چادر قلندری کوچک زدند آتش کردند عصر سه ساعت بغروب مانده
شب تنها را خواستم محمد صالح خان کلهر که شنیده بودم مصدر افساد و نمامی بود بمعتمد الملک گفته بودم بگیرند آورده بودند
تنبیه و حبس او حکم شد حکیمباشی طولوزان آمد قدری روزنامه خواند مشیر الدوله مظفر الدوله را بحضور آورده
از فوت مرحوم سردار کل تسلیت گفتم شنیدم قوچه معروف که صد سال متجاوز از عمرش گذشته و سفرها
با اردو حرکت کرده بود و در ثبات همه جا همراه بود دیشب در گردنه فوت و مدفون شده است
محمد علیخان صاحب جمع تازه عوض قاطران اسقاط را خریده بود توسط خازن الملک بحضور آورد مخلع شد
عضد الملک اسبهای جدید که برای ایشان سوار ابتیاع شده بود از سان گذراند شب بعد از شام شب تنها
آمدند عماد الدوله هم از ماهیدشت باین منزل آمده است

روز یکشنبه بیست و سیم شوال منزل هارون آباد است صبح بیرون آمده بکالسکه نشستیم همه بودند جز حسام السلطنه
که پیش رفته بود معتمد الدوله محمد باقرخان را که متصدی بنای قلعه شاه آباد و مریوان است بحضور آوردند از وضع بنا
و مدت اتمام قلعه و احوالات آن سمت تحقیقات شد بعد عماد الدوله را که دیشب باردو وارد شده بود
خواستیم از هر مقوله گفتگو و فرمایش شد پس از طی مسافتی در سمت چپ جاده محلی انتخاب کرده نهار پیاده شدیم
هوا سرد بود زمینها هنوز از بارندگی سابق رطوبت داشت همه جا و همه سمت این جلگه زراعت خوب شده است
هنوز هم در بارندگی علامت نقصی نیست اینجاها در زراعت ببارندگی خیلی محتاجند که اغلب زراعت گندم
و جوشان دیم است و آنچه گفتند زراعت دیم اینجا خوب میشود و پنجاه شصت تخم بهره و ارتفاع دارد
خداوند تفضل کند زمستان و بهار بارندگی کامل شود و خرابی تنگی که امسال برای مردم بود مرتفع گردد خلاصه نهاری
صرف شد دکتر طولوزون روزنامه خواند بعد از نهار سوار بکالسکه شدیم باول خاک کلهر رسیدیم محمد حسن خان
سرتیپ کلهر محمد رضا خان سرتیپ زنگنه با خوانین کلهر و لر و زنگنه بحضور آمدند در اندک فاصله بهارون
آباد رسیدیم سمت چپ در نقطه کوه عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ ساخته است سابقا هنگام عبور از اینجا
نوشته بودم حالا باتمام رسیده جمعی علیحده منزل کرده است اردو را از آبادی هارون آباد گذرانیده بالاتر زده اند
دو ساعت بغروب مانده وارد شدیم با اینکه هوای هارون آباد از کرند گرمتر است باتش احتیاج بود در چادر اردو
منقل کردند شب هم بعد از شام [illegible] آمدند یک دو ساعت مشغول ملاحظه نوشتجاتی بودم که وزیر خارجه فرستاده بود

روز دوشنبه بیست و چهارم شوال صبح زود برخواسته رخت پوشیدیم بکالسکه نشسته راندیم حسام السلطنه
وزیر خارجه عماد الدوله معتمد الدوله مشیر الدوله بودند فرمایشات شد چون بنای آمدن هیئت اراضی
و فاصله کوهها و فرسنگ و آبادیهای این راه نوشته شده است حالا اگر از آن ضرورتی ندارد مگر مسافری که نوشته
نشده باشد و از کنگاور بسمت ملایر و عراق انشاء الله نوشته خواهد شد خلاصه دو فرسنگی که از راه
طی شد بامین السلطان گفتیم جائی برای نهار انتخاب کند نهار حاضر کنند سمت راست جاده نزدیک کرند
نهار افتادیم آفتاب گردان عقب بود تا رسیدند زدند باد سرد شدیدی که میوزید زیاد اذیت کرد درخت
طوطی را امین حضور و میرزا علیخان جمع کرده آتش زدند گرم شویم هرچه کردند آتش نگرفت زحمت بیحاصلی کشیدند
دود زیادی هم کردند بعد رفتیم توی آفتاب گردان گرم بود نهار خوردیم حکیم باشی طولوزون روزنامه لاتورکی میخواند
وقایع جنگ پروس و فرانسه بود و حکیم طولوزون زیاد دوستی میکرد از بدبختی فرانس افسوس میخورد بعد از نهار
سوار شده از گردنه پاطاق رفتیم چون راه ساخته را کالسکه و عراده و بارکش بود از راه قدیم مشهور بنعل شکن
که همه یکپارچه سنگ است میراندم قدری که رفتیم راه سواره سخت شد اسب خیلی باشکال و زحمت میرفت آخر ترک اسب
کرده پیاده شدم مسافتی را پیاده طی کردم راه خیلی بدی است و شتر و استر و عموم زوار و تجار از همین راه بوده است
این راه را نعل شکن نمیتوان گفت گردن شکن است بحمدالله راه جدیدی که امسال ساخته شده است خوب راه است
کالسکه براحت و سلامت میگذرد بالجمله از گردنه گذشته بجلگه زیبری که سابق نوشته ام و فاصله دو گرد

واقعه در بین راه است رسیدیم کالسکه نشسته یکساعت و نیم بغروب مانده بمنزل که ماهی دشت است وارد شدیم



روز سه شنبه بیست و پنجم شوال در ماهی دشت اطراق شد هوا ابر و گرفته بود باران و برف مخلوط و درهم میبارید زمین بنهایت گل و باتلاق است اطراق امروز از حسن اتفاق بود که اگر اردو یکسره حرکت میکرد کار مردم بسختی میکشید مالها از تنگی راه و شدت گل میماندند این شکر بسیار واجبست و بیتوقف از ادای آن غفلت نکرده ام که اگر در سامره با فلاکت و ضعف مالها یا در آن اراضی سست بعقوبه و شهروان یا جلگه زهاب جزئی بارندگی میشد در گلها و عراده ها و مالها و بارها امید خلاص نبود بحمد الله امروز از هر جا که گذشتیم و خبر بارندگی شنیدیم روی گل و بارندگی ندیدیم امروز اول روزیست که اردو دچار بارندگی زمستان شده است اتفاقا اطراق هم و مردم بر جهت بنه خود را بکرمانشاهان حمل دادند بعضی هم رفته اند اردو خیلی سبک شده است فردا چندان زحمتی نخواهد بود الحمد لله رب العالمین همیشه فضل و رحمت خدا همراه است   خلاصه وزیر امور خارجه بعد از انفصال از حضور امشب چیزی از کار حکومت کرمانشاهان گفتگو شد و چون در ابقاء عماد الدوله بحکومت حرف میرفت و احتمال داشت باصادرات و اتفاقات این اوقات مشرفت نکند محض اطمینان عماد الدوله از کار خانه و ملک خود و متفرق نشدن جمع زن و خانواده ایشان

قرار

قرار دادم بدیع الملک میرزا پسر دوم عماد الدوله که بسیار جوان عاقل و آرام و کافی است و درین باب قبول عامه دارد بسمت حکومت در کرمانشاهان نزد عماد الدوله بطهران بیاید این قرار را دادم امروز بود تا بعد چه مقتضی شود خلاصه بعد از رفتن وزیر خارجه از الاچیق بیرون آمده قدری در سراپرده راه رفتم هوا منقلب است گاه میبارد گاه می ایستد میرزا علی خان قدری منتخب اشعار خواند و نوشت شب هم بعد از شام شیخ مهنا آمد قدری صحبت شد



روز چهارشنبه بیست و ششم شوال منزل عمادیه کرمانشاهان است صبح که برخاستم هوا ابر و گرفته بود باد و دمه داشت سرد و منقلب است خرقه بخود پیچیده کالسکه رفتم تا نهارگاه که وسط راه و مشرف بکوهی در سمت چپ جاده بود قدری بارید و هوا بشدت سرد بود در سر نهار معتمد الملک حکیم طولوزان بود روزنامه فرنگستان خواندند بعد از نهار رفتم که سوار شدم هوا همین طور منقلب بود اما کمتر بارید در راه شاهزادگان کرمانشاهان و علمای بلد مثل آقای آقا عبدالله و آقا محمد ابراهیم و غیره باستقبال آمدند کسبه و اصناف هم با بیرقهای کهنه قدیم بیرون آمده بودند مثلا شیشه ثبات که از زمانهای خیلی کهنه مندرس است آورده در معبر کالسکه من شکستند خدا رحم کرد در کالسکه بودم و از این خطر محفوظ ماندم والا اگر اسب سوار میشدم صدای شیشه شکسته اسب را رم میداد

 و زمین میخوردم مثل کسانیکه سواره همراه و متصل از حالت اسبها تنزل و از شیبهای تند در حذر بودند ازین
رسم و عادت بد بر قربانی گوسفند است شتر گاو و شتر هم رسم بود بدینجا موقوف کردم اما از گوسفند بیچاره دست
نکشیده اند و بدتر از این عادت و رسم [?] که در اول ورود بکاظمین اکثر [?] حیوان و زنجیر زدن بروح و بدن انسانها
منافی و مضار کثیر است انشاالله تعالی رفته رفته این رسم وحشیانه را هم مردم ترک خواهند کرد بالجمله در کرمانشاهان
متعلقین زن [?] بود و نسوان اینجا هم برسم اعراب بجای روی بند نقاب سیاهی دارند که از موی اسب بافته اند
و پیچه میگویند و گویا در اطاعت حکم شرع و ضرورت احتجاب نسوان بهمین آویختن نقاب اکتفا کرده اند والا
زنها وقتیکه بخواهند بجائی نگاه کنند سر را بلند میکنند و این نقاب چون خشونتی دارد با تسع [?] بلند می ایستد چهره زنها
خوبتر از آنچه هست در سایه پیچه جلوه میکند خوبست این رسم را تغییر داده چیز دیگر بصورت بیاویزند که حافظ و حایل
و ستر صورت باشد خلاصه بحوالی شهر رسیده از سمت غربی که گذشته بعمادیه رسیدیم عمارات و ابنیه شهر با
از بیابان نسبه شهر از بقاع اردو نمایان بود و شهر کرمانشاهان اگر مثل بغداد در ساحل شطی میباشید و در کنار قراسو ساخته بودند [?]
باصفا بود حالا چون آبادی باغات شهر در میان دره و تپه واقع است نمایش ندارد باری چون پیاده کالسکه از پل بود و راه اقدری دور کردیم بسمت
پل پیاده شدم از پل گذشته سوار اسب شدم نزدیکی پل و اسب بقدری با احتیاط حرکت میدادم در ورود عمارت [?]
نزدیک شد زیر پایم خطر خدا همراه بود و بسلامت وارد عمادیه شدم اطاق گرم بود چای حاضر نماز خوانده مبارک
خنکی کردم محمد حسن خان [?] برای [?] کرمانشاهان آمده بود بحضور آمد

او بجه

روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال در عمادیه توقف شد و چند روزی توقف اینجا برای قرار داد عمل کرمانشاهان
و تسویه بعضی امور ملتزمین و رفع ماندگی آنها لازم است صبح از سر دربالا عمارت پائین که بقراسو مشرف است
پیاده آمدم خیابانها گل بود و زحمتم داد شنیدم [?] بودند غالب مردم بعضی ملتزمین اردو در شهر کرمانشاهان منزل گرفته اند
بعضی هم در عمادیه چادر زده عادت سفر را از دست داده اند امروز در منزل کلی بیکار بودم امین السلطان
نمونه از آنچه در این سفر همراه داشت از دوربین و عینک و لباس و دستکش و غیره از هر قبیل آورده
بود بعضی از عطریات و البسه زمستانی و غیره برداشته بحرمخانه بخشیدم الحق امین السلطان نوکر قابلی است از عهده
هر خدمت میآید خاصه در امر آبدارخانه نظیر ندارد و این سفر که نظم سیورسات و امر دواب دیوانی فوق العاده
باو محول شد با عدم مناسبت و بی اطلاعی چه قدر خوب از عهده برآمد و چه قدر باعث آسودگی شد



روز جمعه بیست و ششم شوال بعد از نهار حسام السلطنه معتمد الدوله وزیر امور خارجه دبیر الملک

امین الملک معیر الممالک شهاب الملک امین نظام حاجی سعد الدوله عماد الدوله
مشیر الدوله معتمد الملک میر شکر بحضور آمد بعضی کارها و فرمایشات بود و قرار بعضی امور لازمه
داده شد فوج دوم نصرت را با سواره شاهسون از اینجا مرخص کردیم که از راه همدان با آذربایجان بروند
تا عصر مشغول بودیم مقارن غروب فراغت حاصل شد باندرون رفتم شب بعد از شام در باغ آتشبازی کردند
هوا صاف و روشن بود اما خیلی سرد و زننده بعد از اتمام آتشبازی خوابیدم



روز شنبه بیست و نهم شوال والده شاه ما را شب در منزل خودش که خانهای صارم الدوله باشد دعوت کرده بود
صبح بیرون آمده سواره از قراسو گذشتیم هوا بسیار سرد بود بکالسکه نشسته رفتیم بسمت شهر راندیم چلکه فاصله عمارت و
شهر کرمانشاهان که یکفرسنگ کمتر است غالبا چمن است در بهار باید خیلی باروح و باصفا باشد کالسکه خیلی خوب
حرکت میکرد در ورود شهر از اجماع و ازدحام زن و مرد تماشاچی منکانه دیدم که در و دیوار پر از آدم بود
در کوچهای تنگ روی دیوارها و بامها بقدری جمعیت کرده بودند که خیلی بتزلزل میگذشتم مبادا کسی بسر
ما ها بیفتد از کنار مسجد خوب عالی گذشتیم که از بناهای عماد الدوله است از آنجا گذشته بمیدان توپخانه وارد شدیم

میدان خوبیست اطراف حجرات و جای قپوب دارد اما از کثرت وازدحام در و دیوار و سطح و بام
میدان دیده نمیشد فوج قزوین و زنبورکچی هم در میدان ایستاده بودند از میدان عبور کرده بکوچه تنگی داخل شدیم
خانه صارم الدوله در همین کوچه واقعست حسام السلطنه معتمد الدوله معتمد الملک نور الدین میرزا
نایب ناظر تیمور میرزا محمد تقی خان آقا وجیه محمد علیخان بیگلربیگی عماد الدوله صارم الدوله
مجد الدوله عمید الملک بودند اول عماریکه از خانه صارم الدوله دیده شد حیاط بزرگی معیلانه بود تعریف نداشت
رو بمشرق عمارت بلندی فوقانی ساخته است که پله زیاد دارد بالا میرود از آنجا شهر و صحرا پیداست آنجا رفتیم سرد بود
آمدیم پائین در تالار کوچکی رو بجنوب نشستیم نهار صرف شد حیاط دیگری هم صارم الدوله ساخته است حیاطی است
طولانی بعمارات شهر مشرف است چشم انداز خوب دارد حوضها ترتیب داده است جای خوبیست قدری
گردش کردم چون هوا سرد بود زود برگشتیم بهمان اطاق اول برگشته نشستیم بعد رفتیم بعمارات دولتی دیوانخانهای
بسیار خوب خلوتهای بقاعده و دالانهای وسیع ساخته بودند از آنجا رفتیم بعمارت سروستان که خود عماد الدوله
می‌نشیند و اطاقهای مخصوص عماد الدوله از جمله اطاقی است گرم و زمستانی ترکیب صفحه بخار ساخته شده مشتمل
بر کتابخانه عربی و فرنگی عکس صورتهای ما و عکسهای دیگر زیاد بود از آنجا برگشته مجدداً آمدیم بدیوانخانه دولتی
رفتم از آنجا از زیر زمین پله میخورد میرود بعمارت عرش آئین عمارات خوب دارد بخصوص حوضخانه دارد که ستون
زیاد دارد و در میان حوض است بسیار خوشوضع و باترکیب ساخته اند تابستان باید زیاد سرد و خوش جا باشد

از این عمارت بمرتبه پائین عمارت کلاه فرنگی رفتیم که خیلی عمارت عالی است ترکیباً شبیه است بعمارت شمس العماره طهران اما کوچکتر از آنست شدت سرما مجال نداد مرتبه فوقانی این عمارت را ببینیم آمدیم دیوانخانهٔ دولتی دیوانخانهٔ دولتی دو ستون یکپارچه دارد که از سنگ معدنیست معدن این سنگ حاجی آباد کرمانشاهان است شبیه است بسنگ سماق از دیوانخانهٔ دولتی وارد محوطه شدیم باغ مانند متصل بجاهای خلوت و عمارت و تالار باغ مرحوم محمد علی میرزا تالار این عمارت روبباغی است بسیار وسیع که طرف شمالی تالار رو بقبله باغ مزبور همه درخت و همه میوه دارد زمین آن مرتبه بمرتبه است جدولهای آب در سر مرتبه ها با بهای آبشار مانند جاریست باغ خوش قطع خوبیست بنا با آخر باغ رفتیم شاهزاده ها و بعضی نوکرها همراه بودند از انجا بکالسکه نشسته بعمادیه رفتیم و شب آتش بازی شد الحمدلله زیاد خوش گذشت



روز یکشنبه سلخ شوال بیرون نشستیم کار لازمی نبود بصحبت متفرقه گذشت حکیم طولوزون بیرون بچاپاری بطهران رفت شب غره ذیقعده ماه را رؤیت کردم از روی کتاب ادعیه که عمادالدوله پیشکش کرده سوره یس خواندم

بخت



روز دوشنبه غره ذیقعده صبح از عمادیه رفتیم بطاق بستان نهار را در بالاخانه خوردیم بخاری سوختند دود کرده بود عکاسباشی محمد علیخان امین السلطان آقا وجیه مهدیقلیخان بودند امین الملک هم آمد هوا گرم بود و آب چشمه بسیار کم بود چشمه خالی از صفا نبود بعد از نهار سوار شده دامنه کوه را گرفته قدری رفتیم مشیرالدوله مستشارالدوله بودند قدری در کارهای عمادالدوله و اصلاحی که میانه او و رعیت شد عرض کردند و بجمیع عرایض رعیت و کسبه رسیده و احقاق حق کرده بودند عکاسباشی هم مأمور شد خلعت عمادالدوله را ببرد مشیرالدوله و مستشار رفتند ما رفتیم توی دره تنگ که اطرافش کوههای سنگی سخت بود جای محفوظی بود از باد و سرما چمن و سبزه هم داشت جاهای نشیمن خوب داشت تماشا کردم چائی خورده قدری میوه خوردم کبوترهای صحرائی در شکافهای این کوه آشیان داشتند تعجب در این است یک کبوتر سفید دم سیاه بازی کن شهری آمده با این کبوتران وحشی انس گرفته جفت شده با کمال خوشحالی و تردماغی پرواز میکرد و از کید عدو و بند و قید مردمان خوش ذات جنس دوپا آسوده احوال سیر و گشت می‌نمود و از اطراف این دره در سنگها اثر آبشارها و آبهای زیاد بود معلوم میشود در بهار آبهای زیاد از این کوه و دره جریان است اما حالا آب کمی داشت

خلاصه عصری وارد شده رفتیم روی تل زمین دره که نشسته بودم شهر کرمانشاهان و مزارع همه پیدا بود چشم انداز
خوبی داشت در صحرا با تفنگ رضاقلی خان تفنگدار پسر مرحوم سهراب خان بعضی در سر تاخت اسب روی هوا
یک کلاغ زدم بزمین افتاد   بعد بکالسکه نشسته راندیم در بین راه جمعی کثیر شهری بهیأت اجتماع ایستاده
فریاد میکردند معلوم شد عرایض سابق خود را اعاده کرده از عماد الدوله شکایت میکنند با اینکه چند روز در اصلاح
امر کرمانشاهان و تسویه فقرائی که بسبب شکایت رعیت بود قرارها داده و زحمتها برده بودم   این تجدید عرض
و تظلم را نسبت جوئی و بهانه طلبی صرف دیده خیلی متغیر شدم گفتم همه را بحبس بردند و این متغیری از روی کمال
حقانیت بود که از هر جهت راه شکایتی برای این اشخاص نگذاشته بودم از تعیین پیشکار معتبر و رفع بعضی مطالبها
و اجرای پاره تنظیمات و جلای اشخاصی که باعث جور و تعدی بودند دیگر برعیت حق داده نشده است
که بتحکم عزل حاکم از دولت بخواهند و تا این درجه مایه زحمت شوند گفتم یکدو روز برای تأدیب
و رفع شیطنت در حبس باشند



روز سه

روز سه شنبه دوم ذیقعده عازم بیستون شدیم صبح در عمارت قبل از سواری آقا غلامعلی و آقا محمد ابراهیم و سایر
علما آمده ایستاده در توی باغچه قدری با آنها صحبت داشتم عماد الدوله خلعت شمسه داری پوشیده و بحضور آمد
بعد پیاده رفتیم بیرون بکالسکه نشستیم هوای صاف ملایم خوبی بود راندیم از قریه سیاه بید گذشتیم دست چپ نهار
افتادیم حاجی میرزا علی آدم سر نهار محمد حسن خان روزنامه خواند نهارگاه زیر درخت بادام تلخ کوچکی بود در این صحرا
درخت منحصر بود بهمین درخت که باصطلاح عوام نظر کرده بود کهنه زیاد بدرخت بسته بودند بعد از نهار باز بکالسکه
سوار شدیم یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده زیر کوه بیستون زده شده بود از مساعدت
هوا و استقامت مزاج شکر الهی بتقدیم رسید   پنجاه و پنج نفر از آن عارضین مفسدین که در حبس بودند بشفاعت عماد الدوله
از حبس مستخلص و مرخص شدند   محقق و محمد تقی خان کرمانشاهانی ماندند که از عقب بیایند شب بعد از شام بیرون
آمدیم محمد حسن خان و غیره آمدند میرزا علیخان گفت میرزا اسدالله پسر میرزا موسی رشتی مرحوم که سابق وزیر مازندران بود
در طهران فوت شد فوت فتح الله خان ایروانی که حاکم لرستان بوده است هم ذکر شد   خبر وفات اسکندر خان
سردار قاجار که اغلب در آذربایجان حاکم مراغه و خوی بود هم در این منزل رسید



روز چهارشنبه سیم ذیقعده روانه صحنه شدیم صبح هوا سرد و زمین‌ها یخ کرده بود کالسکه نشستیم راندیم از پل رودخانه
کاماساب و قریه نادرآباد و غیره گذشتیم عمادالدوله مشیرالدوله تیمور میرزا شیخ‌ها معتمدالدوله
و سایرین بودند یک حمار پیدا شد تیمور میرزا بالابان انداخت حمار را خیلی بالا برد با بالای کوه بیستون آنجا گرفت
خالی از تماشا نبود بعد در طرف راست جاده نهار افتادیم باتلاق غریبی کنار راه بود اردک زیادی آمده
می‌نشست محمدحسن خان و غیره بودند بعد از نهار از باتلاق گذشته سوار کالسکه شدیم قدری که راندیم تیمور میرزا آمد
که حمار زیاد است هوا هم خوب است سوار اسب شده رفتیم دست راست کنار رودخانه تیمور میرزا عضدالملک و غیره بودند
در این آب‌ها بازها شاهین انداخت و یک حمار دیگر هم روی هوا گرفت حمار در آب‌ها اردک یا شیلباش اقسام مختلف از طیور
در جلگه چمچال بسیار است اردک مخصوصاً زیاد بود هر چه تفنگ انداختیم دور بود نخورد خواستم از باتلاق بگذرم روی لجن یخ
کرده بود اسب فرو رفت میترسید برود خواستم از همانجا اسب را برگردانم بدجنسی رودم دست‌ها را بلند کرد و به دو پا
ایستاد و پاهایش به لجن و یخ فرو رفت لابد پاها را از رکاب خالی کرده پیاده شدم تفنگ از دستم افتاد هر طور بود
از آنجا گذشتیم سمت دامنه کوه راندم قراچادر زیاد به نظر آمد نزدیک شدم معلوم شد از شاهسون‌های ایناللو هستند
و غضبان خیلی تماشا داشت بعد سوار کالسکه شدم یکسر به طرف منزل آمدم ده صحنه جلوی راه بود دوازده و قدری
کنار افتاده است از این منزل اردو به واسطه عقب ماندن‌ها و آنها که از راه همدان رفتند مختصر شد شب هوا
به شدت سرد بود بیرون نشستیم خستگی زیاد بود زود برخاستم

روز پنجشنبه چهارم ذیقعده منزل سلطان کنگاور است ساری اصلان اصرار کرد خانه‌هایی توی قصبه بیفتیم صحرا سرد است قبول کردم
او پیش رفت صبح بسیار سرد بود کالسکه نشستم روانه شدیم عمادالدوله معتمدالدوله امروز هم الی کنگاور همراهند
سایر همراهان هم هستند خیلی راه رفتیم سمت چپ راه در دهنه کوهی نهار افتادیم باد سرد شدیدی می‌آمد که آتش را
می‌برد هوا هم سرد و صاف بود کوه‌های اینجا برف زیاد داشت نهار را توی آفتاب کردیم خوردیم محمدحسن خان
روزنامه میخواند حاجی میرزا علی با سر و روی بسته و هیأت عجیب رسید این حضور و موچول خان و غیره هم بودند بعد از
نهار باز به کالسکه نشسته راندیم از گردنه سد سرخ با کالسکه بالا رفتیم آنجاها زمین کمی برف داشت و گل هم داشت
اسب‌های کالسکه مهد علیا و بعضی از درجه‌ها ماندند از طرف گردنه سمت راست کوه‌ها برف زیاد بود بخلاف طرف دست چپ
که اغلب خشک بود محمدحسن خان پهلوی کالسکه روزنامه سفت نظر بورغ میخواند دو ساعت به غروب مانده به قصبه کنگاور
نزدیک شدیم اسب خواستم سواره به طرف عمارات و حیاط ساری اصلان رفتم که عمارت پدری و اجدادی او است
از بناهای فرج الله خان مرحوم و امان الله خان و غیره است پیاده شده داخل عمارت و حیاط و باغچه شدم سی سال
پیش که نه ساله بودم همراه شاهنشاه مرحوم محمدشاه مراجعت از سفر اصفهان به کنگاور آمدیم در همین عمارت منزل
کرده بودیم و درست خاطرم هست آنچه آن وقت دیدم بعینها موجود است رفتم در بالاخانه نشستیم یک ایوان تالار است
جلو تالار دیگر در عقب بخاری هم داشت دو بالاخانه جنبین تالار بود یکی از آنها نگارخانه است زیر بالاخانه‌ها اطاق‌های
متعدد داشت جلوی تالار حوض و کنار حوض سکوئی بود و زیر سکو باغچه مربع طولانی دیوارهای اطراف آن محوطه کوتاه

صحرای گنگاور همه پیدا بود مهدیقلیخان گفت جا و منزلیکه بجهت حرم معین شده است خوب نیست چادرهای متعدد
بی در و بند و اکثری مخروبه است حرم پیاده خودم رفتم دیدم بی حفاظ و بد است حرمخانه رسیده گفتم در همان محوطه
عمارت بقدر ضرورت چادرهای کوچک زدند بالای دیوارها تجیر کشیدند منزل حرمخانه تا ورودشان آماده شد
خلاصه امشب بعلت جا و منزل که اکثر از یکدیگر دور بود و دیر رسید خوش نگذشت منهم در اطاق کوچکی خوابیدم بهیچ طور
گرم نشدم تا صبح خوابم نبرد بهر حال بسختی گذشت درین منزل خبر رسید میرزا اسمعیلخان منشی باشی قدیمی در طهران وفات یافته است



روز جمعه پنجم ذیقعده منزل امروز لاسجرد خاک تویسرکان است دو فرسنگ و نیم راه است صبح سوار شده رفتیم بفضای صحرا
که رسیدیم سوار کالسکه شدم بیاری اصلان مرخص شد دوشی در گنگاور بماند عمادالدوله معتمدالدوله هنوز همراهند قدری
که رفتیم مایل بسمت راست ما بین شمال و مشرق برودخانه خرم رود رسیدیم که از کوه الوند و تویسرکان میاید کنار این رودخانه
دهات زیاد بود گفتند ملک حاجی مرادخان یاور فوج ملایر است این دهات از اینجا که میرزا قسیم خیلی بالاتر بود اینجا رودخانه
از زمینهائیکه ملک خوانین افشار است و ده طاهرآباد و حسین آباد و خالصه که جزو گنگاور است میگذرد زمینها دست راست
واقع است و ده خالصه دست چپ پلی هم تازه باین رودخانه بسته شده پل محکمی است حاجی جواد تاجر اصفهانی

ساخته

ساخته چهار چشمه دارد در سمت راست جاده نهار پیاده شدیم قریب نهارگاه از طرف راست قریه موسوم
بکودین است که جزو گنگاور است نهار خورده بکالسکه نشستیم همه جا رو بشمال میرفتیم هوا صاف بود باد هم نبود
تابش آفتاب حرارتی داشت پنجساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم قریه لاسجرد جای خوب و آباد است
خانوار زیاد دارد باغاتش کم است سمت چپ جاده در دهنه کوهی واقعست بالاتر از ده در پشت تپه ماهوری
اردو افتاده بود سراپرده را خیلی قشنگ و جمع زده بودند میرزا علیخان قدری منتخب اشعار شیخ علیه الرحمه را که هم
نوشت نوشتجات وزارت امور خارجه را هم که از طهران رسیده بود وزیر امور خارجه فرستاد معتمدالملک آورد
ملاحظه شد احکام صدور یافت عصر در جلو چادر هیزم زیاد آوردند جمع کردند آتش زدند همینکه قورق شد پیشخدمتها رفتند
هیزمها دود کرد متأذی شدم اعتضادالسلطنه امشب باردوی ما رسید چند روز در تویسرکان بود از آنجا باستقبال آمده است
بعد از شام پیشخدمتها را خواستم میرزا علیخان امین حضور عکاسباشی عضدالملک امین السلطنه
مهدیقلیخان آقاوجیه معتمدالملک موچولخان آمدند حاجی میرزا علی مشکوة الملک هم بود
من روزنامه میخواندم معتمدالملک ترجمه میکرد قدری هم با میرزا علیخان منتخب اشعار خواندیم و نوشتیم بعد پیشخدمتها مرخص
شدند خوابیدم در لاسجرد خوانین بگلو ساکنند از این طایفه در زمان سلاطین صفویه امرا و اعیان و سرداران
بزرگ بود حالا آدم معروفی در میان اینها نیست

روز جمعه ششم ذیقعده صبح بیرون آمده بکالسکه نشستم بسمت فرسنج که سه فرسنگ مسافت است راندیم
عمادالدوله هنوز بیمار بود کنار کالسکه خواسته مرخص کردم بمحل حکومت برود ملک نیاز خان و محمد حسن خان
سرتیپ کلهر و سایرین را هم آورده مرخص شدند اعتضادالسلطنه را که دیشب ناخوش آمده بود خواستم از حالات
طهران و متفرقه خیلی صحبت شد معتمدالدوله فرهاد میرزا تا این منزل هم همراه است بالجمله راه کالسکه خوب و هموار بود
دو طرف راه همه تپه و ماهور است الی قریه باقرآباد وقفی که در تصرف خسرو میرزاست راه قدری سربالا میرود
از آنجا سرازیر میشود تا منزل و درین سرازیری کوهها از دو طرف بجاده نزدیک است و کوه الوند از سمت چپ بفاصله
دو فرسخ واقع شده قصبه تویسرکان و دهات متعلق بآن در دامنه الوند خوب پیداست جلگه و صحرائیست که از همه طرف
کوهها احاطه کرده در فصل بهار و تابستان بهترین جاهاست خوش هوا با صفا سهل المعونه ییلاقات بسیار خوبیست
جمعیت زیاد از دهات تویسرکان کنار جاده ایستاده بودند تا نزدیک ده فرسنج با کالسکه رفتم آنجا راه بد و سرازیر
بود اسب خواسته سوار شدم از میان آبادی ده رفتیم کاروانسرای قدیم معتبر شاه عباسی کنار ده واقعست برای توقف
زواری که از راه عراق بعتبات میروند فرسنج هم ده آباد خوبیست عمارات معتبر دارد و رودخانه از کنار ده میگذرد
اشجار زیاد از درخت میوه و صنوبر و غیره زیاد دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم میرزا علی خان
محمد حسن خان بودند محمد حسن خان روزنامه اخبار جنگ فرنگستان خواند آبادی که امروز از دو طرف ملاحظه شد
سمت راست قلعه وحصین الدوله ارمیان ایضا میجان ایضا کلبان رخیان ایضا

کارخانه

کارخانه جاشت خوره سمت چپ گنجوران قشلاق سنگ سفید
قلی لاله علیا و سفلی مبارک آباد فرسنج هم ملکی میرزا شفیع مستوفی مرحوم است گویا اولادش
پیش حاجی مرادخان یا دیگری گذاشته اند خلاصه شب بعد از شام شیخ بهار را خواستم محمد حسن خان قدری روزنامه خواند
از بغداد تلگراف کرده بودند که در میان کاظمین و بغداد اعراب شمر جمعی زوار و غیره را نهب و قتل کرده اند
باعث افسردگی خاطر شد



روز یکشنبه هفتم ذیقعده را در این منزل اطراق شد صبح برخاستم هوا ابر و ملایم بود نهار را منزل خورده با وجود
ابر و گرفتگی هوا سوار شدیم بسمت تویسرکان راندیم از فرسنج تا آنجا دو فرسنگ و نیم مسافت است
کالسکه هم نمیرفت سواره میرفتیم حسام السلطنه معتمدالدوله اعتضادالسلطنه مجدالدوله تیمور میرزا
بودند صحبت کنان رفتیم در کنار رودخانه که از الوند کوه میآید بفرسنج حقابه کبود و سفید بود تیمور میرزا چند دست
بالابان و چرخ انداخت بردند هوا بسیار خوب گرفتند زیاد تماشا داشت از قریه فریازان که حاجی سعدالدوله
در آنجا سهیم است گذشته در محاذات باغ مرحوم میرزا شفیع مستوفی مکان مرتفعی انتخاب کرده پیاده شدم آفتابگردان زدند

و سرپیچه دار بزرگ آورده قصبه توی و دهات حول و حوش را ملاحظه کردم خیلی مایل بودم که بروم همه را دقت
گردش کنم هوا گرفته و سرد بود و کالسکه هم نرفت سواره هم ممکن نبود در این وقت تنگ بتوانم بروم این جلگه خیلی باصفا
و حاصل خیز است از حیثیت هوا و روح خیلی امتیاز دارد و از هر طرف کوهها محیط این جلگه است و از سمت
شمال کوه الوند مشرف است رودخانههای متعدد از الوند باین جلگه جاری میشود باغات زیاد دارند و میوههای
سردسیری ممتاز خاصه سیب سرخ بسیار خوب عمل میآید محصول گندم و جو آبی و دیمی زیاد است و همیشه غله در این
ولایت بکمال ارزانی و فراوانی بوده بواسطه خشکسال گذشته در اینجا هم تنگی شده حالا نرخ گندم هفت تومان است
بالجمله قصبه توی را ملاحظه کردم در دو دهنه الوند واقع شده و بطول افتاده است خانههای خوب و بازار و کاروانسرای
معتبر دارد در انتهای آبادی قصبه قلعه مجردی بود که عمارات داشت در اوایل حال محبس شاهزادگان یعنی خسرو میرزا
و جهانگیر میرزا و مصطفی قلی میرزا و احمد میرزا بوده است در اول این دولت که حبس شاهزادگان موقوف شد و خرج
علاوه خود را از اینجا قطع کرده و هنوز محل سکنای متعلقان آنهاست آن روی کوه که میگذرد قریه آرتیمان است در دامنه کوه
واقع شده و بطول افتاده است خانهها مراتب بیکدیگر مشرف است و خانههای عالی و قشنگ دارد و بسیار خوش منظر
و با روح و اطرافش بالتمام باغ است از اینجا بفاصله جزئی قصبه سرکان در یکی از درههای الوند واقع شده و آبادی آن
فضای دره را پر کرده است باغات و اشجار زیاد دارد مقبره ابو الحسن که از صحابه حضرت رسالت پناه صلوة الله علیه و آله
بوده در سرکان است اطراف مقبره چنارهای زیاد دارد و در فصل بهار و تابستان مجمع درویش است ده قلعه

شیخ رود آور و قلعه جعفر بیک که از املاک مرحوم میرزا شفیع است و دهات دیگر پیدا بود رود آور
در قدیم شهر و پای تخت این نواحی بوده است که حالا آثار عمارات کهنه و بنای قدیم باقی است از جمله آنست
سه برج که باقی بود شبیه برج طغرل طهران که در شهر قدیم ری نزدیک حضرت عبدالعظیم واقع است اما سر این
برج رود آور را طور دیگر ساخته و صناعت بنائی را خیلی جلوه داده اند از غرایب اینکه معتبرین تویسرکان گفتند
که شبها در دامنه کوه نزدیک قصبه توی چراغ آسمانی ظاهر میشود که تا صبح در یک محل بلاتغییر روشنائی آن برقرار است
و اعتضاد السلطنه حکایت کرد که در چند شب توقف اینجا خود مشاهده و دقت کردم این شعاع در هوا معلق است
هر چه نزدیک شوند معدوم و مفقود میشود مثل اینکه از قصبه توی نهوان پیدا باید از آبادی خارج شده و ملاحظه نمود
میگفت شب با دوربین دقت کردم این روشنائی در هواست و عجب اینکه دود مانند چیزی از آن متصاعد
بود خلاصه در همان مکان که آفتاب کرده ... بودیم جای خوبی بوده سوار شدم کنار رودخانه رفتم باد سرد شدیدی
از طرف مواجه میوزید بسیار اذیت میکرد در این حالت باز تیمور میرزا احضار و بچه اسب داد کرد و بالابان انداخت سرد و
بدور افتاده بالا رفتند چاره نداشتم ماهی که بلع کرده بود از گلو بیرون انداخت که سبکتر شود راه خلاص بگیرد
تدبیر مفید نیفتاد دست بالابان بالا بود و کبر به چنان بگفار بیچاره تاختند گلوی بسر شن زد که معلق افتاد بزمین
بالجمله باد خیلی سرد و شدید بود بدور رسته نشستیم چون از روبرو میوزید در دو رسته پشتیبانی اذیت میکرد بیرون آمده
سوار شدم و بتاخت بسمت منزل آمدیم این باد در منزل هم بود بچادرها و چیزها هم صدمه رسانده شب بعد از شام

پیشخدمتها را خواستم ساعتی بصحبت گذشت محمدحسن خان روزنامجات فرنگستان قدری اخبار جنگ فرانسه و روس خواند بعد خوابیدم



روز دوشنبه ششم ذیقعده باید بچمن آباد ملکی محمدحسین خان بریم و دو فرسنگ و نیم مسافت است صبح برخواستم برف زیاد میآید رفتم حمام پیشخدمتها بودند تغییر لباس کرده بیرون آمدم بکالسکه نشستم راه کالسکه خوب بود تا یکفرسنگ و نیم دره ماهور و ماهورها نزدیک راه بودند در بین راه در سمت چپ جاده نهار پیاده شدیم باد سرد با برف وزید معتمدالدوله مرخص شده بکردستان رفت بعد از نهار باز بکالسکه نشسته راندیم این دره ماهور بسربالای مختصری منتهی شد همینکه سرازیر شدیم صحرا فضائی پیدا کرد و اما باز اطراف کوه بود کوههای طرف دست راست بزرگتر و بعضی کوههای سنگی داشت منزل هم نمایان بود دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم دهاتیکه امروز در کنار جاده ملاحظه شد از این قرار است سمت راست حاجی تو یعقوب شاه ناقه بوستان در دروازه احمدآباد برجی هم میان ده ساخته بودند برای و از برج مربعی بود در زیرش آب انبار یورت فوقانی اینهم مسکون است و سمت چپ میان ده باباکمال سیاه دره

باد شدیدی در منزل میوزید تا شب هم اشتداد داشت اغلب مردم بآبادیهات پناه جستند تحیر سراپرده و بعضی چادرها را انداخت بعد از شام پیشخدمتها را خواستم جز محمدحسن خان و علیخان پسر وا... کسی حاضر نبود محمدحسن خان قدری روزنامه خواند بعد مرخص شدند خوابیدم



روز سه شنبه نهم ذیقعده منزل حسین آباد دو فرسنگ مسافت است قریه مزبوره ملکی قاسمخان شاملو نایب اجودانباشی و سایر خوانین شاملو است صبح برخاستم هوا ابر بود مه داشت برف هم میبارید رخت پوشیده عبای بطانه سنجاب بخود هم پیچیدم بکالسکه رفتم خانلرخان سرهنگ افشار آمد مرخص شد با سعدآباد برود مشیرالدوله را کنار کالسکه خواستم بعضی فرمایشات شد تیمور میرزا و پیشخدمتها عقب کالسکه بودند بوضعهای مختلف خود را ساخته مسخره و صورت را پیچیده بودند وضع مضحکی بود خلاصه یکفرسخ و نیم طرفین راه تپه و ماهور و کوه خیلی نزدیک بود اما کالسکه خوب میرفت در بین چمن جزئی سربالائی در راه بهم رسیده که تا حسین آباد سرازیر شد تپه مجردی در جلو دیدم امین السلطان گفتم آفتابگردان نهار را بالای تپه ببرد و خود سوار شده بالای تپه رفتم باد شدید سردی میوزید جهت نهاری صرف شد از تپه پیاده پائین آمدم سمت راست کرونه قریه مرغیب ملکی خسرو میرزا واقع بود و در صحرا

باغ و آبادی تازه و جدید الاحداث موسوم بعباس آباد بود آقاخان تفنگدار تازه آباد کرده است در سمت چپ قریه
موسوم بسید شهاب ملکی آقاخان تفنگدار واقع بود خلاصه از تپه که پائین آمدم بکالسکه نشستم معتمد الملک
و حاجی میرزا علی مشکوة الملک و محمد حسن خان و سایر پیشخدمتها بودند برف میبارید باد و دمه بود یکساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم و یکسر باطاق رفته زیر کرسی نشستم شنیدم صاحب دیوان از اصفهان آمده است
اما بحضور نخواستم تا عصر هوا بهمان طور منقلب بود شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستم آمدند ساعتی صحبت شد
مرخص شده رفتند بعد خوابیدم



روز چهارشنبه سیم ذیقعده منزل دولت آباد ملایر مسافت چهار فرسنگ است صبح که برخاستم هوا ابر گرفته
بود و سرما شدتی داشت رخت پوشیده بکالسکه رفتم مشیر الدوله حاضر بود تا مسافتی در کنار کالسکه تحقیقات میکردم
و جواب عرض میکرد بیشتر گفتگو در خصوص عرایض مردم بود و قرارهائیکه در احقاق حقوق آنها داده شده است
بعد از آن ظهیر صارم الدوله آمد بحکومت لرستان مأمور و مرخص شد پس از آن صاحب دیوان آمد از غلات اصفهان
پرسیدم از قحط و غلا و سختی و شدتی که برای مردم آنجا حاصل است بیانات کرد خیلی متألم و پریشان شدم

گفتم

گفتم در منزل مجلسی منعقد کنند قرار داده شود از ولایات حول و حوش بقدر کفایت باصفهان حمل غلات شود
تا سر خرمن و رفع محصول برای مردم آنجا فراغتی باشد بالجمله سردی هوا شدت کرد جزئی برفی هم میبارید در سمت
چپ جاده بدره رفته نهار پیاده شدیم آتشی افروختند از شدت برودت هوا حرارت از آتش رفته بود
در کالسکه نهار خوردم بیرون نیامدم حاجی میرزا علی محمد حسن خان محقق مهدیقلیخان محمد ابراهیمخان
بودند نهار بی زحمت صرف شد میرزا علیخان هم بود بعد از نهار قدری سر بالا راندیم همینکه بسر ازیری افتادیم
جلگه ملایر پیدا شد از کنار قریه گرگان خالصه و مهرآباد خالصه که هر دو خیلی معتبر و آباد و خانوار و جمعیت زیاد است
و باغ و اشجار زیاد دارد گذشتیم مستقبلین ملایر از شاهزادگان و غیره هم رسیدند سواره با جیلان اختیاری که خواسته
بودم آمده بودند بنظر رسیدند از علمای بروجرد میرزا عبدالله پسر آقا میرزا محمود آقا محمد برادر زاده آقا میرزا محمود
آقا میرزا فخرالدین بودند جمعی هم علمای ملایر آمدند سالار پسر شیخ الملوک با جمعی اولاد و احفاد آمد اسب کرنک
چقانی هم پیشکش آورده بود سالار و حضرات در ده گنبد می نشینند قریه مزبوره نمایان و ده معتبری است جماعتی
از مستقبلین ملایری ایستاده بودند رعیت معتبری از دو فوج ملایری جمعی عسکر خان سرتیب زند هم کنار راه
ایستاده بودند جوانهای خوب داشتند خلاصه با کالسکه تا درب باغ مرحوم عیسی خان بیگلربیکی که حالا در تصرف
محمد کاظم خان پسر مرحوم است و برای ما منزل معین کرده بودند رفتیم منزل اطاقی است که بخاری وارد
و در این هوا بخاری بسیار چسبنده و ملایم است برای حرمخانه چادر زده اند دوازده سال قبل که از این سمت

بسلطانیه میرفتیم در همین باغ منزل کرده بودیم بسلامت اینمدت خیلی شکر کردم دهات و آبادیهای که امروز
در کنار جاده ملاحظه شد از قرار است سمت راست تکل آباد گلدسته حسین آباد و سمت چپ
جوکار قوش بلاغ حسن آباد تاجی بیک بهارستان آباد پرشکان که در دامنه کوه واقعست
و ده معتبریست قصبه دولت آباد خالصه بازار و دکاکین معتبر دارد



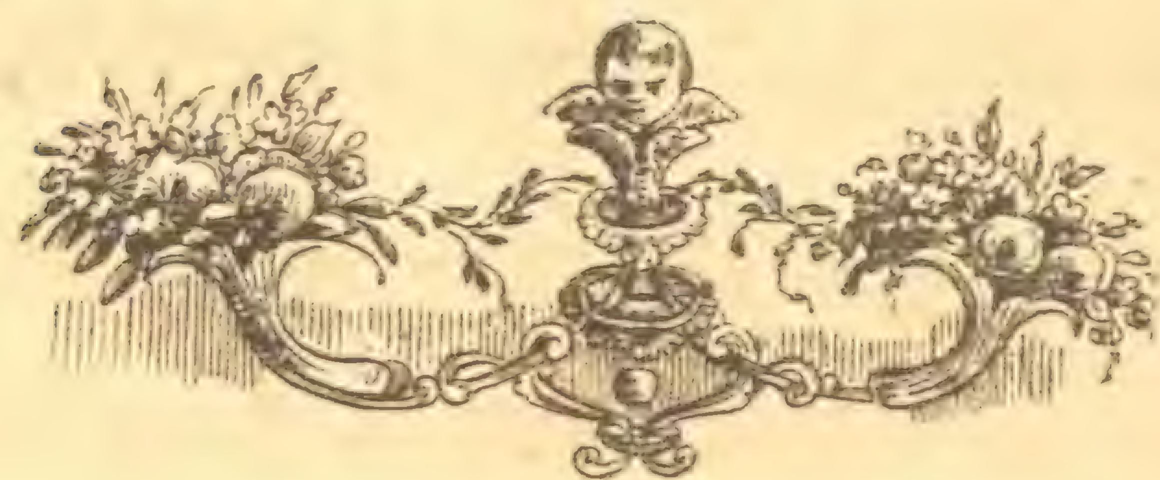
روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده در دولت آباد توقف شد صبح برخاستم شدت برف میبارید بحمدالله تعالی
در زمین هم برفی نشسته بود و تا عصر گاه تند و گاه کم برف میآمد هیچ از اطاق بیرون نیامدم بعد از صرف نهار مشیرالدوله
معتمدالملک سایرین آمدند بعضی فرمایشات و احکام شد مرخص شدند بعد منشیها آمدند تا عصر ملاحظه بعضی
نوشتجات و پاره تحریرات گذشت خیالم افسرده بود شب هم شام اندرون نرفتم معتمدالملک عکاسباشی
محمدعلیخان امین السلطنه موچولخان محقق محمدحسن خان حسین خان بودند همانطور شب بحکایات
خوابیدم

روز جمعه دوازدهم ذیقعده منزل پری خالصه است که انتهای خاک ملایر است و اول خاک عراق
چهار فرسخ مسافت میگویند صبح هوا گرفته و ابر بود و برف میبارید بعد از سواری ابر رفت آفتاب پیدا و هوا ملایم
و مساعدی شد قبل از سواری میرزا فخرالدین بروجردی و امام جمعه و علمای ملایر بحضور آمدند بعد از ملاقات حضرات
سوار اسب شده قدری رفتیم در صحرا کالسکه نشستیم بجهه شرقی راندیم کوه و دشت برف زیاد داشت یکسره
سفید بود از سمت چپ جاده کوه سنگی بقصبه دولت آباد مشرف است و در طرف شمال دره ایست که به قریه
ازناو خالصه میرود که جزو ملایر است از آنجا به برآباد و ساروق و سیاوشان عراق که راه قافله و متداول و معبر
عام است قدری که از دولت آباد دور شدیم بده جوراب خالصه رسیدیم سمت چپ بالای ده نهار پیاده
شدیم مسجد مهتابی هم بود قریه جوراب از خالصجات معتبر است در محاذات قریه مزبوره سمت شمال دره و دربند
دیگر پیدا میشود که در این دره ازناوله اربابی پیروز ایضاً خوران قلیچ خان یوزباشی مرحوم توسکن علیا و سفلی
خالصه مانیزان اربابی قمراب کمراب واقع است این کوه را که میگویند که از دولت آباد
بجوراب خالصه ممتد است اطرافش کوههای سنگ سخت دارد گفتند از سمت دیگر راهی است که بالای کوه
میتوان رفت بالای آن مسطح است و در بهار گلهای خوب و لالههای الوان میروید و بسیار باروح و صفاست
و نیز گفتند در این کوه غاریست وسیع و طولانی که کسی با چراغها بان داخل شده و مسافتی طی کرده و بپایان آن
دیده نشده و در یکجا موضع آن آبی صاف و روشن از سقف میچکد بزمین رسیده مثل قند خیلی سفید و مصفا متحجر میشود

وثانیاً این سنگ در آب حل میگردد و طعم آن تلخ است و هنوز تجربه نکرده با متحان نساییده اند که ملح فرو چه ترکیب
دارد و خاصیت طبی و طبیعی آن چیست غالباً اهالی اینجا برای شوخی این سنگ بجای قند گذاشته با چای
بمجلس میآورند و کسی که نابلد و بیخبر بوده خود بجای قند استعمال کرده و از تلخی طعم آن در تعجب افتاده است بالجمله
بعد از نهار بکالسکه نشسته از میان ده جوراب که نشستیم با روبنه راه راست کرده بود کوچه تنگ و راه منحصر بود با معطلی
عبور کردیم در میان ده تپه بلندی بود و بالای آن تپه اثر قلعه قدیم داشت که تمام خراب و ویران شده تنها
از دیوار آن اثری باقی بود که استحکام آنرا معلوم میکرد قریه جوراب باغهای آباد خوب داشت از این کوه
که بقریه مزبوره مشرف است تا فاصله نیم فرسخ با ابتدای خاک بروجرد میرسد اما راهی که متداول و معمول است
و از دولت آباد به بروجرد آمد و شد میشود از دولت آباد و بسامان که انتهای ملایر و از انجا بدره گرگ و از انجا به بروجرد
میرود خلاصه این کوه که از دولت آباد تا اینجا امتداد دارد و سلسله آن همچنان کشیده است در ملایر بکوه
لشکر در موسوم است در محال کزاز ده هنه بهم رسیده این رشته را قطع و سلسله دیگر ایجاد میکند که در عراق
کوه راست سر مینامند فاصله این کوه از جاده نیم فرسخ و یک فرسخ بود آباد دهها که امروز در کنار جاده ملاحظه شد
سمت راست نامیله خرم آباد دادیجان بالای اویجان قشلاق نوبرگی ملک سالار است
جوراب پچن آباد مرویل میشن کازان تمامی این دهات در کنار رودخانه و قعت بعد از ان
کوشه قلعه خان کنجه ور نهندر کساوند رکنه سفلی خط نصف در کنار رودخانه است رکنه علیا که نیز

خالصه است

خالصه است در کنار جاده است و ده بسیار آباد معتبریست بعد از آن پری در و بعد پری خالصه
که منزل اردو بود سمت چپ بعد از دره ازناوله که ذکر شد دیگر آبادی ملاحظه نشد مگر در دامنه کوه لشکر در
محاذی رکنه سفلی سه قریه متصل موسوم به قپان و بهبا و کلیز آباد و از املاک قلیچ خان یوزباشی مرحوم است
در رکنه علیا میرزا سید احمد نایب الحکومه عراق و علینقی خان حجه صمصام الملک سرتیپ فوج کزاز رسیده بحضور آمده
از حالات انصنیفات سؤالات کردم عرایض کردند منزل هم نزدیک بود وارد شدیم کرسی و آتش حاضر بود
تدارک زحمت سرما شد شب بعد از شام ملیجک تنها آمد محمد حسنخان قدری روزنامه بطور بورغ از اخبار کم خواند



روز شنبه سیزدهم ذیقعده منزل قره حصار خالصه است که از توابع عراق و جزو بلوک کزاز است راه را
بچهار فرسنگ گفتند صبح در حمام بودم امین السلطان گفت محمد حسن خان بواسطه ناخوشی سختی که بعیالش عارض شد
مجبور گردیده است در قریه پری مانده است بیچاره گرفتار زحمت است بالجمله رخت پوشیده بیرون آمدم
بکالسکه نشستیم هوا صاف بود آفتاب مینمایید قدری ابر هم در افق بود و سرما شدتی داشت امروز برای تحقیق
مسئله کسر خالصه ملایر وزرا در قریه کرجانی تکلی قاسمخان شاملو نایب اجودانباشی مجمعی دارند باین مناسبت بقریه مزبوره

رفته‌اند که دیشب اعتضادالسلطنه اینجا منزل داشته است خلاصه راه کالسکه بد نبود اما گل در جاده زیاد بود
تمامی اسبها و کالسکه‌ها سراپا گل آلود شده بودند برف این سمت از جلگهٔ ملایر بیشتر است از دو طرف راه بفاصلهٔ
نزدیک کوه واقع شده و سمت چپ تمام کشتزار است از کثرت گل اسبها زمین‌گیر می‌شدند قاطرهای بنه در گل غوطه‌ور
بودند در بین راه سمت چپ جاده برای نهار مکانی انتخاب شده بود برفها را بدرّه‌ها انباشته بود و اسب غرق می‌شد
بزحمت و جستجوی تمام از راه کناره کردیم نهار با زحمت تمام صرف شد بعد از نهار باز بکالسکه عود کرده راندیم
تا دربند دو خانهٔ توره راه بشمال مایل شد طرف چپ در دامنهٔ کوه عمارت و اشجاری بود موسوم بصادق علی
متعلق بعلینقی خان صمصام الملک است جای مجرد با صفائی است فوج گرازی نزدیک ده توره صف زده بودند
میرزا سعید احمد نایب الحکومه گفت در جلو نهر و پلی از عبور کالسکه مانع است راه کالسکه را از بالای ده
ساخته‌اند اسب خواسته سوار شدم از میان آبادی توره گذشتیم ده آباد معتبریست کوچه‌ها داشت اسب را
خیلی با احتیاط می‌راندم قریهٔ توره هم ملکی علینقی خان بترتیب است درمیان آبادی پلی بر رودخانه بسته بودند بسیار کثیف
و بد اطرافش آن ریخته سنگهای آن پاشیده گل و یخ هم بستر شده فساد حال او را تشریح و توضیح میکرد خیلی با احتیاط عبور شد
و از راهی بد و سخت گذشته براه کالسکه رسیدیم قره حصار هم که منزل است نزدیک بود خواستم از خارج ده
بگذرم بزحمت عبور کوچه‌های خطرناک دچار نشوم راه نبود ناچار از میان ده عبور شد کوچه‌ها گل و یخ زیاد داشت
بهر طور بود بی آسیب گذشته بمنزل آمدیم آبادیهائی که امروز بنظر رسید از قرار است طرف راست

میرود

میرود قلعه نو کذاب پنش چشمهٔ علیمحمد که آخر خاک ملایر است آنچه از خاک عراق در سمت
راست جاده دیده شد جلایر قره بنیاد گل زرد کله حران طرف چپ از خاک ملایر
کرجائی قاسم آباد قوش تپه ده چانه از خاک عراق خرخب زیرآباد سنگ سفید
شب بعد از شام شبیه‌ها احضار شدند قدری صحبت شد



روز یکشنبه چهاردهم ذیقعده منزل تنگ کورمکی مستوفی الممالک است راه را سه فرسنگ میگویند
صبح که برخاستم برف میبارید و از شب هم آنقدر باریده است که زمینها سفید است رخت پوشیده بلاحظهٔ
بدی راه سوار اسب شدم اعتضادالسلطنه حسام السلطنه مشیرالدوله بودند صحبت کنان
مسافتی در صحرا سواره رفتیم رودخانهٔ پیش آمد عبور کردیم و در نظر داشتیم که همچنان از صحرا دور از بنه و جمعیت بروم
نهری عمیق که از همین رودخانه منشعب شده بود مانع عبور شد راه را پرسیدم معلوم شد بیتقصیرا باید از رودخانه
باز پس گذشته از پلی که خیلی با متانت بر رودخانه بسته بودند بگذریم در سر پل جمعیتی از بنه و باد متفرقه بود بزحمت
عبور شد آنطرف پل کالسکه حاضر بود از اسب پیاده شده بکالسکه نشستم مسافتی قطع شد برای نهار در سمت

چپ جاده پیاده شدم بعد از نهار بکالسکه عود کرده بسمت منزل راندیم دو طرف راه کوههای
بلند است بفاصلهٔ نیم فرسخ بیشتر یا کمتر اما راه کالسکه بسیار خوبست آبادی در کنار راه زیاد بود سه ده در سمت
راست جاده دیده شد کفشد موسوم بمهاجرانند هوا مختلف بود گاهی برف میبارید گاه باز میشد اما
باد خیلی سرد میوزید نزدیکی تنگ کور که منزل است در راه فی الجمله اعوجاج و دره ماهوری پیدا شد بده رسیدیم
کوچه را که معبر و راه کالسکه است با روبنه و مال زیاد گرفته بود بعلاوه گل و یخ داشت از کالسکه بیرون آمده
باسب سوار شدم از خارج آبادی بسمت اردو رفتیم امین خلوت و پیشخدمتها و سایرین بودند نسیم سرد طوری
سخت و شدید میوزید که تا سراپرده تاخت رفتیم و بی تأمل وارد الاچیق شدم عصر برف شدت کرد و یکدو ساعت
خوب بارید شب گذشته هم اینجاها برف زیاد باریده بود که هنوز بعضی جاهای خشک و خالی از برف دیده نمیشد
مشیرالدوله و معتمد الملک از پیش بکیره سلطان آباد رفتند شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستم آمدند
خبر تلگرافی مفصل از جنگ فرنگستان رسیده بود ملاحظه شد مختصر اینکه دویست هزار نفر متجاوز قشون فرانسه
بسرداری جنرال اُورباکی و جنرال تروشو حاکم پاریس و معیت بعضی از روسای جمهور از پاریس بیرون آمدند
با قشون پروس مصاف داده اند روز اول و دوم نصرت و فیروزی با فرانسه ها بود و چند نوبت قشون
آلمان را شکست فاحش داده عقب نشانیدند روز سیم سرداران پروس با قشون زیاد پی در پی رسیده
بخت نامساعد فرانسه ها را دچار سوء عاقبت کرد قشونشان بهم شکسته و قتیل و متفرق شدند ژنرال تروشو

زخم منکر برداشت بعضی از اولیای دولت جمهور که حاضر میدان جنگ بودند اسیر شدند و از بدبختی
فرانسه ها اینکه سه شهرشان بسیل خراب و ویران شد از جمله شهر لیل است که در سر حد بلژیک در شمال
مملکت فرانسه واقع بود حقیقت واقعات این جنگ و سوء حال فرانسه خیلی حیرت انگیز و ملالت افزاست



روز دوشنبه پانزدهم ذیقعده بسلطان آباد که مرکز حکومت عراق است عزیمت کردیم راه سه فرسخ
بود صبح که برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدم هوا ابر و مه داشت از هیچ طرف جائی دیده نمیشد ابتدا
راه کالسکه خوب بود و بآرامی و نرمی حرکت میکرد بعد از قطع مسافتی در راه اندک سرازیری بهم رسید از دو طرف
کوههای سنگی نزدیک شد عبور از دره تنگ و سنگلاخ افتاد چون کالسکه بسختی عبور میکرد باسب سوار
شدم و بملاحظه برف و یخ زمین خیلی با احتیاط حرکت میکردم شتر و قاطر زیاد هم در این راه تلف شده و افتاده
بود از اینکه باد نبود و در هوا سواره رفتن زحمت نمیداد و همینکه از این راه خطرناک گذشتیم باز بکالسکه نشستیم لکن راه
کالسکه خوب و مساعد نبود سرازیر و سربالا در دره و ماهور میرفتیم گاه سوار اسب شده گاهی بکالسکه میرفتم
نزدیکی شهر هوا باز شده و مه بکنار رفت در دو طرف جلگه کوههای سنگی مرتفع است سمت راست جاده

آبادی و اشجار و باغ زیاد بنظر رسید سه ده معتبر موسوم به بیجان و فنجان و کرهرود است صحرا و کوه
برف زیاد داشت بطوریکه در تخته خرآباد دهها و دهات هیچ جزء زمین مکشوف و مرئی نبود قریب شهر کوچه باغ
متعدد و مفصل بود و اسب خواسته سوار شدم حاجی سید محمد باقر و حاجی سید محسن علمای عراق
باستقبال آمده سایر طبقات خلق هم پیاده ایستاده بودند وارد شهر شده بعمارت دولتی رفتیم دیوانخانه‌ها را
بسیار خوب تعمیر کرده بودند در اطاقی که مخصوص من حاضر شده بود و بخاری داشت و گرم کرده بودند نهار
صرف شد و تا عصر بیدار که خستگی ورد و بعضی تحریرات و غیره گذشت شب بعد از شام شنیدم تنها آمدند
معتمدالملک قدری ورنامه خواند هوشنگ میرزا حاکم گلپایگان آمده بود امروز هنگام ورود بشهر حضور آمد
شنیدم محمد امین میرزا هم که موقتاً مستوفی الممالک برای نظم امور کره فرستاده آمده است هنوز ندیده‌ام



امروز که سه‌شنبه شانزدهم ذیقعده است در سلطان‌آباد توقف شد صاحب دیوان را احضار کردم
مطالبی که راجع بحکومت اصفهان داشت عرض کرد در جواب احکام لازمه شد بعد از رفتن او هم کار زیاد
داشتم تا عصر مشغول بودم هوا ابر نبود و برودت هوا چندان شدت داشت که کمتر چنین سرما دیده بودم
اجرام فلکی و اجسام ارضی گویا یکسره یخ بود و هوا کیفیت زمهریر داشت نفس در حلق منعقد و خون در بدن
سرد میشد هیچ از اطاق بیرون نیامدم و همه را بکارهای لازم سرگرم بودم شب یک دو ساعت از مغرب گذشته
از حیاط بیرون که پشت این دیوانخانه و محل آبدارخانه و قهوه خانه و منزل خواجه‌هاست صدا برخاست هنگامهٔ
بپا شد امین السلطان و آقا شیخان پسر حاجب الدوله و سایرین فریاد میکردند پرسیدم گفتند بالاخانه که منزل حاجی
بلال خواجه بود از یکروز پیش بخاری سوزانیده سقفش آتش گرفته است امشب آثار آتش ظاهر شده و علامات
خرابی دیده اند سقا و فراش ریخته مشغول اطفاء نایره و خراب کردن سقف سوخته هستند بعضی سقا و فراش هم
در خرابی سقف بزیر افتاده با خاک و آتش و آبی که برای خاموشی آتش‌ها ریخته میشد مخلوط بودند بحمدالله با اینکه ارتفاع
بام تا سطح فضا هفت ذرع بیشتر بوده است و این انبوه خاک و خرمن آتش ذره آسیب بهیچیک نرسیده بود
تا هنگام خوابیدن من این آوازها و هنگامه بود و قطع نشد



روز چهارشنبه نهم ذیقعده نیز در سلطان آباد توقف شد از صبح تا عصر همه کارها و مشاغل لازمه گذشت شاهزادگان
و وزرا در حضور بودند صاحب دیوان هم بود محمد امین میرزا و هوشنگ میرزا هم بحضور آمدند بعضی تحقیقات
و پاره فرمایشات شد علمای عراق هم بحضور آمدند میرزا عبدالرحیم شیخ الاسلام اصفهان هم که از علمای
آنجا نوشتجات آورده بود آمده نوشتجات را ابلاغ کرد عصر بعد از فراغت از کارها ببرجی که در عمارت است رفتم
اگرچه امروز هم هوا سرد است اما تابش آفتاب فی الجمله سورت سرما را شکسته است از برج با دوربین وضع شهر
و اطراف را ملاحظه کردم قلعه سلطان آباد مربع است و وسعت آن تقریبا بقدر ارک طهران میشود ترتیب کوچها
و تقسیم آب شهر خیلی منظم و قاعده است عمارات حکومتی او بواسطه ارک کوچکی از شهر خارج کرده اند در شهر عمارات
و خانهای عالی بسیار است تجار آذربایجانی و غیره درین شهر بتجارت قالی و پنبه مشغولند و هرساله قالی زیاد
از اینجا بممالک روس و عثمانی و ایالات ایران حمل میشود عراق از مملکتهای خوب و حاصلخیز است و اهالی آن
بکسب و صناعت راغبند دیروز و امروز نمونهای خیلی خوب و ممتاز از قالی عراق دیدم که موجب خیلی تمجید
بود خلاصه شب شام خورده پیشخدمتها را خواستیم معتمدالملک احکام زیاد آورد که صاحب دیوان در ضمن
عرایض خود استدعا کرده بود



روز پنجشنبه دهم ذیقعده بمصلح آباد رفتیم راه چهار فرسنگ بود صبح که برای سواری بیرون آمدم از دروازه ارک
دلالت کردند خواستم بیرون بیایم باروبنه زیاد در جلو بود بعضی بارهای دیوانی را هم تازه بار میکردند راه مسدود بود
با اندک معطلی و زحمت گذشتیم از دروازه که بیرون آمدیم هوا را بی اندازه سرد دیدم با اینکه آفتاب تابیده
و هوا صاف بود سرما سورت و شدت غریب داشت لزوما بکالسکه نشسته راندیم تخمینا در یک فرسنگ
فاصله آبادی معتبری در سمت چپ در دامنه کوه ملاحظه شد موسوم بمزرنجیران جزو بلوک کراز است رشته کوه
همه جا از سمت چپ بفاصله یک فرسخ بیشتر یا کمتر دور از جاده کشیده شده و پشت این سلسله محال برچلو
و وشراه است در سمت راست جاده بفاصله دو فرسخ سه فرسخ کوهستان فراهان واقع شده و دهات هم
که از مزرنجیران بعد در سر راه واقع است همه جزو فراهان است و در انتهای آن بلوک محلات واقع است از محاذات
قریه مزرنجیران قدری گذشته نهار پیاده شدیم صاحب دیوان هوشنگ میرزا سایر بحضور آمدند
و مرخص شدند بعد از نهار باز بکالسکه رجوع کرده راندیم ده مشهد که ملکی عباسقلی خان منسوب سپهدار است
در سر راه بود از وسط آبادی آن عبور اتفاق افتاد قریه معمور و آبادی است و در قرب آن طرف راست جاده
مزاریست از محمد عابد که گفتند بحضرت موسی کاظم علیه السلام نسب میرساند گنبد و ایوانی از بناهای خیلی کهنه دارد
گنبد مخروطی کاشی کاری و کاشی آن در کمال امتیاز شبیه بچینی ایوانش هم خالی از زینت و متانت نیست خوب
حفظ نکرده اند خرابی دارد بالجمله هرچه از راه طی کردیم اثر برف و بارندگی کمتر شد تا بعضی جاها که خشک

می نمود و کوهها بسبب طبیعت زمین بود که پارهٔ جاها شوره زار و کویر است هوا هم گرم و ملایم است و آفتاب

پرحمت ابر و باد نیامد دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم

دهاتیکه امروز در طرفین راه دیده شد سمت راست میغان مشهد عابد ابک آباد و سیمه استروان حرآباد کمال آباد شمس آباد کمال آباد سمت چپ مرزنجیران مهرآباد سراوه شاه آباد وزیرآباد میجان قلعه نو فرید آباد مشهد الکوبه آهنگران

نظم آباد چلیچ آباد



روز جمعه نوزدهم ذیقعده منزل آشتیان بود و چهار فرسخ و نیم راه است صبح که بیرون آمدم بکالسکه نشستم اعتضاد السلطنه حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیر الدوله مجد الدوله بودند در بعضی امور دولتی و قرار پارهٔ کارها مدتی گفتگو شد هوا صاف و روشن بود تابش آفتاب حرارتی داشت درینجلگه هم وسعتی است کوهها از دو طرف دور افتاده خاصه از سمت چپ راه بمسافت زیاد کوهی بزرگ و سنگی

و مرتفع طولانیست گنگران زنجیران سرآبند معدن سنگ شرآب سفیدآب در دامنهٔ همین کوه واقعست درین جلگه آهو بسیار است حبیب الله خان ساعد الدوله مهدیقلیخان بعضی شکارچیها بهوای شکار آهو رفته بودند مهدیقلیخان میگفت آهو زیاد بود و خیلی دیده شد لکن نتوانسته بودند صید کنند در بهارگاه محمد حسنخان و حبیب الله خان شنیده است که در عتبات عالیات برای دورهٔ رمضان قصد اقامت کرده و از ملازمت اردو بازمانده بودند رسیدند از خشکی صفحات عراق عرب که هنوز نمی باران نباریده و آبها نقصان فاحش کرده و خلق آنجا ازین حالت در چه درجه اضطراب و وحشت هستند بیانات میکردند خداوند خاتمت امور و احوال این مردم را درین خشکسال عام بخیر کند انشاء الله تعالی خلاصه بعد از صرف نهار باز بکالسکه نشسته راندیم در مسافتی بقریهٔ فیض آباد که در تصرف میرزا محمد علی مشرف توپخانه است رسیدیم و راه از میان ده میگذشت خانوار و جمعیت زیاد داشت لکن رعایا از کمی آب شکایت داشتند که راستی برای این ده آن مقدار آب که دیدم کم بود و موجب کمی آب اینجا هم همین خشکسالیست که بفضل خداوند مرتفع خواهد شد از فیض آباد قدری که دور شدیم جلگه و اراضی مسطح بدره و ماهور تبدیل شد کوهها نزدیک تر آمد و تا قصبهٔ آشتیان راه باین نسق بود بلکه یک بلندی مختصری که دره مانند هم داشت که ارتفاع و انحطاط آن قابل ذکر نیست لکن برای الاغهای مغلوک اردو و اسبهای کالسکه و شترهائیکه بیچاره متوالی زیر بار بدکوه الوند است خاصه با گل و برف که بسیار سخت و صعب العبور بود بالجمله قریب بقصبه

آشتیان که فی الحقیقه شهر نیست از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم از پایین آبادی انجا از کوچه عبور کرده از پل
کوچکی که برود خانهٔ آشتیان بسته اند گذشته بارد و آمدیم اگرچه قلعه و عمارت مستوفی الممالک برای توقف ما
کافی و آماده بود و ممکن بود در انجا منزل کنیم لکن محض اینکه خلاف عادت نشود و در اسلوب سفر تغییر و تحریفی دست
ندهد گفتیم در صحرا چادر زدند منزل کردیم مهد علیا در عمارت منزل کرده است آشتیان معمور و آباد است خانه‌های
عالی دارد که مرتبه بمرتبه مشرف بیکدیگر ساخته اند دو دره که داخل آبادی آشتیان است باین جا بهارتیت گرفته است
شب بعد از شام سعد بیها آمدند یکدو ساعت بملاحظه نوشتجات و گفتگوهای متفرقه مشغول شده بعد خوابیدم

روز شنبه بیستم ذیقعده اتراق شد خیال داشتم امروز سوار شوم قصبهٔ آشتیان را با اطراف آن سیاحت کرده
وضع مکان انجا و هیئات ارضی و طبیعی آنجا را ببینم باد سرد و سختی که از دیشب میوزید و ابر و انقلابی
که در هوا بود نگذاشت که از الاچیق یا رکیب و بیاده کرسی بیرون بیایم امروز گویا فصل زمستان بساکنین این ارض
غضب کرده با اظهار آخر درجه سرما عرض قدرت میکند هنگامه ایست متنفس امروز از جای خود حرکت نمیکند

تاعصر

تا عصر در الاچیق بودم و از بی هوا و ضرورت یکجا نشستن و بیحرکتی کسل شدم میرزا حسین دکتر و معتمد الملک
بودند قدری کتاب جغرافی خواندم ساعتی خوابیدم عصر هم حمام رفته اجمالاً سر و تن را شست و شوئی کرده
بیرون آمدم

روز یکشنبه بیست و یکم ذیقعده منزل دستجرد و سه فرسخ و نیم راه است صبح هوا صاف و روشن بود
و آفتاب بلامانع میتابید اما اثر سرمای سخت دیروز باقی است و نسیمی سرد و سوزنده میوزید علی الصباح در
سراپرده علما و اعیان آشتیان که دیروز در توقف نتوانستند بحضور بیایند آمدند ایستادند قدری گفتگو شد
آقا میرزا محمد جعفر مجتهد با بعضی علمای دیگر مثل آخوند ملا حسین و ملا ابراهیم میرزا محمد که در حکومت یزد
و کرمان مرحوم خانبابا خان سردار را از او وکالت داشت و بارها دیده بودم پیر و شکسته و معتکف آستانه است
میرزا حسین خان برادر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی میرزا تقی برادر مرحوم میرزا زین العابدین الهی که قریب
هشتاد و پنج سال از سنش گذشته و سالها در سیاحت بوده است مسکنت در صفحات هندوستان

سیاحت کرده ام میرزا علینقی برادر مشارالیه میرزا شفیع سلطان نایب آشتیان بعضی دیگر هم بودند
بیرون آمده سوار شدم با اعتضاد السلطنه حسام السلطنه مجدالدوله وزیر امور خارجه مشیرالدوله
صحبت کنان بتپه بلندی که بآبادی آشتیان مشرف بود رفتم قدری وضع و مکان قصبه را ملاحظه کردم
برودت هوا مجال مکث زیاد نداد زود درآمده براه افتادیم راه امروز همه پست و بلند و دره ماهور و سنگلاخ است
کوهها بجاده نزدیک شده بعضی جاها فضا تنگ میشود برف این اراضی خیلی کم و کوهها اغلب خشک است
بده کوچکی رسیدیم که میان دره واقع شده بود با عمارت و تجرد حالتی داشت اسمش را پرسیدم گفتند
راراباد ملکی مستوفی الممالک است بعد از آن ده کوچک دیگر بود موسوم بشهررود از انجا راه بشمال مایل شده
دره قدری وسعت پیدا کرد و قریب بقریه زرگان که سمت چپ در دامنه کوه واقع بود با اینکه اطراف را
کوههای مرتفع احاطه کرده بود کوه البرز و دماوند نمایان شد و رؤیت آنها مشابه دیدار معشوق و مطلوبی بود
همه مردم از نزدیکی وطن و تماشای مسقط سر خوشنود بودند برای ارتفاع دماوند همین مسئله خوب مقیاسی است
که از این نقطه تا دماوند تمام پنجاه فرسخ درست است و از فراز کوههای بلند تمام پیدا بود پشت کوه زرگان ده
عامره است که درین نواحی صنعت زرگری مخصوص انجاست خودشان هم کرباس میبافند از اطراف هم میبرند
انجا رنگ میشود و از عادات اهالی انجاست که از شنیدن لفظ ماست میرنجند و هر غریب که ندانسته درین ده
بلفظ ماست تفوه کند مضروب و مطعون و عرضه هزار گونه ملامت است و اگر این عبارت را بزبان بگذراند که ماست داری

محل

محل خطر است معتمد الملک حکایت میکرد که در مجلس مشیرالدوله وزیر عدلیه بعضی از اهل عامره برای مشتکی
بتظلم آمده بودند رعیتی من غیر رام لفظ ماستی گرفته بود بی اختیار عارضین عامره از مجلس بیرون رفتند
دیگر باعث این عمل و عادت مستقبح است و داستانی مفصل دارد خلاصه بقریه جوزار رسیدیم که ابتدای
خاک خلجستان قم است فوج خلج قسم جمعی محمود آقای سرهنگ که تربیت شده مدرسه مسیو فرانسه و جوان
قابلی است با سرهنگ خود در کنار راه صف زده بودند فوج مذکور را در کمال آراستگی و خوبی دیدم منزل هم
که دستجرد است نزدیک بود وارد شده بسراپرده رفتم از طهران چاپار رسیده بود نوشتجات را ملاحظه
کرده جواب نوشته فوراً چاپار را اعادت دادم قریه دستجرد ده آباد معتبریست خانوار جمعیت زیاد دارد



روز دوشنبه بیست و دویم ذیقعده منزل قریه قاضی چهار فرسخ راه بود صبح با صفای آسمان و تابش آفتاب
هوا برودتی داشت از سراپرده تا جائیکه کالسکه من حاضر شده بود مسافتی با دو رفعه بکالسکه نشستم قدری
با اعوجاج و پستی و بلندی راه کالسکه راندم بمزرعه و مزاری رسیدیم که از امامزاده زکریاست و گفتند از اولاد
حضرت موسی کاظم علیه السلام است درین نقطه راه بسلسله تپه و ماهور افتاد و حرکت با کالسکه چندان مناسب نبود

درهوا هم فی الجمله حرارتی پیدا شد از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم در اطراف امامزاده جمعی رعایای
شهر بود بحسام السلطنه پول داده بود با آنها قسمت کند فقرا بهیأت اجتماع باو حمله کردند دورش را گرفتند چیزی نماند
که جوشش طمع وطلب آنها شاهزاده را از اسب بیندازند بالاخره بقایای پول را بزمین پاشید که آنها بیکدیگر مشغول
شدند شاهزاده را رها کردند خلاصه سواره با حسام السلطنه اعتضاد السلطنه وزیر خارجه مشیر الدوله
صحبت شد سمت چپ جاده همه باغات و آبادی محال جهرود است که از ابتدای دره اشجار و باغات
و آبادی آن بلانهایت ممتد است عجب دره ایست باید در بهار بهترین محل تفرج باشد در طرف راست جاده
روی تپه بناهار پیاده شدم محمد حسن خان که از منزل پری بواسطه ناخوشی عیالش عقب مانده بود اینجا رسید از راه ازناوه
و آهنگران و سیاوشان آمده است از زحمات خودش که در کثرت برف و سختی سرمای راه دیده بود داستانها میگفت
بعد از ناهار سوار شده باز از تنگه دره و ماهور میگذشتیم وسعت دره قدری بیشتر شد راه کالسکه بالنسبه بهتر و خوبتر است
بکالسکه نشستم قریب بقریه شناوند که هم در این دره واقعست میرزا حبیب الله برادر میرزا نصرالله مستوفی گرگانی را
که در زمان ولیعهدی پیش من منصب استیفا داشت دیدم کنار کالسکه خواسته احوال پرسیدم در راه رفتن می لنگید
میگفت اسب لگد زده پایش معیوب شده است غالبا در همین ده متوقف است از شناوند گذشته قریهٔ
باغستک بود و بعد از آن بقریهٔ قاضی که منزل است رسیدیم این ده ملکی اولاد محمد حسن خان خلج است حاجی
عیسی خان علی اکبر خان حاجی آقاخان حاجی عیسی خان عمارت خوبی بنا کرده است ملک [illegible] متعلق بحاجی آقاخان

و علی اکبر خان است



روز سه شنبه بیست و سیم ذیقعده الحرام بقم وارد شدیم صبح که از قریهٔ قاضی حرکت کردم شاهزادگان و وزرا
کنار کالسکه بودند در امور لازمه گفتگو میشد قرار شد حسام السلطنه بسمت حکمرانی بخراسان برود در بین صحبت
شقوقیکه لازم دیدم گفتیم راه کالسکه هم امروز خوب و مساعد بود و کالسکه براحت و سلامت حرکت میکرد کوهها
از طرفین بسیار دور افتاده و جلگه وسیع است در سمت راست کوههای سنگی سیاه بفاصلهٔ پنج شش فرسخ
واقع شده بود که جزئی برف هم داشت محال جاسب و اردهان و کرمجان که ییلاقات قم است در دامنه
همین کوه است سمت چپ هم دو دو فرسخی از راه بیشتر یا کمتر تپه ها و کوههای خاکی سرخ و سفید رنگ بود که رفته
رفته براه نزدیک آمده دو سمت جاده را احاطه کرده و راه از میان دره ها و تپه های مذکور گذشت امروز زمین
اینجا را خشک دیدم هنوز بارندگی نافع و کافی در نواحی قم نشده است در طرف راست جاده نزدیک
قریهٔ سالیان که از موقوفات نجف اشرف است بناهار پیاده شدیم پسر حاجی آقاخان خلج یک میش کوهی و یک
قوچ شکار کرده آورده بود میش را در کوههای علی آباد نزدیک خرهه محلات که شکارگاه معروفیست صید کرده بود

وقورا میگفت در همین رودخانهٔ قم زده ام هیچ معهود و مترقب نیست که اینجاها قو دیده شود تعقیب این حیوان
در مردابهای بزرگ و سواحل دریاست و خیلی نادر اتفاق می افتد که مثل این رودخانه‌ها بیایند خلاصه بعد از نهار
با کالسکه نشسته راندیم هوا گرم بود و کالسکه چندان مطلوب نبود بملاحظهٔ بعد مسافت سوار اسب شدم
تا رودخانهٔ قم رسیدیم و آبادی شهر نزدیک شد سوار اسب شدم در حوالی کاروانسرای سنگی مخروبهٔ قدیم
جمعیت زیاد از مستقبلین و تماشاچی ایستاده بودند و چون امسال در غالب ولایات ایران تنگی و گرانی بود فقرای
زیاد در قم مجتمع شده است حاجی ملا صادق مجتهد و آقا حسین مجتهد باستقبال آمده بودند با ایشان از هر مقوله
صحبت شد متولی باشی و سایر علما هم بودند گفتم در کار فقرا و نگاهداری آنها قراری بدهند سراپرده را
در خارج شهر مقابل عمارات دیوانی زده بودند دو ساعت بغروب مانده وارد شدیم الحمد لله علی السلامه
شب بعد از شام پیشخدمتها بحضور آمدند محمد حسنخان پیشخدمت پسر مرحوم حاجب الدوله
از طهران آمده بود بحضور آمد



روز چهارشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام در قم توقف شد بعد از نهار بیرون آمده پیاده از پل موقتی
که مخصوص عبور و مرور اهل اردو برودخانه بسته بودند عبور کرده از درب کوچک عمارات دیوانی
که این سمت واقعست داخل عمارات شدیم و از عمارات بصحن رفتیم اعتضادالسلطنه حسام السلطنه
مشیرالدوله وزیر امور خارجه پیشخدمتها و سایر نوکرها همراه بودند بروضهٔ طاهرهٔ حضرت معصومه
علیها سلام الله رفته زیارت خواندیم تا ظهر و عصر هم ادا شد بعد بیرون آمدیم بمقبرهٔ خاقان مغفور
و شاهنشاه مرحوم رفتیم فاتحه خواندیم در مقبرهٔ مرحوم اعتضادالدوله و حاجب الدوله حاجی محمد خان هم
مکث کرده طلب آمرزش کردیم و از فوت هر دو بی اندازه متأسف شدیم در مقبرهٔ خاقان مغفور مرتبه که مشرف
بحجره و ارتفاع جزئی دارد سوزنی و اسباب چراغی بود گفتند قبر مرحوم شجاع السلطنه است در ضمن تحقیق
میرزا علی اکبر که متولی مقبره است لفظ غریبی ادا کرد که هیچ نشنیده بودیم و خیلی مضحک بود گفت در دفن مرحوم
شجاع السلطنه که این زمین حفر شد یک کشتی بیرون آمد او را در کشتی دفن کردیم معلوم شد مراد از این لفظ
قبر ساخته است چون بلفظ عبارت مستهجن بود بی اختیار خندیدیم اعتضادالسلطنه هم خیلی خندید خدا
شجاع السلطنه را رحمت کند که گفتگوی قبر او هم مفرح و مضحک است خلاصه بعد از زیارت
و گردش صحن بمنزل آمدم شب بعد از شام عضدالملک و سایر پیشخدمتها آمدند محمد حسنخان قدری اخبار
جنگ فرنگستان خواند امروز جمعی از ملتزمین رکاب از قبیل معتمدالملک و حاجی رحیم خان خازن الملک



روز پنجشنبه بیست و پنجم ذیقعده هم در قم اتراق بود بعد از صرف نهار بزیارت رفتیم نماز خواندیم بمنزل برگشتیم پیشخدمتها بودند معیرالممالک هم از طهران بقم آمده است بحضور آمد از حالات طهران و امور درباری تحقیقات کردم. برای فقرای قم هم قرار دادم بدست آقا حسین مجتهد و مستوفی باشی از غله دیوان نانی تدارک شود تا پنجاه روز دیگر قریب هزار نفر فقرا اطعام شوند میرزا سید یوسف نایب الحکومه سابق قم هم که قدری محل شکایت رعیت بود امروز معزول و عباسقلی خان پسر مرحوم محمد ولیخان قاجار به نیابت حکومت اینجا منصوب شد.



روز جمعه بیست و ششم ذیقعده از قم به پل دلاک که منزل متداول این راه و چهار فرسخ مسافت دارد کوچ دادیم میرزا سید احمد مستوفی نایب الحکومه عراق که تا قم همراه اردو بود مرخص شده بعراق معاودت کرد از خارج شهر الی خاک فرج که محل معروف قم و از توضیح مستغنیست از تماشاچی شهری و کدا و متفرقه جمعیت زیاد بود از خاک فرج گذشتیم . ضیاء السلطنه وزیر خارجه مشیرالدوله صاحب کیان بسمت چپ جاده برای نهار پیاده شدم معیرالممالک و سایر پیشخدمتها بودند محمد حسنخان روزنامه خواند بعد از نهار هم که بکالسکه نشستیم تا نزدیک منزل محمد حسنخان کنار کالسکه روزنامه میخواند در راه از رعایای اصفهانی دیدم که بواسطه سختی و تنگی امساله اصفهان جلای وطن کرده بحول و حوش طهران میرفتند در بین راه کاروانسرا و آبادی مختصری دیدم سابقا بمرحوم میرزا زین العابدین البرز متعلق بود. حالا گویا مستوفی الممالک خریده است آبی دارد و اشجاری غرس کرده اند آبادی آن در خوب موقعی اتفاق افتاده است گذار عابرین خیلی میآید خلاصه وارد منزل شدیم راه کالسکه خوب بود الحمدلله تعالی براحت آمدیم شب بعد از شام میرزا علیخان محقق عکاسباشی مهدیقلیخان آمدند محمد حسن خان هم بود روزنامه خواند



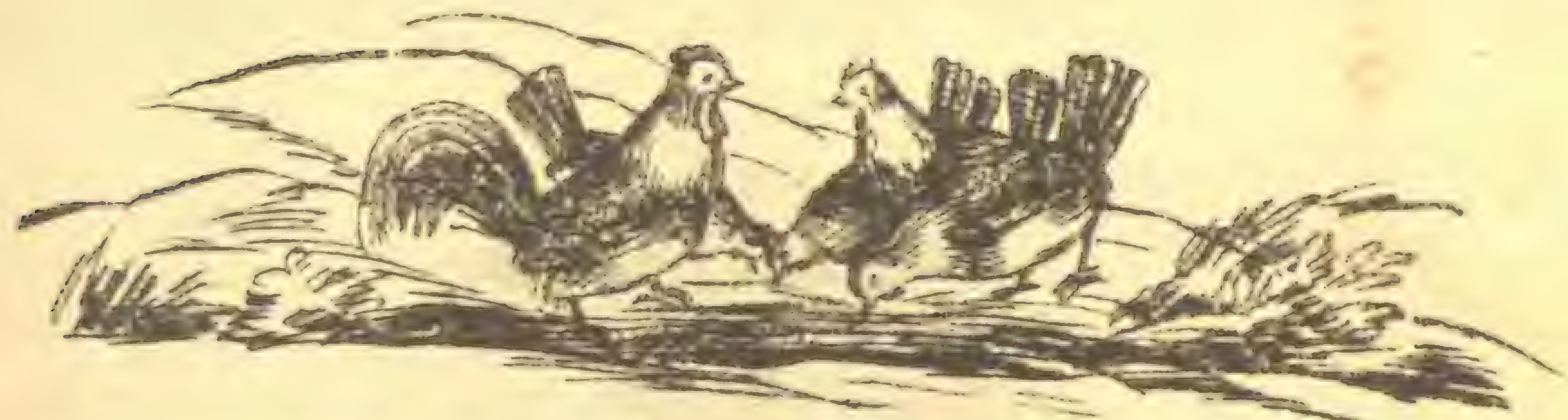
روز شنبه بیست و هفتم ذیقعده بحوض سلطان رفتیم دیشب کم خوابیده بودم قدری کسلم دیشب نزدیک
صبح باران شدید بارید صبح هم هوا ابر و منقلب بود قدری باران آمد بیرون آمده سوار اسب شدم
خان بابا خان و محمد مهدیخان چاپار محالی را مشیرالدوله بحضور آورد اسبی هم خانبابا خان پیشکش آورده بود
بنظر رسید همانطور سواره قدری آمدم با اعتضادالسلطنه مشیرالدوله وزیر امور خارجه صحبت میشد
بعد بکالسکه نشستم امین الملک رضاقلیخان پسر علی اشرف خان را که از جانب اسدالله میرزا حاکم
مازندران در سر سواره کرده و ترک بود با استرآباد رفته بود بحضور آورد در سمت چپ جاده بهار
پیاده شدیم شیخ محمد تقی بودند محمد حسن خان روزنامه خواند بعد از نهار بکالسکه نشسته رفتیم نزدیکی صدرآباد
خرابه که محمدخان حاکم سابق بنا و آباد میکند سوار اسب شدم با معیرالممالک در بعضی امور گفتگو میشد بکاروانسرا
رفتم تعمیرات خوب کرده آب جاری آورده است باز هوا انقلابی پیدا کرده شروع بباریدن کرد
ناچار بکالسکه رفتم در ورود منزل هم قدری بارید

روز یکشنبه

روز یکشنبه بیست و هشتم ذیقعدة الحرام منزل کنارگرد و راه شش فرسخ بود امروز با اینکه راه کالسکه
خوب بود و هوا هم مساعدت خیلی خسته شدم دو ساعت بغروب مانده وارد شدم نزدیک
رودخانه شور و قریب بقریه زیان و کنارگرد قدری راه کالسکه مغشوش است از شدت خستگی شب
زودتر خوابیدم

روز دوشنبه بیست و نهم بحضرت عبدالعظیم آمدیم صبح بیرون آمده بکالسکه نشستم راه قدری سرازیر
بود هوا صاف و بی ابر و همه نوکرها در رکاب بودند در راه برای نهار پیاده شدیم دبیرالملک احکام
زیاد برای ایلات صادر کرده بود بعد از نهار آوردند دیدم بصحه و مهر رسید پس از آن بکالسکه نشستم
قدری که رفتیم نایب السلطنه با میرزا کاظم حکیمباشی و للهباشی و سایر عملجات آمدند
رکن الدوله محمدتقی میرزا آمد سایر مردم متدرجاً رسیدند بعلاوه ملتزمین رکاب هم مستقبلین شخصی داشتند
با شکر و شعف بسلامت و سعادت وارد شده اول بزیارت رفته نماز خواندم از آنجا بمنزل آمدم

که باغ و عمارت اعتضاد السلطنه است مشرف بخصوص برای من چادر و آلاچیق زده بودند پیشخدمتهای شهری یعنی آنهائی که این سفر همراه نبودند حاضر بودند نظام العلما و محسن میرزا و اسحق میرزا میرآخور و سعید هم آمدند کاظمخان فراشباشی هم که بعلت ناخوشی مزاج پیش از ما بطهران آمده بود حالش بهتر است آمده بود • دستخط امیرآخوری بمحسن میرزا و خلعتی بمحمدحسین میرزای پسرش داده شد



روز شنبه غره ذیحجه الحرام الحمد لله تعالی خاتمه ایام سفر و انتهای زحمت است بطهران وارد میشویم صبح حمام رفتم بیرون آمده رخت پوشیدم پیشخدمتها حاضر بودند هوا اگرچه صاف بود باد سردی میوزید که در تابش آفتاب حرارتی نبود بالاچیق رفته نهار خوردم بعضی احکام هم که بدبیر الملک گفته بودم در صادر کند فرستاده بود بمهر رسید امام جمعه صدر العلما بعضی دیگر هم آمده بودند در باغ ایستاده بودند رفتم کالسکه و نوکرها درب باغ حاضر بود بیرون آمده بکالسکه نشستم از ابتدای آبادی حضرت عبدالعظیم تا شهر از دو طرف راه جمعیت پیاده و سواره بود گرد و خاک بآسمان میرفت تا دروازه جدید ناصری با کالسکه رفتم آنجا اسب خواسته سوار شدم افواج و مستقبلین شهری از بیرون و داخل شهر ایستاده بودند

نصرة الدوله و صاحبمنصبان نظامی پیاده در رکاب افتادند مستوفی الممالک و شاهزادگان و وزرا در باغ میدان ارک بودند وارد دیوانخانه تخت مرمر شده علی الرسم بسلام نشستم شکرانه سلامت سفر را گفتم

تم الحمد لله تعالی





هو الله تعالی

از دروازه بزرگ نجف اشرف علی ساکنها آلاف التحف تا کوفه که بخط مستقیم از زمین ریک زار و مستوی میرود تخمیناً یکفرسنک است در این مسافت از جانب شمال در کنار راه برج کوچکی آجری ساخته شده است بجهة مأمن عابرین از شر اعراب و سایر سارقین که فاصله هر یک دویست قدم است مانند آنکه در راه خراسانست ابتدای این راه در خارج شهر نجف نهریکه در این ازمنه اخیره بعضی از خیره بجهة اجرای آب از نهر هندیه بنجف اشرف احداث نموده اند تقاطع مینماید در ابتدای شهر کوفه نیز با نهری قدیم تقاطع نماید پس از آن در محل شهر کوفه داخل شود



کوفه محل شهر بزرگیست که سابقا با جمعیتی موفور آباد و معمور بوده است ولی الآن چنان
مخروبه و ویران است که جز مسجد کوفه که معبد ائمه اطهار سلام الله علیهم بوده است آبادی و بنائی
ندارد و آنچه آجر داشته است برای عمارات نمرود و نجف و سایر جاها نقل شده است
چنانچه الآن هم پیوسته زمین را حفر نمایند و آجر ازان بیرون آورند آب این شهر در هنگام آبادی
بواسطه انهار و قنوات از شط فرات جاری بوده است چون کیفیت وضع و حالات این شهر
لاسیما مسجد کوفه و سهله مفصلاً در اخبار و کتب تواریخ مسطور است لهذا بذکر آن نپردازیم
از مسجد کوفه تا بکنار آب قریب هزار قدم است که پانصد قدم گذشته داخل نخلستان شود
در نخل قریب سی خانوار از اعراب شیعه در خانهای بوریائی ساکنند و همچنین در کنار آب قریب
سی چهل خانوار دیگر از اعرابست که مالک طراده و زورقهای متعدد هستند بجهت انتقال زوار
عابرین از کوفه بکربلا و بالعکس در کنار این آب همیشه طرادهای متفاوت و زورق فراوانی آماده و مهیاست
و هریک را از دیوان خراجی مخصوص است که در هنگام حرکت هریک از آنها را لازم است
که از گماشتگان دیوان که لیلاً و نهاراً در انجا متوقفند تذکره بگیرند و روانه شوند والا مورد
مؤاخذه و سیاستند اجرت طرادها موافق رواج و کسادی مختلف است چنانچه در اوقات
رواجی که رواجست هریک از آنها دو سه تومان در وقت کسادی سه چهار هزار دینار

اجرت

اجرت دارد که از کوفه بکربلا حرکت کند و در هریک از آنها تخمیناً ده پانزده نفر با اسباب لازمه
ایشان جای داده شوند در کنار این آب گنبد کوچکی است که او را مقام یونس علیه السلام گویند
خوانند نخلستان کوفه طولاً که از شمال بجنوب و در کنار آبست زیاده از ربع فرسنگ است
و عرضاً پانصد قدم است محاذی این نخلستان در جانب شرقی آب نخلستانی است او نیز
از رعایای اعرابست و انجا را ناحیه خوانند

از کوفه که در روی آب بسمت کربلا میروند برخلاف میل آب همه جا از جنوب بسمت شمال است
با اندک پیچ و خمی که لازمه مجرای آبست از نخلستان کوفه میگذرد در جانبین نهر تا سه فرسنگ اصلا
آبادی و نخلستان نیست مگر در چند موضع که در هریک از انمواضع چند خانوار اعراب متوقفند
رسم اطفال این اعراب که در جانبین نهر ساکنند آنست که دسته دسته بکنار آب می آیند
و هروقت که زوار نمایان شوند تصنیفی باین مضمون میگویند بریا زایر علی و کف میزنند و میرقصند
و در ساحل قریب دویست سیصد قدم همراهی مینمایند اگر حضرات زوار از نان و خرما چیزی
احسانی در حق ایشان نمودند فبها والا آنها را سنگ باران میکنند

در سه فرسنگی کوفه در جانب مغرب نهر نخلستانی است از عرب قریب چهل پنجاه خانوار
در انجا متوطنند تمام این اعراب شیعه هستند پس از نیم فرسنگ ازین نخلستان مقبره خرابه ایست

که او را مقام ناقه صالح میخوانند و پس از نیم فرسنگ دیگر ذی الکفل است که اعراب او را حزقیل گویند

ذی الکفل

قریه بزرگیست در کنار نهر هندیه در سمت مشرق و در انجا نیز موقف و منزل هندیست بجهه عابرین
و چند بن و روق و طراده نیز همیشه در انجا موجود است در آن قریه بازار و دکاکین قلیلی است قریب
سیصد خانوار از مسلمین و یهود در آن متوطن است اکثر خانهای انها بوریائی و برخی از خشت و گل است
اهل این قریه را از شتر و گوسفند گشتی زیاد است ساکنین اهل این قریه سفید پوست و خوشروتر
از سایر اعرابند حرفه بازوی انها عبا بافی و فلاحتشان برنج کاری است در وسط این قریه
مسجدیست آجری که شبستان آنرا در هر یک از طول و عرض سه طاق است در وسط دریست
که داخل بقعه ذی الکفل علی نبینا و علیه السلام میشود بقعه ذی الکفل اگرچه از بناهای قدیم است
ولی تاریخ آن معلوم نیست این بقعه را گنبدیست مخروطی در دوازده سال قبل از این شخصی از اهل
بمبئی آنرا تعمیر نموده داخل آنرا منقش و در اطراف آن کتیبه بخط عبرانی مشتمل بر شرح احوالات
آن نگاشته و ظاهر گنبد را با گچ اندوده کنگره دار نموده است در فوق این گنبد قبه از روی
نهاده است در خلف این بقعه نیز اطاقی است که در آن پنج قبر متواری است از بزرگان یهود اما
درب این اطاق از بقعه ذی الکفل باز نشود بلکه در زاویه جانب راست شبستان دری است که

داخل اطاقی شود از انجا با طاق محل قبور میرود
در خارج مسجد در سمت مشرق مناریست قدیم که اگر بفوق آن روند و ازا حرکت دهند آن منار بحرکت در آید
شبیه بدانکه در بسطام است این قریه قریب صد قدم از نهر دور است از جانب غرب متصل است بنهر
و از جوانب دیگر متصل است به بیابان مستوی و هموار در جانب شرقی قریه نخلستان قلیلی است
از ذی الکفل بر برس نمرود از آب و خشکی هر دو میروند و یک راه بجانب حله رود اگرچه ممکن است از طرق
عدیده رفتن زیرا که مابین این دو بیابانیست غیر محدود
از ذی الکفل بر برس سه فرسنگ است اگرچه از دور یک تپه بنظر آید لیکن دو تپه است از همدیگر جدا
و مابین انها دره است در آن تپه دیگر مقام ابراهیم علیه السلام است باوجود انکه این برس بکلی
خراب گردیده اندک آثاری از آن بنای معظم باقی مانده است باز هم الان ارتفاع آن از سطح زمین
صد و چهل قدم است ارتفاع دیواری که در بالای آنست سی و پنج قدم است در سیصد و بیست سال
قبل از تولد عیسی علیه السلام اسکندر ذو القرنین انرا مخروبه باقیه مایل گردید که از نو انرا بنا نماید مهندسین
معلوم نمودند که ده هزار نفر لازم است که تا مدت دو ماه همه روزه کار کنند تا انکه مخروبه انرا بردارند
بزمین اصلی برسند رب النوع نور که صورت انرا از طلا ساخته بودند درین برس بود قامت
ان دوازده ذراع بود از قرار مسطور چهل و دو کرور تومان از طلا آلات در انجا بود و بعد صد سال از اسکندر

اردشیر ابن اروپش کلاً بالحیطه تصرف در آورده و ذوب نموده در روی این برس قطعات
بزرگی بمقدار پنج خروار و ده خروار از آجر ذوب شده افتاده است و چنان بنظر آید که دیوار
آجری بوده است پس از آن از آتش آتشکده بسیار شدید یا از اثر برق و صاعقه ذوب شده
و باهم ملصق گردیده اند مختصراً توصیف آن بتقریر در نیاید چنانچه ذکر نمودیم که از شمال ذی الکفل
دو راه بجانب حله رود انکه نزدیکتر با آبست نزدیکتر و آنکه دورتر از آبست یکفرسنگ دورتر است
و بالاخره این هر دو راه یکی شود پیوسته این راه ما بین شمال و مغربست و در مین راه بهیچوجه علامت
و اثری نمایان نیست مگر آنکه قریب بمحاذی برس نهر و چند نهر بسیار قدیم که تماماً خراب و انباشته
بخاک است مشاهده شود

نیم فرسنگ که از ذی الکفل پیموده شود برس نمرود نمایان گردد و تا نزدیک حله پیداست
از انجا بواسطه کودی زمین از نظر غایب شود و در یک فرسخی حله نخلستان آن نمایان گردد
طول این نخلستان در طرفین شط فراتست و پنج فرسنگ مسافت دارد پس از طی این مسافت
در انتهای نخلستان پلی است مخروبه و از آثار قدیم است و در سر این پل راههائی که از کربلا
و ذی الکفل و برس بحله میرود یکراه شود نهریکه در زیر این پل واقعست خراب و پر از خاکست
پس از آن داخل نخلستان شود باغ اول قدیمی و مخروبه است در وسط آن بقعه خرابه ایست

که جزو دیوار پوسیده و خراب در کمیت آن چیزی باقی نمانده است ولی آثار بنائی از آن پیداست
که بنای بزرگی بوده است و از امشهد علی نامند از انجا تا بدروازه شهر قریب ربع فرسنگ
و عبور آن از کوچه نخلستانی است در خارج قلعه بقعه محمد بن ابوبکر است

حلّة

قال یاقوت فی مشترک هی حلة بنی مزید بارض بابل هی بین بغداد و بین الکوفة قال
واول من اختطها المنازل و عظمها سیف الدولة صدقة ابن منصور ابن دبیس ابن
علی ابن مزید الاسدی فی سنة ٤٩٥ قال و کان موضعها قبل ذلک یسمی الجامعین

حلّه شهریست بزرگ و آباد و با جمعیت فراوان و دکاکین و قهوه خانجات بسیار دارد و تخمیناً
چهل هزار جمعیت از شیعه و قدر قلیلی از سنی و یهودی در آنست برخی از عجم خاصه از اهل اصفهان
در انجا بکسب و رعیتی اشتغال دارند آب فرات از وسط شهر میگذرد و در روی آن جسری کشیده
شده است مانند بغداد که هنگام عبور از هر حیوانی تخواهی میگیرند سمت مغرب شط معمورتر
و بزرگتر از جانب شرقیست از اعراب که خانهای بوریائی دارند چهار پنج کاروانسرا و حمام و مسجد
دارند مسجدیکه آفتاب در هنگام افول بفرموده شوهر بتول علیها السلام برگشت و مشهور است
بمسجد شمس در این شهر است

از جانب شرقی شط خارج از قلعه راهی است بقصر بابل و به محول که اولاً قریب نیم فرسنگ
در نخلستان میرود پس از آن از نخلستان خارج شود و از انجا بعد قریب دو فرسنگ
نخلستان در سمت غربی فراتست در سمت شرقی نخلستان ندارد مگر قدر قلیلی خارج از نخلستان
بمسافت نیم فرسنگ از دروازه چنانچه مذکور شد ابتدا اسه نهر بزرگ مخروبه و قدیمی است بقدر
دو هزار ذرع پس از آن راه دو قسمت شود یکی مستقیم بسمت محول و کاروانسرا و دیگری بسمت
دست چپ بجانب عمران بن علی و جمجمه است از ابتدای این دو راه تا بمحول چهار فرسنگ
و تا بکاروانسرائیکه مین راهست دو فرسنگ و تا بعمران که در سمت چپ است ربع فرسنگ
مسافت دارد جمجمه قریه ایست در جنب عمران بن علی

بابل از شهرهای بزرگ روی زمین بوده است قلعه این شهر قبل از خراب شدن هشتاد و هشت
قدم عرض و سیصد و پنجاه قدم ارتفاع داشته است گرداگرد آن ده فرسنگ بوده است
هرودوتس که در سیصد سال قبل از تولد عیسی علیه السلام یکی از مورخین نامی یونان است نوشته است
که این بنای عمده را دو ملکه بزرگوار بنا نهاده بودند یکی سمیرامیس دیگری نیتکریس

نقا

شط فرات از وسط این شهر میگذشت و مردم بواسطه قایق از جانبی بجانب دیگر عبور مینمودند
تا اینکه سمیرامیس در روی فرات پلی بنا نمود از سنگهای بسیار بزرگ که هر یک از انها را با آهن
و سرب با دیگری مسدود نموده بودند دریاچه بسیار بزرگی هم در طرف مغرب شط فرات ساخته
بودند و چنان بنظر آید که مقام آن در همین جائیکه الآن باتلاق هندیه است بوده است
سطح دریاچه هشتاد هزار ذرع مربع و عمق آن سی و پنجقدم بوده است و او را دری بوده است
که در فصل کمی آب فرات که آب آن ببعضی مواضع سوار نمی شده است از آب دریاچه
آن اراضی را مشروب میکردند عجیب‌تر از تمام بناهائی که سلاطین سلف در این شهر نموده
بودند آن بود که از بالای بابل دو نهر بزرگ کنده بودند که در هنگام بهار آب فرات را از آن نهرها
داخل دجله مینمودند و بجهه احتیاط و اهتمام علاوه بر این سدی بسیار بلند از دو طرف رودخانه
با آجر و قیر بسته بودند که شهر از آسیب سیل محفوظ ماند بزرگی و عظمت این شهر بیرون از تصور است
سلاطین ایران در این مملکت فرمانفرمائی میکردند زمین این مملکت بسیار حاصل خیز است خاصه
از برای برنج و گندم و جو که بهتر از جمیع زمینهای دنیا بود چنانچه میگویند از هر دانه تخمی که میافشاندند
چهارصد تخم حاصل بر میداشتند و در آن وقت غیر نخل درخت دیگر نداشت چنانچه الآن
در میان بعضی از دیوارهائیکه در شهر مخروبه باقی مانده است نخل خرما دیده شود بالجمله شهر بابل عظمت

و بسیار چنان ویران و خرابه گردیده است که الآن چیزی از آن مشاهده نشود جز چند موضع که مختصر آثاری
از آن باقی است مانند برس نمرود و تپه عمران و مجلبه و قصر که از هر یک چند کلمه بیان نمائیم
در این شهر در سمت شرقی فرات سه خرابه مرتفع مشاهده شود که الآن هر یک از آنها تپه بنظر آید و فاصله
هر یک هزار ذرع است و دوری هر کدام از شط دویست قدم است تپه اول را من باب تسمیه محل
باسم حال عمران نامند بقعه عمران بن علی در این مقام است و صحنی کوچک دارد و در اطراف صحن
چند طاق نماست در وسط صحن سردابیست که شش ذرع پائین تر از سطح صحن است و در روی آن
دو گنبد است در وسط سرداب مابین دو گنبد صندوق و ضریحی از چوب که سه ذرع طول و دو ذرع
عرض دارد از عمران بن علی است جمجمه که قریه کوچکی است در جنب این تپه واقعست
تپه دویم را مجلبه نامند که در لسان اعراب عراق مخفف از مقلبه است در این خرابه چند دیوار از بنای
شهر بابل باقیست که مایه حیرت و شگفت بنی نوع انسانست و تا کسی او را نبیند استحکام و بزرگی
آنرا کما هو حقه تصور نتماید چنانچه الآن که قریب دو هزار و پانصد سال است که این شهر مخروبه و ویران
افتاده است از بسکه از آجر خوب ساخته اند گویا هنوز زمانی از آن نگذشته است و مسیو ریش انگلیس
که در شصت سال قبل بدین انجا رفته بود در تصنیفات خود می نویسد که گویا دیوار او را دیروز ساخته اند
آجر این دیوار مربع است دو گره قطر و شش گره پهنا دارد و در میان آجرها بجای گل یک گچ بسیار نازکی

بسان لعاب ریخته اند و چنان آجرها را پاکیزه بر روی هم نهاده که فواصل و درزهای مابین اکثر آنها مرئی نشود
و آنقدر محکم است که هر گاه بخواهند آجری را از دیگری جدا کنند خرد شود و جدا نگردد لهذا مشهور است
که با سفیده تخم مرغ و آهک او را ساخته اند آنقدر این مقامات و بناها را زیر و زبر کرده اند که غیر از خاک
و خرده آجر در اکثر جای آن چیز دیگر باقی نمانده است و تمام این مواضع تپه و دره گردیده است
در یکی از این گودیها شکل شیری بسیار ظریف از سنگ کبود افتاده که یک ذرع قطر و یک ذرع و نیم ارتفاع
و دو ذرع طول دارد و متصل است بسنگی پهن که در زیر پای آنست بطرزیکه گویا شیر در روی این سنگ
خوابیده است و نیز در این مخروبه درخت اثلی است سبز که میگویند امیر مؤمنان علیه السلام اسب
خود را باو بسته است لهذا اعراب اعتقادی بآن درخت دارند و در وقت مرض خاصه درد دل قدری
از پوست آنرا با جوشانیده یا در چپق شرب نمایند
تپه سیم را قصر نامند که آن نیز بسیار شگفت انگیز و مایه تحیر است کاوش بسیاری در آن نموده و اغلب
جاهای آنرا کنده اند ولی نه بطرز کامل و درستی که از آن معلوم شود که وضع بنا بچه نحو و چگونه بوده است
ارتفاع این مخروبه از سطح زمین بیست و پنج ذرع است و چنان بنظر آید که پس از خرابی بنای قدیم
در روی آن مجدداً بعضی از خانه‌های عربستی ساخته شده است که پس از مدتی آنهم خراب گردیده است
طول و عرض آن از هر طرفی سیصد قدم است بالجمله شهر حله که الآن قریب چهار پنج هزار عمارت

وچندین کاروانسرا و مساجد و چندین بازار بزرگ و طویل وارد با قلعه آن و سایر مقامات

ولوازم ازآجرهای این وسه موضعست چنانچه آجر جدید بمسجد در این شهر بکار برده شده است

ازقصر تا کاروانسرائیکه در راه محول است دو فرسنگ مسافت دارد در بین راه دوازده

نهر مخروبه بزرگ و کوچک از قدیم محسوس است قریب بکاروانسرا هم سه چهار دیگر از بناهای قدیم است

و همچنین بعد از کاروانسرا و مسیب چندین مخروبه است ولی در انها حفر و کاوشی ننموده اند در جنب

کاروانسرا نهر بزرگیست که از فرات جدا شده بجانب محول میرود و الان در جمیع فصول آب

از آن جاریست که بمحول میرود در پهلوی این کاروانسرا بیت خانوار از عربست با نخلستان قلیلی

این کاروانسرا از بناهای جدید است و تا مسیب سه فرسنگ مسافت دارد و از سر راه اماراهی

که از کاروانسرا جدا شود و روبغداد رود قریب بخان میزراها وی که در راه بغداد و مسیب است این دو

راه با راه مسیب متصل شوند والسلام

